

خاطرات مخاطرات

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان كتاب: خاطرات مخاطرات

مؤلف: استاد على اكبر خانجانی

تاریخ تألیف: ۱۴۰۱/۱۱/۰۱

تعداد صفحه: ۱۰۳

بسم الله الاعرف الذاكرين

۱- نخست اینکه ماندگارترین خاطرات زندگی هر کسی مخاطرات و ریسک‌پذیری‌های زندگی اوست و بلکه فقط خطرناک‌ترین اقدامات در حافظه جاودانه‌اند زیرا در این مواقع انسان با توکل و توسل به خدا دست به کاری می‌زند هنگامی که هیچ امیدی به خود و امکانات و شرایط موجود ندارد و لذا اکثراً پیروز می‌شود و نتایج حاصل از این مخاطرات هر چه باشند در وجدان فرد باقی می‌مانند و از تجربیات ذاتی او می‌شوند زیرا خدائی هستند.

۲- از این‌روست که از وجه لغوی نیز خاطره و مخاطره و خطر و خطور از ریشه‌های واحدند. یعنی رگه‌های ماندگار خاطرات هر کسی مخاطرات زندگی او هستند! از این‌روست که قرآن کریم ذکر و به یادآوری خاطرات گذشته را امری الهی و عبادی و هدایت‌بخش معرفی کرده است که زمینه عرفان نفس است که آدمی را به عرفان حق می‌رساند: فقط آنکه خود را شناخت خدای را شناخت!

۳- بنابراین اگر خاطرات و حوادث زندگی‌نامه من عموماً هویت الهی و دینی و عارفانه دارند امری کاملاً طبیعی و بر حق و منطقی است و جز این نمی‌تواند باشد اگر هر کس دیگری هم بخواهد عمیقاً و عارفانه به گذشته‌اش بپردازد همه خاطرات برجسته زندگی هر کسی ذاکرانه و الهی هستند اگر متفکرانه به آن رجوع کنند و ذات این خاطرات را استخراج کنند. ذات خاطرات آدمی جز خدا نیست. خداست که ذاکر و به یادآورنده است و لوح محفوظ ذهن هر انسانی را می‌آفریند و حفظ می‌کند. این شاه‌کلید معرفت نفس به مثابه صراط مستقیم هدایت الی الله است.

۴- هر خطرپذیری جهت حصول یک حق وجودی مثل حق آزادی انتخاب، آزادی عقیده و آزادی بیان و آزادی انتخاب راه و روش خاص زندگی جمله اقداماتی متوکلاانه و الهی است که سرنوشت ویژه هر انسانی را می‌آفریند و او را خود خودش می‌کند یعنی عادل می‌سازد.

۵- خطر کردن به معنای عشق به آزادی به قیمت عبور کردن از همه محدوده‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و عاطفی و عقیدتی و خانوادگی و نهایتاً عبور کردن از جان خویشستن! و این به جز توکل الهی نیست. و لذا اعمال مخاطره‌آمیز آدمی عین جهاد برای آزادی اراده و سرنوشت است که این عین دین داری و توحید است و لذا خاطره هر مخاطره‌ای در وجدان و اندیشه آدمی ابدی می‌شود یعنی الهی می‌شود و هر خطری یک ذکر می‌گردد که حضور خدا را در خود دائماً برپا می‌دارد: «ای اهل ایمان خدا را در خود به پا دارید!» قرآن-

۶- و لذا مردان خدا مستمراً لبه تیغ مخاطره زیست می‌کنند که جز خدا هیچ حامی و حافظ و مولائی ندارند و این راز زندگی در آزادی و حریت است. و حریت در مذهب امامیه برترین مقام معنوی محسوب شده است و حرّ کامل کسی است

که از قید مکان و زمان بیرون است و در هفت زمین و آسمان نشو و نما می‌یابد و زیست می‌کند با خدایش! و اینست انسان خطیر و کبیر که از تمامیت خود می‌گذرد تا به خدایش ملحق شود و اینست معنای تقوای کامل الهی!

۷- انسانی که در زندگیش برای حصول آزادی اندیشه و اراده و سرنوشتش مخاطره‌ای جدی و اساسی نمی‌کند هیچ مخاطره و ذکر و یادی از گذشته‌اش نیز ندارد و حافظه‌اش ظلمت‌کده‌ای از اوهام و هذیان و مالیخولیاست. و این انسان گمشده در غیر است زیرا از خود هیچ حقی ندارد.

۸- مخاطره کارخانه تأویل ماده به معنا است و خود به خدا! مخاطره کارگاه تولید قدرت معنوی و روحانی انسان است این همان کارگاه از خودگذشتگی و تقوا و ایثارگری بشر است. از خود می‌گذرد تا به خود برتر و متعالی برسد یعنی خدا! زیرا خدا، ذات خود انسان و خود خود انسان است.

۹- مخاطره نردبان عروج متافیزیکی خود است به‌سوی خودآئی و خدائی خود! مخاطره رسوخ در عالم غیب وجود خویشتن است. مخاطرات عناصر ذاتی ذکر الله در وجدان و حافظه بشرنند. مخاطره، گوهره توکل و توسل و تکفل خود در سمت خود مطلق که خداست. خدائی که در اعماق ذات بشر در انتظار دیدار اوست. مخاطره صراط مستقیم توحید وجودی انسان است و راه وحدت وجود انسان با خدا در فراسوی هر امکان و عصری! مخاطره کردن درب ورود به قلمرو اعجاز و کرامت ذات است. مخاطره کردن جهادی برای شکستن همه جبرها و ناتوانی‌ها و نادانی‌ها و ناممکن‌هاست. و هر چه مخاطره‌ای کامل‌تر و خالص‌تر یعنی خدائی‌تر باشد و فاقد شرک باشد خلاق‌تر است. کاری که نتیجه‌اش مطلقاً مشروط به امکانات و شرایط شخص نیست. قماری که بر حسب شرایط و امکانات موجود، باختش حتمی است و لذا لاجرم به‌سوی اعجاز می‌رود و الله اکبر را می‌خواند. پس مخاطره حقیقی مستلزم ایمانی عظیم است. انسان بی‌ایمان مخاطره را نمی‌شناسد و فقط ماجراجوئی می‌کند آن‌هم به‌طرزی بازیگرانه و بزدلانه و مشرکانه و مذبذبانه!

۱۰- ذات قرآنی هر مخاطره اصیل و کاملی در قلمرو اندیشه فرد متوکل اینست: ایاک نعبد و ایاک نستعین: فقط تو را می‌پرستم و از تو یاری می‌خواهم! و این آیه که قلب سوره حمد است و سوره حمد هم که عصاره قرآن است لذا فرد متوکل با هر مخاطره‌ای بر قلب کتاب الله که کتاب ذکر وجود است وارد می‌شود تا کتاب وجودش را بخواند و بر عرفان نفس وارد شود که صراط مستقیم هدایت و رهائی انسان است به‌قول علی^(ع)!

۱۱- انسان عارف انسانی سراسر اهل مخاطره است زیرا اهل الساعه است و اعمال و اقداماتش ورای هر علیت و منطق سببی و امکانات موجود است یعنی رهائی بخش است. هر عمل مخاطره‌آمیزی یک جهش در رستگاری و آزادی روح و عروج معنوی است.

۱۲- عمل مخاطره‌آمیز و الساعه، عملی قلبی است یعنی انقلابی و زیر و رو کننده سرنوشت!

۱۳- کل زندگی هر انسانی یک مخاطره واحد و عظیم است در لحظه به لحظه حیاتی که لحظه به لحظه به سوی مرگ می‌رویم و می‌دانیم که داریم می‌میریم ذره ذره و لحظه به لحظه تا جانمان در می‌رود در یک لحظه نهائی! پس هر لحظه‌ای یک مخاطره است و خوشا به حال آنکه از هر لحظه مخاطره‌اش یک خاطر جاوید می‌آفریند با زیستن در الساعه با خدایش و بس!

۱۴- خطر کردن مراتب دارد: به خطر انداختن مال، رفاه و آسایش و امنیت، به خطر انداختن تعلقات عاطفی و جنسی و نژادی، به خطر انداختن آبرو و هویت و حیثیت فامیلی و اجتماعی، به خطر انداختن مراتب منیت‌های اقتصادی و اجتماعی و خانوادگی و عقیدتی و علمی و هنری و بالاخره به خطر انداختن جان! و هر یک از این مخاطرات نیز درجات و شدت و حدّت دارد که کامل‌ترین مخاطره هم به خطر انداختن تمام و کمال همه این بستگی‌هاست که منجر به کامل‌ترین مرتبه از کشف و شهود الهی می‌گردد که سرچشمه ذکر و یاد و حضور خدا در ذات خویشتن است.

۱۵- انسان آنست که بی‌علت و امکان و امید به پیروزی خطر کند. و چنین خطری جز به عشقی انسانی برای آزادی روح ممکن نمی‌شود. از این‌روست که ما کسانی چون مانی و مزدک و حسن صباح و چه‌گوارا و امثالهم را از اولیای خاص خدا و از اوتاد انسانیت در تاریخ جهان می‌دانیم که همواره زنده‌اند در قلوب همه عاشقان آزادی و هدایتگر جان‌های آزادند! عظمت حسین و نهضت او نیز از همین وجه است که یکی از شاخص‌ترین مخاطرات ممکن را محقق ساخت و کشتی نجات همه انسان‌های آزاده شد. آنکه قدرت خطرپذیری را می‌شناسد هرگز اسیر ظلم نمی‌شود حتی اگر زندانی باشد.

۱۶- و اما من کل زندگی و همه اقدامات مادی و معنوی من حاصل خطرپذیری‌هایی مطلق بوده تا آنجا که بسیاری از اطرافیانم مرا دیوانه یا جادوگر خوانده‌اند. من مخلوق خطرهای زندگی‌م هستم که در همه آنها تک و تنها و بی‌هیچ حامی و یار و همراهی بوده و کمترین شانس پیروزی نداشته‌ام در حالی که پیروز شده‌ام و نام جادوگری که بر من نهاده‌اند حاصل این پیروزی‌های ناممکن است.

۱۷- و همه مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی و غیبی من هم حاصل این مخاطرات عظیم بوده است مخاطراتی که در نزد عقول علیتی عین جنون و خودکشی است.

۱۸- و عجب که همواره شیاطین در لباس دوست در کنارم بوده‌اند تا در لحظه پیروزی به من خیانت کرده و مرا ساقط نمایند که البته خود ساقط گشتند و بی‌آبرو و هلاک!

۱۹- از این‌روست که منطق من در آثارم منطقی فوق‌علیتی و مطلق است و اندیشه‌ام عین محال‌اندیشی می‌نماید ولی آنکه به آن عمل می‌کند اعجازش را می‌بیند. و دیالکتیک دیالکتیک، منطق این محال‌اندیشی و مطلق‌پرستی است. که این مطلق‌پرستی من تماماً درباره خود من است در حالی که درباره دیگران مهربان‌ترین و تساهل‌اندیش‌ترین انسانم. که این مهر و تساهل موجب شده که امر را به بسیاری مشتبه کرده است و خود را چون من پنداشته و کار دست خود داده‌اند.

۲۰- زندگی خطرپذیر متوکلا نه همان زندگی احرار و آزادیخواهان جدا از اراده به قدرت است و همین قدرت الهی بشر چون در گروه و جامعه‌ای احیاء شود منجر به سقوط طاغوت و جباریت حاکم شده و موجب انقلاب است که سرنوشت نوین و خلق جدید جامعه است.

۲۱- خطرپذیری، خداپذیری است. اینست که خطرپذیران را پهلوانانی اساطیری می‌یابی! اینان انسان‌های الهی هستند!

۲۲- خطرپذیری به معنای اشد مسئولیت‌پذیری در قبال سرنوشت خلاق به دست و اراده خویشتن است که جز به عشق حقیقی ممکن نمی‌شود حقیقتی که دارای هویت الهی انسان است برای کسی که می‌خواهد خودش باشد آن خودی که دارای فطرت الهی است با همه صفات خلاق خداوند که در آدمی نیز حضور دارد. کسی که هویت الهی را در خود درک نکرده باشد نمی‌تواند خطرپذیر خردمند و پهلوان باشد و حداکثر یک ماجراجوی دیوانه است که فقط خودش را تباه می‌سازد و عاقبت پشیمان شده و تبدیل به موجودی به‌غایت بزدل و مفلس می‌گردد.

۲۳- اگر ایمان به حیات جاوید اخروی نباشد این خطرپذیری نمی‌تواند امری کامل و پایدار و مفتخر باشد و عاقبت بخیر گردد.

۲۴- انسان ترسو و بزدل موجودی بس حقیر است که در غرایز جانوریش می‌گردد و تن به هر ذلتی داده و نسبت به همه انسان‌های خطرپذیر و شجاع، خیانت می‌کند. انسان بزدل خواه ناخواه به‌سوی خیانت می‌رود خیانت نسبت به عزیزترین کسان خود.

۲۵- جانفشانی برجسته‌ترین نماد خطرپذیری انسان است. آیا آدمی از جانش دل می‌کند تا چه به دست آورد؟ آیا چیزی برتر از جان هم دارد؟ آری و آن روح است که همان روح الله و اراده او در بشر است که در صورت عالم هستی در زمین و آسمان‌ها متجلی است و روح آدمی هم می‌خواهد که به صاحب و سرمنشأ خود که عین جهان است ملحق گردد. زیرا وجود آدمی یا روانی از کائنات بی‌انتهاست و این پاره می‌خواهد به کالبد کبیر خود ملحق شود تا در این جدا افتادگی نابود نشود. اینست که برای این الحاق از جان دنیوی خود هم می‌گذرد تا به جانان پیوندد و با خود یکی شود. پس این جانفشانی و خطرپذیری امری کاملاً معقول و منطقی است و نه جنون آمیز! این ایثاری برای خویشتن است و نه غیر! انسان برای کسب جان برتر خود و الحاق به جهان هستی و جهانیان، از جان حقیر دنیویش می‌گذرد. پس ایثار نکرده بلکه معامله‌ای بس پرسود و خردمندانه داشته است. اینست که ما ایثار برای غیر را امری کاذب می‌دانیم.

۲۶- و اما راه و روش الحاق و اتحاد با جان جهان چیست؟ دوست داشتن و گفتگو کردن! دل و ذهن آدمی در کانال این الحاق به جهان است که با محبت و بیان ممکن می‌شود. اینست که آزادی دوست داشتن و بیان دو رکن ذاتی آزادیخواهی و خطرپذیری است. و همه مستبدین جهان خصم این دو حق ذاتی انسان هستند خصم محبت و بیان آزاد!

۲۷- آزادی دوست داشتن و تجمع و ارتباط آزاد با جامعه و آزادی بیان عقاید و آراء و تجربه خویشتن: یعنی آزادی اجتماع و آزادی بیان! این دو مقصود انسان از هر خطرپذیری و ایثار برای نجات روح و جان خود در انزوا و تنهایی است تنها راه نجات از خود پوسیدن و در تن خود مدفون گشتن! و جمهوری اسلامی ایران تنها حکومتی در تاریخ جهان است که به طور رسمی و قانونی تجمع بیش از دو نفر را جرم می داند و توطئه ای بر علیه نظام خود می خواند. و خود بنده به همین جرم زندانی شدم. البته هر تجمعی جهت فسق و فجور و مصرف مخدر کاملاً آزاد است. فقط تجمعات جهت مبادله افکار و آراء است که جرم است.

۲۸- آزادی در یک کلمه یعنی آزادی ارتباط با جهان و جهانیان! و این راز بقای روحانی انسان بر زمین است و در غیر این صورت هر کسی در تن خود مدفون است پس حق است که برای نجات روح خود دست به هر خطری بزند و بی تردید خداوند یاریش می دهد هر کسی را که بخواهد با او رابطه برقرار کند زیرا رابطه با روح جهان نهایتاً رابطه با خود خدا و لقاءالله است و لذا آزادترین انسان ها عارفانند که به این وادی دیدار رسیده اند.

۲۹- پس عشق به آزادی عین عشق به عشق ورزی انسان با جهان و جهانیان است که روح این جهان هم نهایتاً خداوند است که راه این وصال و اتحاد را عارفان هموار کرده اند که اجر اتحاد با مردمان می باشد. زیرا خدا در خلش در انتظار دیدار است. پس آزادی تجمع خلاصه هر آزادی است.

۳۰- هویت و معنا و حیثیت و روحانیت وجود هر کسی از خودش جز خاطراتش نیست و خاطرات هویت بخش و روح آفرین فقط محصول مخاطرات متوکلا نه هر انسانی هستند که سرنوشت منحصر بفردش را می آفرینند چرا که هویت انسانی هر کسی همان هویت منحصر بفرد او که حاصل آزادی و عدالت وجودی اوست و آن محصول خطرپذیری او در زندگیست که متوکلا نه است و فوق علیتی!

۳۱- در این جهان، هیچ چیزی شرط هیچ چیز دیگری نیست یعنی هیچ چیزی علت یا معلول هیچ چیز دیگری نیست زیرا هر چیزی به خودی خود محل تجلی اراده بی علت ذات احدی اوست و جز او هیچ علت دیگری نیست که اوست علی عظیم، علی کبیر، علی حکیم، علی علیم، علی عزیز و علی اعلاء! علی یعنی علت!

۳۲- منطق علیتی و علوم حاصل از آن شرک آشکار است زیرا هر چیزی را علت و خالق و باعث و بانی چیز دیگری می داند. و لذا همه علوم و فنون حاصل از این منطق محکوم به ابطال هستند و نابودگر حیات و هستی بشر بر زمین می باشند.

۳۳- منطق علیت که ذات علوم و فنون مدرن است منطق ابلیس است و همه علوم و فنون حاصل از آن دوزخی و خصم انسان در جهان است و همانست که این تمدن آتشین را در جهان برپا کرده و دوزخ زمین را عیان ساخته است.

۳۴- هر چیزی به لحاظ وجود و ماهیت مخلوق و معلول خویشتن است از ذات اراده الهی که در دل هر ذره‌ای حی و قیوم است. پس هر چیزی از خویشتن است و با خویشتن و در خویشتن و برای خویشتن! و این خویش هر چیزی همان خداست. این همان منطق و علم تکوین است. و فهم آفرینش الهی جهان!

۳۵- آدمی تا از چیزی نگذرد به حقش نمی‌رسد. و حق هر چیزی همان الحاق به حقیقت جهانی آن است و این همان آزادی است: آزاد بودن در جهان! پس این یک واقعه کاملاً روحانی- عرفانی است و نه صرفاً فیزیکی!

۳۶- و هر یک از مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی و روحانی و الهی من محصول یک از خودگذشتگی عظیم بوده است: گذشتن از حداقل جان و نان و خاندان و آبروی اجتماعی و امنیت و آرامش! اینست که کل خاطرات من توأم با مخاطرات عظیم است خاطراتی که همگی ذاکرانه و شهودی و روحانی و عرفانی و قرآنی و الهی است. خاطراتی که همه نزول ذکر است که نازل کننده و حافظش هر دو خداست و قلمی که به من اعطا نموده تا آن را بیان کنم. حوادثی که در نزد عقول علیتی و خودپرست به افسون و افسانه و اسطوره و جادو و معجزه می‌ماند و انکار می‌شود.

۳۷- کسی که مخاطره‌ای ندارد خاطره‌ای ندارد و حافظه‌ای ندارد و در ظلمات و نسیان به‌سر می‌برد و هیچ نور و راهی نمی‌یابد.

۳۸- مخاطرات عناصر و عوامل خلق جدید انسان و سرنوشت تکوینی او هستند. هر انسانی در مخاطرات عظیم و متوکلاشه‌اش از جبر تاریخ و نژاد و جامعه و حاکمیت خروج می‌کند و به اراده خود آفریده می‌شود به‌عنوان انسان الهی و خلیفه خدا بر زمین!

۳۹- آنکه برای رهائی و تعالی روح خود مخاطره نمی‌کند در درک اسفل السافلین وجود یعنی پائین‌تنه‌اش سقوط می‌کند. مخاطره‌ای متوکلاشه که همه علل و اسباب اسارت را می‌درد و خروج می‌کند.

۴۰- در دهه شصت هنگامی که تحت فشار و تهدیدهای نیروهای امنیتی بودم که با شرایط آنها کار کنم و به آنها باج بدهم مجبور شدم دست از حرفه و شغل طبابت بکشم و به‌دست خودم دفتر کارم را تعطیل کنم و وجدان خود را برهانم به قیمت فقر و گرسنگی، که به‌ناگاه علی‌ابن ابی‌طالب به دیدارم آمد و دربی جدید از حیات و هستی روحانی به رویم گشود و معراج روحانی من آغاز شد.

۴۱- هرگاه که برای حفظ و حراست از ایمانم به هر حقیقتی خطر کردم و از حداقل‌های زندگی گذشتم خدا را با نشانه‌های مبرهنی دیدار نمودم و همه انبیاء و اولیای سلف را حامی خود یافتم که به دیدارم آمدند و با همه آزادگان و احرار تاریخ محشور گشتم و جهانی شدم.

۴۲- شجاعت و رشادت که وجهی از عزت نفس است مختص مؤمنان خطرپذیر و متوکل است که به هیچ قیمتی کرامت الهی خود را به قیمت هوس‌های دنیوی لگدمال نمی‌کنند و نمی‌فروشند. برجسته‌ترین صفت مؤمن عزت نفس اوست که اگر خدشه‌دار شود گناهی کبیره است و قلمرو پیدایش کافران و تبه‌کاران! از این‌رو امام باقر^(ع) می‌فرماید که کافران مخلوق ذلت‌پذیری مؤمنان هستند. و لذا هر کجا که اهل ایمان ذلت‌پذیر می‌شوند اشد کفر و ستم رخ می‌نماید. خطرپذیری متوکلانه کارخانه حفظ و حراست و رشد عزت نفس مؤمن است عزتی که او را به خدای عزیز میرساند و عزیز می‌سازد. عزت همان اقتدار روحانی است و مؤمنی که این اقتدار را به خطر می‌اندازد و لگدمال می‌کند و چه بسا نامش را ایثار می‌نهد مرتکب ظلم عظیمی به‌خود است و معصیتی عظیم بر خدایش! ذلت مؤمنان غذای کافران است و می‌گویند: اینان مردمی مفلس و بدبخت و فقیرند!

۴۳- هنگامی که در دهه شصت تن به هیچ نوع همکاری حداقلی با رژیم دجال خمینی ندادم و خودم دفتر کارم را تعطیل کردم و خانه‌نشین شدم و فقر را تا سرحد گرسنگی پذیرا شدم بسیاری از بزرگان دین به دیدارم آمدند. امام علی^(ع)، سلمان فارسی، مولوی و شمس تبریزی و... و بالاخره طاهره قره‌العین! و به‌ناگاه شبی در سرمای کولاک برف در نیمه شبی که در زیر کرسی لمیده و غرق در احوال خود بودم در پشت پنجره اطاقم که با قندیل‌های یخ و برف پوشیده بود صدای بال پرندهای را شنیدم. برخاستم و دیدم پروانه غول‌پیکری که تمام پنجره اتاق را از بیرون پوشانده بود به ابعاد یک و نیم متر در دو متر! بی‌تردید او یک پروانه معمولی نبود که در سرمای سی درجه زیر صفر به دیدارم آمده بود. او یک فرشته آسمانی بود که بدین صورت رخ نموده بودم و پیش قراول واقعه‌ای بود که لحظاتی بعد واقع شد. دیدم که دو پیر زال در هیبت دو دلاک حمامی که لنگ بسته بودند از آسمان فرود آمدند و در دو طرف زیر بازوانم را گرفتند و به آسمان پرواز کردند و در طبقات آسمان در چشمه‌سارانی قدسی مرا به شیوه‌ای خاص غسل و شستشو دادند و در آسمان برین به من تلقین نماز کردند و نمازی بجا آوردم و سپس مرا به زمین بازگرداندند و در یک حمام تاریخی و کهن به مانند حمام‌های شاه‌عباسی در بیابانی فرود آوردند و تحویل یک غسل دهنده دیگری دادند که مرا بار دگر شستشو داد و بدنم را چنان ماساژ داد که گوئی همه استخوان‌هایم جابجا شدند. و آنگاه مرا لباس احرام پوشاندند بمانند حاجی! و سپس از آن حمام بیرون آمدم که در روستائی متروکه در بیابانی بود و مردمانی را دیدم که در دو طرف جاده‌ای که به حمام منتهی می‌شد مرا استقبال و مشایعت کردند و هر یک مرا به نامی می‌خواندند که نام‌های انبیای سلف بود: دانیال نبی، یونس، ایوب، ابراهیم و...! و به‌ناگاه به‌خود آمدم که هنوز در زیر کرسی نشسته بودم یعنی بر سر جای اول بازگشته بودم. از این واقعه من یک انسان دیگری بودم که حتی همسر و فرزندانم از من می‌هراسیدند و فاصله می‌گرفتند. این حادثه‌ای بود که مرا برای واقعه نزول روح و دیدار با امام زمان در دازگاره مهیا نمود که چند سال بعد رخ نمود. این واقعه جمله در شه‌میرزاد رخ نمود در منزل استیجاری که متعلق به دکتر صفا بود که به خارج از کشور گریخته بود. چندسال بعد مأموران امنیتی آمدند و مرا از آن خانه بیرون کردند و آنجا را تصاحب نمودند و محل عیاشی نیروهای خود ساختند.

۴۴- انسان خُر و حق پرست هرگز تنها نیست و همه احرار تاریخ حامی و همراه اویند و همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین یاریش می دهند که شجاعت و عزّت روز افزون انسان حق پرست از این روست زیرا با ارواح طیبه حق پرستان تاریخ باطناً محشور است و این وعده الهی در کتابش می باشد.

۴۵- و نه تنها همه احرار تاریخ به حمایت انسان آزاده می آیند بلکه زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان نیز او را سجده می کنند و به او قدرت و انرژی می بخشند همان طور که در سرآغاز سوره رحمن شاهدیم.

۴۶- مؤمن یعنی کسی که در پناه امن خداوند است و اینست که پهلوان است و برای رهایی روح خود از اسارت هر ظلم و زوری تن به هر خطری می دهد و یک تنه اسوه شجاعت و عزّت و کرامت انسان است.

۴۷- پس هر انسان بزدل و ترسو و ذلیل و خودفروخته ای کافر است هر چند که نماز شب بخواند و ریاضت بکشد که این پوشش برای کفر اوست. دین و عبادات اجباری و اکراهی جز این هویتی ندارند.

۴۸- انسانی که برای ارضای نیازهای دنیوی و حیاتی تن به هیچ زور و تزویری نمی دهد و حاضر است از جانش نیز بگذرد انسان آزاده و مؤمنی است و خدایش نیز یاریش می دهد همان طور که وعده داده که: هر که مرا یاری دهد البته که یاریش می دهم! یاری کردن خدا یعنی تن به ذلت و زور و ستم ندادن! چرا که خداوند عزیز و پاک است و انسان حامل فطرت الهی است. پس آنکه تن به ظلم و زوری نمی دهد مشغول یاری دادن خداست و خدا هم یاریش می دهد از ورای اسباب و علل مادی و منطقی! چنین انسانی معجزه وار زیست می کند و اموراتش نیز معجزه وار اداره می شوند.

۴۹- کسی که برای حراست از آزادی روح و وجدان الهی خویش دل از دنیا می کند درب عالم غیب و آخرت بر او گشوده می شود و اهل کشف و شهود می شود. مکاشفه عرفانی اجر چنین مخاطره و مجاهده ای است و نه حاصل ریاضت های مصنوعی و ماجراجوئی متافیزیکی!

۵۰- با واقعه نزول روح در دازگاره به سال ۱۳۷۴ با ماه همدم و محشور شدم و او را شبانه روز همدم خود یافته ام و گوئی که منزل آسمانی من است و من از آنجا فرود آمده ام. در معرفت شیعی، ماه قلمرو حضور و ظهور امام و انسان کامل الهی است. و من این حقایق قدسی را بعدها در معارف شیعی خواندم و به راز نزول ماه واقف شدم و تا قبل از خواندن این معارف در حیرت بودم که ماه با من چکار دارد و اصلاً چطور می شود که ماه از آسمان فرود آید و منظمه شمسی فرو نپاشد. در حقیقت این روح ماه است که فرود می آید و روح ماه همان روح انسان کامل الهی است. و زان پس تا مدت ها صورت خود را در ماه می دیدم و همه کسانی که به همراه من بودند شاهد این صورت بودند و غرق در حیرت! هر چند که بسیاری از باورها و معارف امامیه در نظام دجالی ولایت فقیه تحریف و تبدیل شده و مورد تمسخر قرار گرفته است به مانند شایعه دیدن عکس خمینی در ماه در ایام آغازین انقلاب ۵۷! شیطان همواره برای پیروانش مشابه سازی می کند تا

گمراهشان سازد. امر مشتبه از مهمترین ترفندهای شیطان است که از این طریق شک و شبهه در قلوب مؤمنان پدید می‌آورد تا به اصل هر حقیقتی نیز تردید کنند.

۵۱- امروزه بخصوص با حاکمیت دجال ولایت فقیه که همه اصول و فروع دین دچار واژگونی شده دم زدن از اصل و حقایق دینی کاری خطیر است که نیازمند ایمان و یقینی برتر از کل ایمان تاریخی بشر است. و طرح دگرباره مبانی معرفت دینی محتاج خطرپذیری خارق العاده و فوق تاریخی است زیرا ممکن است چنین انسانی حتی از جانب نزدیک‌ترین کسان خود هم انکار شود و تک و تنها بماند.

۵۲- هر کار خطیر و سرنوشت‌ساز فردی یا جمعی حاصل خطرپذیری متوکلانه و عاشقانه نسبت به حقیقتی متعالی در انسان است که انسان را به خدایش نزدیک‌تر می‌سازد و الهی‌تر می‌کند یعنی با کرامت برتری که انسان را جهانی‌تر می‌کند و آزادتر در سیر و سیاحت این هستی لامتناهی!

۵۳- جهانی را که خداوند برای آدمی آفریده به اندازه کل جهان هستی لامتناهی و فرارونده است که لحظه به لحظه هم وسیع‌تر و عالی‌تر می‌شود. و انسان آزاده در جهت کشف چنین جهانی خطرپذیر می‌شود پس این خطرپذیری امری کاملاً معقول و منطقی و انسانی است.

۵۴- تا آدمی از تمامیت هر آنچه که هست و دارد نگذرد به هستی برتری که ورای تصور اوست نائل نمی‌شود. و لذا خطرپذیری‌های ایده آل و آرمانی که از پیش فرض شده محکوم به ابطال است زیرا خطرپذیری متوکلانه نیست خودپرستانه است. اینست که هر ایدئولوژی از پیش تعیین شده‌ای بزرگترین حجاب راه آزادی انسان است هرچند که ایدئولوژی عرفانی و متافیزیکی باشد.

۵۵- اقدام و عمل مخاطره آمیز و متوکلانه در حقیقت به معنای سخن و دعای خالصانه آدمی با خداوند است و خداوند وعده فرموده که هر دعا و مطالبه خالصانه و جدی را اجابت کند و می‌کند و هر که مدعی است که اجابت نمی‌کند دروغگو است و یا معنای مطالبه و دعای خالصانه را نمی‌داند. «به یاد آورید که خداوند همه دعا‌های شما را اجابت نموده است.» قرآن-

۵۶- در سال ۱۳۷۴ به کلی از زندگی برزخی در میان مردم و در شهرها و درخاندانی کافر دل‌کندم و به دازگاره که بی‌قوله‌ای خارج از دنیا بود هجرت کردم و به محض ورودم به آن قلمرو صدای خدا را شنیدم و اجابتش رخ نمود و آن واقعه صبحه آسمانی و دیدار با امام زمان و نزول روح و حشر با انبیاء و اولیای الهی که دربی به‌سوی آسمان و عالم غیب بود. آن خطر خروج از حیات دنیا و همه زرق و برقش بود که مرا پر خاطره‌ترین و ذاکرترین انسان عصر نمود و لوح محفوظ ذهن مرا زنده و گویا ساخت از ازل تا ابد! چرا که ذهن آدمی مظهری از ذهن خداوند است و حافظه‌اش حامل کل خاطرات آفرینش عالم و آدم و تاریخ کائنات می‌باشد که به نور مخاطرات متوکلانه تنویر و احیاء می‌گردد.

۵۷- در سال ۱۳۶۰ که هنوز مقیم آمریکا بودم و در ایران حمام خون و نسل کشی آغاز شده بود و هر صاحب فکری ترور و سر به نیست می شد و همه مردم به هر قیمتی به طور قانونی و قاچاقی از کشور فرار می کردند من به ناگاه به ایران بازگشتم که در فرودگاه احدی به استقبال من نیامد و همه مرا بخاطر این بازگشت طرد و لعن کردند که چرا در آمریکا نمانده ام تا بقیه فامیل را هم به آنجا ببرم و نجات دهم. در آن سال در حال هجرت به آلمان بودم تا در دانشگاه برلین در رشته مذاهب تطبیقی دکترا بگیرم. زبان آلمانی و ویزای آلمان را گرفته بودم و چمدانم بسته بود که با واقعه نزول ماه کل اندیشه و احساس و اراده ام دگرگون شد و ندائی در دلم مرا به دازگاره می خواند. به ایران آمدم و یکسره به دازگاره رفتم و در کلبه نیمه خرابه پدری ام سکونت گزیدم و در همان نخستین روزهای ورودم به دازگاره بود که حضرت خضر به دیدارم آمد که تا مدت ها او را سقراط حکیم می پنداشتم و بعدها دانستم که خضر آخرالزمان نیز امام زمان است.

۵۸- وصول آزادی و حرّیت روح فقط یک راه و روش دارد و آن از خودگذشتگی مخاطره آمیز و متوکلاانه بی پایان است چرا که راه آزادی راهی بی انتهاست زیرا تعالی و وسعت و قدرت روح انسان را غایتی نیست چون ذات این آزادی همان حضور خدا در جهان است و لذا قلمرو آزادی روح به اندازه کل کائنات بی انتها و هفت زمین و آسمان است و آدمی برای فتح هر قلمرو جدیدی از روح خویش نیازمند از خودگذشتن جدید و برتری است و خطرپذیری بزرگتر و کامل تر! و این کامل بزرگ متعالی بی انتها همان خداوند است. انسان آزاد همان انسان الهی است.

۵۹- امروزه جوانان و نوجوانان دختر و پسر دست از جان شسته و در خیابان ها نابودی ولایت فقیه و حجاب و دین اجباری را فریاد می زنند و هر روزه چند تن از آنها به خاک و خون کشیده می شوند. این شوق پرواز روح است که جان را نردبان عروج خود ساخته است. این جهادی برای نابودی طاغوت مذهبی و احیای دین اختیاری و لااکراه فی الدین است و لذا این جهادی در راه خداست و این نوجوانان جملگی شهدای راه خدا هستند. این جهاد عظیم چه به نابودی طاغوت شیعی منجر شود یا نشود این جوانان به آزادی روح رسیده اند در حیات و ممات! این مخاطرات تبدیل به مخاطرات ماندگار ملت ما می شود.

هیچ کس از مرگ نمی میرد همه از ترس می میرند. پس بقول علی^(ع) از هر چه می ترسی به سویی برو! و این یعنی خطرپذیری! خطرپذیری انسان را روئین تن و پهلوان می سازد و مرگ ناپذیر! آنکه به سوی مرگ می رود نمی میرد آنکه از مرگ می گریزد می میرد قبل از آنکه بمیرد و لذا مرده زندگی می کند. همه بزدلان مردگانند!

۶۰- آنکه با خطر و خطرپذیری زندگی می کند در ذهن دیگران نیز خاطره می شود خاطره ای ابدی و اساطیری! حضور انبیاء و اولیای الهی در خاطره بشریت از این روست. پس جاودانگی حاصل خطرپذیری مستمر است زیرا انسان خطرپذیر انسانی خطیر و کبیر است زیرا با خدایش همزیستی می کند چون در الساعه به سر می برد زیرا خطرپذیری عین پاکسازی ذهن از گذشته و آینده آرمانی است.

۶۱- حوادث ماورای طبیعی زندگی من به قدری غیرمترقبه و بی سابقه و بدون زمینه ذهنی رخ نمودند و پیاپی مرا بمباران شهودی کردند که حتی مجال نیافتم که متحیر و متعجب شوم. و اکنون که سال ها از آن وقایع گذشته تازه دچار حیرت و شگفتی می شوم که ذات این شگفتی ماهیت الساعه و تکوینی این حوادث است یعنی مطلقاً به لحاظ ذهنی و عینی و خبری و نظری اموری بدیع هستند و غیر قابل تکرار در گذشته یا آینده!

۶۲- دو جماعت هستند که خطرپذیرند: مؤمنان صادق و کافران آشکار! چرا که در مراتب با خودشان مکر نمی کنند و به خودشان دروغ نمی گویند. ریاکاران و منافقان و وسط‌بازان هستند که ترسوترین مردمان و ذلت‌پذیرترین موجودات روی زمین هستند و گاه از حشرات هم زشت‌تر زیست می کنند. جریان اندیشه در این ریاکاران چیزی جز جریان خودفریبی و دروغ گفتن به خود و وارونه‌سازی حقایق نیست. براستی که به قول الهی جایگاه وجودی این گروه در پست‌ترین وضعیت ممکن است. رذالت ویژگی بارز این جماعت است که نه به خود وفا می کنند و نه به عزیزترین کسان خود. و لذا مطرودترین و منفورترین گروه از مردم هستند. ولی باید دانست که خطرپذیری کافران ماجراجوئی و بولهوسی و عیاشی آنهاست. و کافر کسی است که خدایش در ماورای آسمان است و با زمین و انسان کاری ندارد الا در قیامت! کسی که حضور خدا را در جامعه و در زندگی روزمره و باطن خود نمی‌یابد کافر است.

۶۳- هیچ کس نمی‌تواند در مقابل پیری و رنجوری و زمین‌گیریش از خود دفاع کند و بگوید که: این حق من نبود! مگر اینکه باطناً هنوز جوان باشد جوانی جاوید بسان خدا! و این جز بواسطه عمری خطرپذیری متوکلاانه و خدایگونه ممکن نمی‌شود. زیرا خطرپذیری عین مرگ‌پذیری و نابودی‌پذیری است. فقط کسی که مرگ را پذیرا می‌شود هرگز نمی‌میرد و آنکه نابودی را می‌پذیرد جاوید می‌شود. و این فقط خداست که این گونه جسور و روئین تن است. خطرپذیری همان خداپذیری در خویشتن است. آنکه برای حراست و احیای ارزش‌های الهی در خویشتن همه اسباب و علل مادی و دنیوی و علمی و فنی و فلسفی را زیرپا می‌نهد الهی می‌شود. و لذا مردم در نزد چنین انسانی تبرک و شفاعت و کرامت می‌جویند یعنی معجزه می‌طلبند! معجزات حاصل خطرپذیری متوکلاانه هستند. و فقط چنین کسی معجزه را باور می‌کند زیرا در زندگی می‌بیند.

۶۴- متأسفانه یکی از نتایج شوم و ضدخدائی نظام ولایت فقیه این بوده که باورهای عرفانی و معنوی و متافیزیکی را در مردم نابود کرد و اکثریت مردم را لامذهب و بی‌خدا ساخت و این از رسالت‌های درجه اول دجال است. کسی که نظام ولایت فقیه را دجال نفهمد تحت تأثیر قرار گرفته و لامذهب و بی‌خدا می‌شود و این ادامه ثمره شوم این دجال است.

۶۵- بنابراین احیای حقیقت دین و معارف دینی و دین خالص به‌مثابه برترین مرتبه از جهاد بر علیه دجالیت است که از رسالت‌های ما در این عصر بوده است. و آن‌آنکه مبارزه با دین و ایمان را بخشی از مبارزه با نظام ولایت فقیه قرار داده‌اند خود بخشی از همین نظام دجالی شده‌اند و در خدمت آن عمل می‌کنند.

۶۶- اگر مبارزات شجاعانه جوانان ما به رهبری دختران جوان هویت دین‌ستیزانه پیدا کند به انحراف رفته و به نوعی استمرار وارونه نظام ولایت فقیه خواهد بود. به طور مثال اگر مبارزه با حجاب اجباری تبدیل به مبارزه بر علیه حجاب شود انحرافی عظیم است که جز در خدمت دجال نیست.

۶۷- جانفشانی حیرت‌آور و بی‌سابقه دختران جوان در مبارزه با دجال ولایت فقیه امری بدیع و آخرالزمان است و براستی بایستی این دختران را از یاران مخلص امام زمان دانست همان‌طور که در روایات ما آمده که در واقعه ظهور قائم از شجاع‌ترین و مخلص‌ترین یاران امام زنان جوان هستند که اکثرشان هم عجمی هستند. رهبری باطنی و معنوی این مبارزات ضد دجالی در کشورمان با خود امام زمان است. و این شجاعت معجزه‌آسا که کل جهان را متحیر نموده از جانب امام به این نسل الهام شده است.

۶۸- هر که به خدایش امید داشته باشد هرگز نومید نمی‌شود.

۶۹- خدا، غیرترین غیرهاست که در نزدیک‌ترین حد وجود آدمی یعنی قلبش اقامت کرده است. پس هر که این غیر مطلق را خویش ساخت کل جهان هستی را وطن خود نموده و کل بشریت را خانواده خود می‌بیند. آنکه نسبت به غیر بی‌تفاوت و یا غیرستیز است با خدایش صد چندان چنین است.

۷۰- و اما برترین و خالصانه‌ترین و الهی‌ترین مرتبه از خطرپذیری به‌خاطر خدمت به رهائی دیگران است که کسی جان‌ش را به مهلکه اندازد. گذشتن از خود برای دیگران! و این مختص انبیاء و اولیای حق است که اجر این مجاهده و مخاطره همان وحی و الهام و کشف و شهود آیات و بینات ماورای طبیعی است که جهان برتری را به روی آنها می‌گشاید و از اسارت حیات دنیا می‌رهاند.

۷۱- و اما آنکه جز برای خودش کار نمی‌کند در تن خویش مدفون و مسخ شده و در پایین‌تنه‌اش که درک اسفل است سقوط می‌کند. و پس از مرگش پس از طی دوره برزخ به حیات حیوانی و نباتی و جمادی بازمی‌گردد. همه آدم‌های خودپرست، بزدل و ذلیل و مفلس می‌شوند و تدریجاً در انواع شکم‌بارگی و شهوت‌بارگی تباه و رسوا می‌گردند.

۷۲- و کسی می‌تواند غیر را وجهی از خویش خود ببیند و دل بسوزاند و کاری کند بی‌مزد و منت، که مؤمن به خدا و رسول باشد و در هر گیری نیز نشانی از حضور خداوند را دریابد. فداکاری‌های صرفاً ایدئولوژیک-سیاسی-فلسفی مثل کمونیسم به مردم‌خواری می‌انجامد و انتقام از مردم چون بنده تو نمی‌شوند.

۷۳- بخش مهمی از مکاشفات و مشاهدات ماورای طبیعی و ملکوتی بنده نیز حاصل خطرپذیری جهت خدمت به دیگران بوده است. حتی دیگرانی که به تو هیچ باوری هم ندارند و بلکه مدعی و بخیل تو هم هستند. یعنی خدمت بی‌مزد و منت و هیچ توقعی! حتی توقع قدردانی! و این یعنی خدمت به خلق برای رضای خدا که همان وجدان فطری توست. پس

بدون چنین ایمان و عرفانی نمی‌توان به چنین خدمتی رسید. این خدمت خدائی و خدایگونه است. همان‌طور که خداوند بی‌هیچ طلب و ادعائی انسان و جهان را آفریده و از عدم، هستی بخشیده است.

۷۴- پس از اخذ دیپلم دبیرستان، احساس کردم که تحت تعقیب ساواک هستم بخصوص که برخی از فامیل بهائی ما که ساواکی بودند بارها مرا تهدید کرده بودند. علاوه بر اینکه دو تن از دوستان همکلاسی دبیرستانم در شیراز دستگیر شده بودند. این بود که به‌سرعت پاسپورت و ویزای دانشجویی آمریکا گرفتم و به سختی پول هواپیما را تهیه کردم و با جیب خالی و بی‌هیچ حمایتی به آمریکا رفتم و در آنجا به‌محض ورود در فرودگاه عده‌ای از دانشجویان مبارز ایران به‌سراغم آمدند و وارد خانه تیمی آنها شدم و بدین طریق حتی یک شب هم بی‌خانمان و گرسنه نماندم و بلکه مستقیماً وارد گود مبارزه انقلابی شدم. و این دو نعمت بزرگ الهی بود که به‌سراغم آمد.

۷۵- در آمریکا نیز چند بار دچار بحران هویتی و واقعه نزول روح ابراهیمی شدم که با رحلت دکتر شریعتی همراه بود. در این دوره از کار و کرایه آپارتمان و حداقل معیشت محروم گشتم و تقریباً کنار خیابان ماندم که به‌ناگاه در صندوق پست خانه‌ام از طریق آدرسی مجهول و بدون نام فرستنده‌ای یک چک بانکی هزار دلاری به اسم خودم یافتم و آن بحران مالی را پشت سر نهادم. این مسئله چندبار دیگر به نوعی دیگر اتفاق افتاد که واضح بود که از عالم غیب بود و جز این هیچ دلیل دیگری نیافتم. این امدادهای غیبی تدریجاً برایم عادی شد زیرا به اشکال گوناگونی کل زندگیم را دربر گرفته بود. آنکه به عشق و امید او عمل کند نومید نمی‌شود.

۷۶- مردان کافر دل و جاهل دو دسته‌اند: عده‌ای پرستنده نرینگى خویش هستند و دسته دیگر پرستنده عورت زنانه و زن ذلیل! این دو روی مردسالاری و عورت‌پرستی است که دسته دوم به‌مراتب ظالم‌ترند زیرا ادعای ایثار و از خودگذشتگی دارند.

۷۷- آنکه در خدمت به دیگران احساس ایثار و طلبکاری دارد موجودی است که به‌طرز وارونه‌ای ظلم می‌کند و ظالمی منافق است و آدم‌خوار!

۷۸- همه موجوداتی که در طبیعت حضور دارند اعم از انسان‌ها، حیوانات، نباتات و رودخانه‌ها و کوه‌ها و دریاها و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان همگی برای انسان الساعه و خطرپذیر و متوکل در مواقع اضطرار هر یک تبدیل به نشانه عیبی و متافیزیکی می‌شوند. این همان آیات الهی هستند که گاه تبدیل به بینات می‌شوند و باطن متافیزیکی خود را آشکار می‌کنند همان‌طور که در چشم انسان کامل الهی همه طبیعت و موجودات عالم مظاهر جلال پروردگارند و لذا علی^(ع) می‌فرماید در هر چیزی اول خدا را و سپس آن چیز را می‌بینیم. و این یاری خداوند است نسبت به مؤمنان دلیر و حق‌پرست. و مجموعه آثارم گزارش این نصرت و تجلیات است.

۷۹- تبدیل و تأویل اشیاء به آیات و بینات و جلال الهی ماندگارترین خاطرات ابدی ذهن و نفس ناطقه انسان می‌شوند و عناصر خلق جدید می‌گردند و او را در کالبد ملکوتی و لاهوتی می‌آفرینند. این خاطرات فقط برای بازخوانی مستمر نیستند که این بازخوانی‌ها نیز امری اساسی و واجب هستند و اساس ذکر الهی می‌باشند ولی هدف نهائی این خاطرات آفرینندگی است. انسان در حافظه الهی خویش و نفس ناطقه‌اش آفریده می‌شود: هر کسی به علمش آفریده می‌شود! قرآن- که این علم همان علم آیات و بینات و اذکار و تجلیات حق است.

۸۰- پس علوم الهی تماماً محصول خطرپذیری متوکلانه و الساعه پهلوانان وادی حق جوئی و حق پرستی است. این علم پهلوانی یا پهلوانی در تعلیم و تحقیق است.

۸۱- انسان کامل الهی فقط یک فرد نیست بلکه او در رأس فرماندهی هرمی قرار دارد که در طبقات بالائی آن یاران مخلص او قرار دارند و در طبقات زیرین تا کف قاعده اجتماع بشری بر روی زمین را شامل می‌شود و این هرم قدرت الهی انسان کامل است. انسان کامل در قلمرو فعل و اقتدار عمل کل بشریت است از ازل تا ابد تاریخ! و اینست که نهایتاً کل بشریت مشمول شفاعت و مغفرت حق قرار می‌گیرند.

۸۲- همه باید از یکدیگر بگذرند از برای حقی که جهان هستی را به پا کرده است بخصوص یاران و عاشقانش که به‌سوی حق فراق می‌روند و در عشق حق، داغ می‌شوند. و این یکی از آخرین و عالی‌ترین مرتبه خطرپذیری است خطر تفرید و تجرید و توحید و تنهائی مطلق در جهان همچون خود او! این همان موت سفید است در مکتب علی^(ع) که آخرین و کامل‌ترین موت‌های از خودگذشتن است و این موت را از این رو سفید نامیدند که آدمی از کل جهان و آدمیان پاک می‌شود و از خود فنا!

۸۳- فقط انسان خطرپذیر متوکل است که همه لحظات و حوادث بزرگ و کوچک زندگی را معجزه می‌یابد یعنی وقایعی فوق‌علیتی و بی‌سبب!

۸۴- همه افسانه‌ها و اساطیر و معجزات کل تاریخ اقوام و ملل و مذاهب جهان هم که جمع آیند نمی‌توانند حوادث حیرت‌آوری را که بر سر من آمده است توصیف و تبیین کنند. کتاب افسانه و اسطوره دیگر و نوینی باید که زندگی مرا شرح و بیان کند.

۸۵- از زیباترین و عالی‌ترین کلامی که از رسول اکرم شینده‌ام که کل دل و روح مرا به وسعت جهان هستی تعالی بخشیده اینست که حضور خداوند در هفت زمین و آسمان نمی‌گنجد الا فقط در دل انسان مؤمن می‌گنجد! یعنی اگر هفت زمین و آسمان را در دل انسان مؤمن اندازند در آن گم می‌شود. اینست مقام دل انسان مؤمن و اینست راز کبیر ایمان در جان انسان! این کلام رسول خاتم شاه کلید بخش عمده آثار و معارف ما بوده است.

۸۶- جهان هستی در هفت طبقه زمین و آسمان قلمرو دین اوست یعنی راهی که به او منتهی می‌شود که این راه شامل هفت طبقه جهنم و بهشت و درکات اسفل و علیینی است پس کل خلق او و همه آدمیان را فرامی‌گیرد پس هیچ کس از دین او بیرون نیست خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه! و هر چیزی و هر طبقه‌ای از عالم هستی نشانه‌ای از حضور او و عرش و کرسی اوست. و اما دل مؤمن عارف عرش اعلای اوست و مرکز فرماندهی او در جهان است که کامل‌ترین انسان هم خلیفه اراده و امر و خلق اوست.

۸۷- اگر عنصر آزادی عقیده و انتخاب و اختیار نباشد کل دین خدا که طبقات زمین و آسمان‌هاست که به طبقات بهشت و جهنم و اسفل السافلینی و علیینی تقسیم شده است هیچ معنا و منطق ندارد که مبتنی بر عدالت و رحمت و حساب و کتاب باشد. بدون عنصر آزادی این تقسیم بندی‌ها سراسر ظلم می‌نماید. آیا چنین نیست! بدون عنصر آزادی در ذات آفرینش عالم و آدم کل زندگی و حیات و هستی جز صورت ستم نخواهد بود. اینست که لااکراه فی الدین سرلوحه عالم وجود و گوهره ذات دین و حیات انسان است. و اینست که دین اجباری قلمرو حاکمیت طاغوت است که در آیه الکرسی می‌خوانیم.

۸۸- توحید در معنای نهائی کمالش یعنی یگانگی انسان با خدایش! و این است مقصود دین خدا و هدفش از آفرینش انسان! آیا می‌توان به زور و زر و تزویر به چنین مقامی رسید؟ جز به قدرت آزادی و اختیار عاشقانه چنین مقامی حاصل نمی‌آید. پس آزادی باطن توحید است.

۸۹- و انبیای الهی آمده‌اند تا همین راه اختیار عاشقانه را در زندگی به مردمان تعلیم دهند. پس ذات نبوت که اصل دوم دین است نیز آزادی است.

۹۰- معاد بعنوان اصل سوم و نهائی دین هم بدون آزادی امری عبث و پوچ است.

۹۱- و امامت که هدف دین خداست حجت دین است زیرا امام همان انسانی است که با خدایش یکی شده است و مظهر اوست.

۹۲- و عدالت به عنوان اصل دیگری از مذهب امامیه همان معنای دین و معنای آفرینش است. عدالت یعنی تعادل بین انسان و خدا! این تعادل همان مقام انسان موحد است که با خدایش یکیست.

۹۳- پس آزادی در عدالت است که تحقق کامل می‌یابد عدالتی که همان وحدت وجود انسان و خداست.

۹۴- و همه مجاهدات و خطرپذیری انسان در جهان برای حصول آزادی و عدالت است. عدالتی که به معنای یگانگی انسان و خداست. خدائی که نور مطلق آزادی است در اراده و خلق و امرش!

۹۵- آزادی راه و روش رسیدن به عدالت و یگانگی با خداست. هرگاه این سه نور را فهم نمودی به ذات هر فهمی رسیده‌ای.

۹۶- آزادی، باطن دین است. عدالت هم مقصود دین است و یگانگی (توحید) هم باطن عدالت است.

۹۷- یگانگی با خدا همان یگانگی با ذات خود است و آزادی هم راه رسیدن به خود است و عدالت هم واقعه این یگانه شدن است.

۹۸- به قول چخوف، خطرناک‌ترین مردم کسانی هستند که اعتقاداتشان بزرگ و فهمشان حقیر است. و این اشاره به جهل مقدس دارد که ملایان اسوه‌هایش هستند. و مجموعه آثار ما نبردی ماندگار بر علیه این جهل مقدس است و آخر زمان دین آخوندی!

۹۹- انسان با اینکه هر آن در اکنون زیست می‌کند ولی روی به گذشته دارد و این تعریف انسان کافر در قرآن کریم است. جهانی که انسان کافر در آن زیست می‌کند سراسر گذشته است مگر آنکه نور الساعه بر قلبش تابیده و روح نوینی بر او فرود آمده باشد که روح خلق جدید است که در آن هر آن در خطری کبیر است زیرا کمترین ذهنیت پیشینی ندارد. پس اگر به حق این خطرپذیری دل نسپارد و تسلیمش نشود باز هم به گذشته بازمی‌گردد و روحش را از دست می‌دهد. ما در کتاب هستی‌شناسی عرفانی و عرفان تاریخ به این امر عظیم به تفصیل پرداخته‌ایم.

۱۰۰- همان‌طور که آسمان و ستارگان و کهکشان پیش روی ما واقعه‌ای به کلی تمام شده و مرده است و دیگر وجود ندارد حیات روزمره ما هم به درجه‌ای نازل‌تر دارای همین هویت است یعنی ما هرگز در اکنون زندگی نمی‌کنیم و از واقعه بیگانه‌ایم. واقعه به منطق قرآن همان قیامت است که صورت وقوع خلق جدید جهان است که هر آن جریان دارد مگر اینکه از نور الساعه و روح خلق جدید برخوردار باشیم تا چشم و هوش و حواس و ادراک ما بر واقعیت جاری باز شود. و این همان حقیقت خطر هستی و خطرپذیری در خلق جدید است زیرا انسان از هر آنچه که سابقه‌ای در ذهن ندارد می‌هراسد که هراسی نابودکننده می‌نماید در حالی که چنین نیست. این نابودگری همان حس خطر است که حسی فریبنده و ابلیسی است.

۱۰۱- خطری خطرتر از این نیست که بر لحظه بعدی و گام بعدی خود کمترین تصور و پیشینه‌ای نداشته باشی! این معنای خلق جدید و بدعت است و مقام الساعه که جز مردان خدا تاب تحمل اقامتش را ندارند.

۱۰۲- آنکه در الساعه زندگی می‌کند در واقعیت نقد و حی و قیوم زندگی می‌کند و واقعیتی جز حضور خداوند نیست. آدمی یا با خدا که واقعیت است زندگی می‌کند و یا در ظلمات و اوهامش گم می‌شود.

۱۰۳- پس خطر کردن یعنی خطر کردن جهت الحاق به واقعیت جاری جهان که خداوند است. پس چنین خطری ارزشش را دارد و محال است که اهلش را به مهلکه اندازد زیرا خدا خودش حافظ خطرکنندگان متوکل است: مؤمنان باید که به خدا توکل کنند و او خود وکیل و کفیل آنهاست! قرآن کریم-

۱۰۴- انسان ذاتاً مؤمن به خداست و فرق کافر و مؤمن در تعهد و بی‌تعهدی به این ایمان است. مثل کسی که عاشق است در سکوت و انفعال و آنگاه که عشقش را اعتراف می‌کند. این فرق بین کفر و ایمان است. آنکه ایمانش را بر زبان آورد باید که به او توکل کند و تمام زندگیش را با توکلش به سر برد خاصه در بلایا به جز او را نخواهد.

۱۰۵- بنابراین آنکه آشکارا و با صدای بلند کفر می‌ورزد در حقیقت نبردی آشکار بر علیه ذات خویشتن آغاز کرده است که غایتش نابودی خویش است یعنی سقوط از آدمیت! از این‌روست که کافر ملحد موجودی برآستی احمق و خصم خویش است. آیا خصومت با خویش عین حماقت نیست!

۱۰۶- آنکه دین را فقط مجموعه‌ای از وقایع خارق‌العاده و متافیزیکی می‌داند انسانی ماجراجو است و نه حق‌پرست. انسان مؤمن کسی است که لذت زندگیش عشق ورزی با خداوند است و نه ماجراجویی درباره او!

۱۰۷- اتفاقاً خطر هلاکت حتمی در گذشته زیستن است زیستن تاریخی و موروثی و اقتصادی- سیاسی- اجتماعی که همان قلمرو طاغوت و جباریت است.

۱۰۸- یکی از علل احیای دین فطری در دل و جان من، ذکر و عبادت خدا به زبان مادری بوده است که از ایام کودکی در زمزمه‌های شبانه‌روزی مادرم در گوش جانم مرا به ملکوت میرساند و آن اذکار امّی به زبان سنگسری تا هم اکنون در قلبم و زبانم جاریست و اساس همه اذکار من است که حتی به اسمای عربی در قرآن هم روح و معنا و حس می‌بخشد زیرا از قرآن فطری تغذیه می‌کند.

۱۰۹- تا اقوام عجمی (غیر عرب) به دین و اسلام قرآن امّی خود نائل نشوند بی‌دین و مشرک و منافق باقی می‌مانند و جان می‌کنند و بنده ملایان شیطان صفت عربی هستند.

۱۱۰- تا خدای ما ایرانیان، ایرانی نشود و به زبان ایرانی با وی سخن نکنیم کافریم. در این حقیقت شک نکنید. این عین پیام قرآن عربی نیز هست.

۱۱۱- و امامان ما ایرانیان عارفان ما هستند که به نور امامت علی^(ع) و سلمان تنویر و تأویل شده و به خلق جدیدی آفریده شده‌اند. امام اول ما ایرانیان سلمان فارسی است.

۱۱۲- قهرمان، اسطوره، پهلوان، امام و عارف کسی است که زندگیش سراسر خطرپذیری متوکلانه است جهت ارتقاء ایمان و تحقق خرد و تعالی روح و تکامل هویت منحصر بفرد الهی خویش! هر کسی که تکرار دیگران نیست و تکرار دیروز خودش هم نیست پهلوان و امام خویشتن است و جز از خدایش تقلید نمی کند تا شبیه او شود یعنی یگانه و بی تا و بی نیاز!

۱۱۳- در منطق قرآن کریم آن دسته از مؤمنانی که هنوز روی به گذشته دارند و در گذشته فردی و جمعی و تاریخی و ژنتیکی و موروثی زیست می کنند بالاخره ایمانشان از دل می رود و دچار نفاق می شوند که بدترین مرتبه از کفر است که کفری آگاهانه است. و کفر آگاهانه تدریجاً آدمی را به سوی خیانت و جنایت می کشاند.

۱۱۴- پس در حقیقت تنها و تنها خطر واقعی و مهلکی که روح و نفس ناطقه و فهم و حواس بشری را مستمراً و بلاوقفه تهدید می کند و باعث و بانی کفر و جهل و ضلالت اوست همانا خطر گذشت زمان در انسان است که به صورت اسارت در زمان گذشته عمل می کند و لذا هوش و عقل و ادراک و حواس آدمی جز این زمان گذشته منبع تغذیه دیگری ندارد که او را لحظه به لحظه پیر می کند و می کشد هم تن هم روحش را!

۱۱۵- این زمانیت در منطق قرآنی همان دهر است: در دهر دورانی بر انسان گذشت که هیچ چیزی را فهم نمی کرد! قرآن کریم- به قول یک عارف ایرانی، زمان همان چشم زخم ابلیس بر انسان است. در حقیقت انسان جز زمان هیچ دشمن دیگری ندارد و شیطان هم از همین درب بر انسان وارد می شود. خطوات شیطان همان حافظه دهری بشر است که خاطرات نامیده می شود که جمله هذیان و جنون و نسیان است و نه یادآور حقایق گذشته اش! فقط انسان مقیم الساعه است که حقیقتاً ذاکر و به یادآورنده وقایع گذشته زندگی خویش است و مابقی انسان ها اسیر واژگونی و نسیان هستند. و این بزرگترین راز وجود انسان است: راز دهر! و من نخستین کاشف این راز بزرگ هستم.

۱۱۶- «سوگند به زمان که انسان سراسر در خطر خسران است الا اینکه ایمان آورد و خود را به صلح آورد (با واقعیت جاری) و بر این حق بماند و صبر پیشه سازد.» سوره عصر

۱۱۷- زیستن در الساعه و در واقعیت جاری و زنده جهان همان همزیستی با خداوند است در حضور خداوند و برای خداوند. و این یعنی زیستن در قیامت که مستمراً واقع است و لذا واقعه نام دیگر قیامت در قرآن است. الساعه و قیامت و واقعه سه نام بر یک حقیقت واحد است!

۱۱۸- در الساعه زیستن با خود زیستن است که عین با خدا زیستن است و لذا خدا همان خود خود انسان است که همه از آن بیگانه و فرارای هستند الا بندگان خالص خدا که از هر غیري پاک شده اند و لذا می فرماید که جز بندگان خالص خدا نمی توانند خدا را بشناسند و توصیف کنند و بپرستند! و مابقی اوهام و اجنه و شیاطین را می خوانند که نفوسشان را اشغال کرده اند در صورت خاطرات مالیخولیائی که مولد حسرت از گذشته و آرزوهای واهی برای آینده است! گذشته و آینده ای که دو وجه نابودگی دهرند!

۱۱۹- زمان، ذم زمین است از برای انسانی که در آن هبوط و سقوط کرده است. پس تا از همه بستگی‌های زمینی‌اش پاک نشود اسیر زمان است. و آنچه که حضرت آدم را در جنت ازلی ساقط نمود و به زمین تبعید کرد و سوسه شجره (نژاد) بود که بواسطه ابلیس در آدم القاء شد و آغازش همان ابتلای به عورت و شهوت جنسی بود که سنگ زیر بنای شجره است که بنیاد همه بستگی‌های دنیوی بشر است.

۱۲۰- و اما برترین مخاطرات حیات الساعه برای اولیای حق، مهر قهار و خلاق پروردگار است تا آنجا که می‌فرماید: مستمراً بر سر و سینه تو آتش می‌بارم که تو بسیار عزیز و صاحب کرامتی! و این عشق ورزی قهار پروردگار است با دوستان و عشاقش تا معلوم شود که تا چه حدی در دوستی و محبت خود ثابت قدم هستند.

۱۲۱- در هر خاطره‌ای که حضور خدا درک نشود آن خاطره‌ای ابلیسی و ظلمانی و واژگونه است که سراسر محصول واژگون‌سازی حقایق زندگی گذشته خویش‌تن می‌باشد در جهت زیباسازی اعمال پلید خویش. پس دو دسته خاطرات داریم. خاطراتی که ذکر پروردگارند و خاطراتی که خطوات شیطانند! خاطرات نوری و ناری!

۱۲۲- و اما انسان کافردلی که با معارف توحیدی نیز آشناست دارای ویژگی خاصی در تبدیل حقایق زندگی خویش است و آن شبیه‌سازی پلیدی‌های خویش در لباس توحیهات دینی و عرفانی است. و چنین انسانی تدریجاً تبدیل به یک دجال می‌شود از نوع آنچه که در خمینی شاهد بودیم که همه پلیدی‌ها و شیطنت‌های خود را لباس فقاقت و فلسفه و عرفان پوشانید و کوس انالحق زد و عاقبت همچون ابلیس ادعا کرد که: هر که مخالف نظر من حرفی زند مقتول است! این ادعای خود فرعون بود که از زبان این دجال آخرالزمانی صادر شد. انسان کافردل اگر در جنات نعیم زیست کند و با غذاهای بهشتی تغذیه گردد و ملائک و حوریان خدمتش کنند عاقبت یک ابلیس می‌شود. از این نوع موجودات را ما در اطراف خود به وفور شاهد بوده‌ایم.

۱۲۳- علی^(ع) می‌فرماید زمین قبرستان بنی آدم است و هر چه خاک است خاک آدم است. و من می‌گویم بلکه همه ستارگان و سیارات و کهکشان‌ها در آسمان نیز آدمیان هستند. من در سال ۱۳۶۵ ه.ش در شهر مونیخ آلمان دچار موتی واقعی و کامل شدم و روحم به آسمان پر کشید و به سرعت نور در اعماق کهکشان در حال عروج بودم که دیدم همه ستارگان با صور و الفاظ آدمیان به نعره و فغان و التماس آمدند و مرا از رفتن منصرف کردند و من به یاری روحی که مرا در آغوش کشید دوباره به حیات زمینی بازگشتم و دیدم که بر روی تختم خوابیده و دوستان آلمانی من در حال گریستن بر جنازه من بودند که زنده شدم و آنها مات و مبهوت گشتند. این موت و حیات نوینی که مرا به روح عیسوی به خلق جدیدی آفرید حاصل مخاطره عظیمی بود که در بازگشت به ایران داشتم در حالی که از هر حیث جز دستگیری و اعدام و مرگ انتظارم را نمی‌کشید ولی به طرزی حیرت‌آور چنین اتفاقی رخ نداد و من تا به امروز تحت نظر و بازداشت و حبس نیروهای امنیتی بوده‌ام.

۱۲۴- در واقعه فوق‌الذکر دانستم که همه آن ستارگان (آدمیان اعصار قبل که به آسمان عروج کرده بودند) مرا می‌شناختند و لذا ملتمسانه و با فغان و ضجه مرا برای انجام رسالتم به حیات زمینی بازگردانیدند. و این در حالی بود که بر زمین احدی مرا به هویت معنویم نمی‌شناخت حتی خانواده و فامیلم که مرا فقط فردی خطرناک و دیوانه می‌دانستند که اصلاً قابل پیش‌بینی نیست.

۱۲۵- از کار و خاطرات الهی در حافظه اهل ایمان و عرفان هر چند که مربوط به گذشته باشد ولی هر بار که به یاد می‌آید مکاشفه نوین و فهمی برتر در الساعه است. همان‌طور که من در ذکر هر یک از مخاطرات و حوادث غیبی زندگی گذشته‌ام معنا و حقیقت نوینی از آن استخراج می‌کنم و این به معنای زنده‌سازی و اکنونی کردن مستمر گذشته است و گذشته در کارگاه خلق جدید الساعه دائماً اعتلاء می‌یابد و بر کیفیت حیات انسان می‌افزاید و نعمات و بینات برتری را شکوفا می‌سازد.

۱۲۶- گذشته در حافظ آدمی یا فسیل شده و مسخ گشته و می‌گندد و حاصلی جز حسرت و اندوه و ندامت و عذاب و عداوت ندارد و یا دمدام در الساعه احیاء گشته و بازآفرینی می‌شود و آدمی در هر یادی از گذشته‌اش یکبار دگر آن را از نو با تجربه و ایمان و معرفت برتری زندگی می‌کند. که در این حالت گذشته گنج نهفته‌ای است که تا ابد استخراج و بازیافت می‌شود و این سرّ زمانیت الساعه در لوح محفوظ انسان مؤمن است.

۱۲۷- این مسئله احیای بی‌انتهای گذشته در لوح محفوظ ذهن به یاری ذکر الساعه شامل حال همه علوم و اخبار و روایات کهن دینی و اساطیری هم می‌شود. به‌طور مثال بنده در به یادآوری برخی از روایات منسوب به انبیاء و ائمه هدی^(ع) و آیات کتاب‌های آسمانی که در نزد پیروان ادیان است هر بار به حقیقت جدیدی می‌رسم و آن معارف در لوح محفوظ الساعه من به خلق جدیدی مولد حکمت و معرفت جدیدی می‌گردند مثل رابطه ما با معارف ام‌الکتاب باقرالعلوم و الهفت‌الشریف امام صادق^(ع) در مجموعه آثارم و مکرراً به یاد می‌آیند و به نوری جدید شکوفا و تأویل می‌گردند. این بیانی از نزول بی‌پایان کتاب‌الله نیز می‌باشد که در آثارم جریان دارند. این خلق الساعه معرفت و علم و حکمت و آیات الهی نیز هست که در لوح محفوظ ذهن من رخ می‌دهد و آفریده می‌شود و مرا دائماً به خلق جدیدی می‌آفریند و لذا آفرینش من نیز پایانی ندارد.

۱۲۸- و این از خواص قلم الهی در سوره قلم است که دشمنانش از پلیدترین مردمان می‌باشند که در رأس آنها ملایان قرار دارند که خصم قسم خورده خلق جدید هستند و پرستنده کهنگی و گنبدگی و گذشته‌ای مرده و مرده‌پرستی! و لذا پیامبران و امامانشان همه مرده‌اند و خودشان هم مردگانی متحرک هستند که بوی تعفن و فسادشان زمین را تباه کرده است. ولی پیامبران و امامان من همه زنده‌اند و با هم زندگی می‌کنیم و چون خدای من زنده و حاضر و ناظر و فاعل است و خلاقیتش را پایانی نیست.

۱۲۹- به طور مثال من در مطالعه رساله کوچک ام‌الکتاب و الهفت‌الشریف که رساله‌های متروکه بودند که نه علمای شیعه آنها را قبول دارند و نه سنی و نه حتی اسماعیلی و نصیری، بناگاه تمامیت زندگی و حوادث ماورای طبیعی زندگیم را در این دو اثر یافته‌ام و گوئی که امامین باقر و صادق این دو رساله را فقط برای من که بیش از هزار سال بعد به دنیا آمدم تألیف کرده بودند و به اصحاب سرّ خود داده بودند تا آن را با جان و خون خود حفظ و حراست کرده و آن را به میان مردم نبرند تا به دست من برسد که رسید. و من آدرس روحانی و عرفانی هویت خود را در نزد امامان یافته‌ام و دانستم که چگونه به‌دستان ایشان و از طینت ایشان آفریده شده‌ام و تربیت و هدایت می‌شوم تا انسان کامل شوم و به مقام آدمیت برسم.

۱۳۰- رابطه من با قرآن هم چنین است و احساس می‌کنم که این کتاب بر خود من نازل شده و اصلاً کلام خود من و حدیث نفس من با خدای من است. و راست گفته‌اند که: قرآن را به‌گونه‌ای بخوان که گوئی مخاطبی جز خود تو ندارد و بر تو نازل شده است.

۱۳۱- در سال ۱۳۷۴ با واقعه نزول روح‌القدس و دیدار با امام زمان که مظهر و مصدر روح‌القدس است بناگاه قرآن در من ناطق شد و به‌طرز حیرت‌آوری می‌دیدم که قرآن عربی که بالای طاقچه بود به زبان مادریم با من سخن می‌گفت.

۱۳۲- انسان کامل الهی نیز کسی است که بر کمال خطرپذیری متوکلاانه در همه وجوه مادی و معنوی و معیشتی و جانی و نفسانی و اجتماعی و عاطفی رسیده باشد. و من هیچ خطر و شرری نبوده که در کل زندگیم به‌سراغشان نرفته باشم تا جایی که از خود هیچ باقی نگذاشتم جز خدا! و اینست که حتی حضور و موجودیت فیزیکی من در جهان مظهر اشد همه خاطرات از برای بشر کافر و دنیاپرست است که مجموعه معارف من دال بر این حقیقت است. و لذا بند بند آثارم یا اخطار تنذیری است و یا اخطار تبشیری!

۱۳۳- آثار و معارف و تأویلات و تجلیات و مکاشفات ما در نزد بسیاری از ملایان حوزوی و دانشگاهی، اموری به‌غایت ساده‌لوحانه و کودکانه می‌آید که با مبانی ادبیات عرب و صرف و نحو و اصول و کلام و فلسفه و تفسیر نمی‌خواند. نباید هم بخواند که اگر بخواند حتماً ایرادی ذاتی در معارف و قلم ماست.

۱۳۴- نور آثار و معارف ما جز به اُمیین و متقین و تشنگان وادی معرفت که عمری سرگشته و در به در حق بوده‌اند نمی‌رسد. به بی‌تقوایان و خودفروشان وادی سیاست و معیشت و قدرت نمی‌رسد حتی اگر علامه دهر و آیت‌الله عظمی و فیلسوف و سلطان عرفان نظری باشند.

۱۳۵- نور این معارف به کسی که می‌گوید «من می‌دانم» نمی‌رسد. و به کسی هم که برای درک حقیقت جان نکند و محنت‌ها نکشیده باشد نمی‌رسد و به کسی که خود را مؤمن و عارف می‌داند نیز نمی‌رسد. و به کسی که دین و عرفان را برای خود دین و عرفان نمی‌خواهد و برای مقاصد دیگری می‌خواهد نیز نمی‌رسد. و به اهل فقاقت که مطلقاً نمی‌رسد و

نیز به کسی که در جستجوی معجزه و کرامات است و آرتیست بازی‌های عرفانی! و به آخوندی اگر برسد حتماً خود را خلع لباس می‌کند. و به درویشی اگر برسد حتماً خود را خلع شارب و لقب می‌کند.

۱۳۶- انسان‌های صاحب کاریزما و نفوذ عمیق عاطفی و روحی چگونه کسانی هستند و مریدانشان کیستند؟ این یکی از معماهای بزرگ دوران ماست. در یک کلمه باید گفت که انسان‌های صاحب کاریزما انسان‌هایی هستند که خطرهای بزرگی به جان می‌خرند و مظاهر شجاعتی حیرت‌آورند. و اینست راز رسوخ آنها در قلوب مردمان! و این امر نشان می‌دهد که تا چه اندازه خطرپذیری یک نیاز فطری در بشر است که خطرپذیران بزرگ را می‌پرستند از لنین و چه‌گوارا تا گاندی و خمینی و امثالهم!

۱۳۷- کاریزما و نفوذ و خطرپذیری نیز دارای دو ماهیت انسانی و شیطانی است. انسان شجاع و پهلوان یا از قدرت الهی برخوردار است و یا از شرارت شیطانی. انسان شجاع و خطرپذیر دارای وصلتی روحانی به عالم غیب است که این غیب یا عالم نوری و ملکوتی است و یا عالم ناری و شیطانی! و لذا انسان‌های خطیر یا الهی هستند یا ابلیسی! همان‌طور که هر حقیقتی در بشر یا اصلی است یا قلابی و جعلی و دجالی! و این کل امتحان انسان در حیات دنیاست تا بین حق و حق‌نما تشخیص دهد.

۱۳۸- بنابراین انسان‌های خطرپذیر و صاحب کاریزما و نفوذ باطنی یا مؤمنانی پهلوان هستند و یا کافرانی دیوانه! شیطان‌زدگی همان دیو‌زدگی و جنون است. و دلیل رسوخشان در باطن مردمان هم اینست که حامل عنصری غیبی هستند که یا ملکوتی است و یا شیطانی! نوری یا ناری! کافران و منافقان جذب کاریزمای ناری و شیطانی می‌شوند و مؤمنان و متقین هم جذب کاریزمای نوری و ملکوتی می‌شوند که همواره گروهی اندکند.

۱۳۹- به قول الهی در کتابش، آدمی دارای دو نوع وحی و الهام می‌تواند باشد الهی و شیطانی! این انسان‌های حامل وحی و الهام همان انسان‌های کاریزماتیک و صاحب رسوخ باطنی در دیگران هستند به قدرت همین وحی! و لذا مردمان هم به دو دسته تقسیم می‌شوند بر مدار این انسان‌های راسخ!

۱۴۰- و اما ماندگارترین انسان‌های خطیر الهی صاحبان کلام خطیر و کبیر هستند که انسانیت را در جایگاه الوهیت بر زمین معرفی می‌کنند و آنان انبیای الهی و عارفان واصل و ائمه هدی هستند که گاه جمله‌ای از آنها تشنه‌اش را به مقام الهی بالا می‌برد و خدایگونه می‌سازد. و در میان همه این نوع انسان‌های خطیر، کسی را برتر از علی^(ع) نمی‌شناسم که در یکایک کلامش نیز حضور دارد و با اهلش محشور و همنشین می‌شود. همه انسان‌های خطیر آخرالزمانی انسان‌های علوی و از علیین هستند.

۱۴۱- گزینش و رویکرد به دین و عرفان و امثالهم جهت رسیدن به خوشبختی و سلامت و عشق و آبرو و ریاست و رهبری و... جملگی مذهب کفر و آئین ابلیس است. تا درد آدمیت و ارزش‌های انسانی در آدمی پیدا نشود هر رویکردی به دین و معرفت دینی شاهراه شیطنت و تباهی و نفاق و دجالیت است.

۱۴۲- بیش از هزار سال است که ملایان بر بالای منابر به مردم می‌گویند که: «نماز بخوانید روزه بگیرید، زکات دهید، حج بروید، تقوا پیشه کنید، عزاداری حسین کنید و... تا خدا به مال شما برکت و به خانواده شما سلامت و عزت دهد و به ثروت و مکنّت شما بیفزاید و... تا انشاءالله شاید در آخرت هم رستگار شوید و به عیاشی بزرگ بهشت برسید.» این همان دین در خدمت دنیاپرستی و خودپرستی است. این مذهب شرک و دین و کفر و راه و روش ابلیس است. لذا پیروانشان هم این کارها را کردند و جز بدبختی و ذلت و فقر و فلاکت نصیبشان نشد و عاقبت کل دین و خدا و امام و آخرت را انکار کردند و ملایان را لعنت نمودند. این می‌تواند آستانه دین خالص باشد.

۱۴۳- مؤمن کسی است که جز کفر در خود نمی‌بیند. خداپرست عاشق کسی است که جز شرک و فسق در خود نمی‌بیند. عادل کسی است که جز ظلم در خود نمی‌یابد و... اسوه کامل این امر امامان ما هستند در دعاهائی که به ما رسیده است. به شرط آنکه نگویند که این دعاهاى آنها نیست بلکه برای مردم نوشته‌اند!

۱۴۴- انسان ابلیس صفت و شیطان زده دشمن هر چه انسان است و از عالم و آدمیان در نفرتی ذاتی به سر می‌برد و به هر کسی که از کنارش می‌گذرد تهمت می‌زند و تکفیرش می‌کند و از خودش بهتر و مؤمن تر و پاک تر سراغ ندارد و احساس می‌کند که همه به او ستم کرده و قدرش را انکار نموده‌اند. او یک ملا است با لباس یا بی لباس، با جانماز یا بی جانماز! آداب شرعی او هم برای دیگران و تحقیر و تکفیر دیگران است. و اتفاقاً همه ملایان دیگر را هم تکفیر می‌کند هر چند که در جناح آنان قرار دارد. او یک موجود تماماً تکفیری است یعنی نابودگر است با حربه شرع، فلسفه، عرف، عرفان، عشق، علم و فن و امثالهم! این جماعت محل ظهور شیطان در آخرالزمان هستند که در برخی کشورها دارای حکومت هم شدند و ملل خود را به‌سوی نابودی بردند در کل خاورمیانه!

۱۴۵- کافران، شدت و شقاوت و قساوت و خشم و خشونت خلق و خوی خود را عشق می‌نامند. در حالی که عشق حقیقی دارای رأفت و لطافت و عطوفت و تساهل و آرامش و تعامل و صبر و دوستی است. پس عشق کافران همان عشق ضد عشق است و عین جنگ با عشق است. دینشان نیز همین گونه است یعنی جبار و شقی و خونریز! و بیهوده نیست که فیلسوف دربار خمینی یعنی سروش بالاخره باطن مسلمانی خود را عیان کرد و اعتراف کرد که دین محمد، دین عذاب و قتل و اراده به قدرت است. او در حقیقت دینی امام دجال خود یعنی خمینی را تعریف می‌کند. و اینک این دلک فیلسوف در تضاد بین امام دیروز و امام امروزش جان می‌کند یعنی بین خمینی و سیا!

۱۴۶- و اما قلم خطیر آنست که حدود و صغور اندیشه و عقل و ادراک را می‌شکند و بر ابعاد و آفاق آن می‌افزاید و قلمروهای بکری را کشف کرده و به روی بشر می‌گشاید. و نیز قلمی که قلمروهای متفاوت و بلکه متناقض را به هم مربوط

و متحد می‌سازد و جمود فرقه‌های مذهبی و مکتبی را ذوب می‌کند. و این از جمله خواص قلم ماست که نعره همه فرقه‌های مذهبی و سیاسی و فلسفی را درآورده است.

۱۴۷- چه بسیارند از مخاطرات و خطرها و خط‌قرمزهای عقیدتی و عاطفی و مذهبی و سیاسی که امور واهی و کافریند و لذا شکستن این حدود کاذب موجب تکفیر است چه تکفیر مذهبی یا علمی و فلسفی و سیاسی و فرهنگی!

۱۴۸- و اما جمود فرقه ای، فکری، عقیدتی، مذهبی و سیاسی و فلسفی در هیچ جای تاریخ ایران و اسلام به اندازه جمهوری اسلامی ایران به عرصه ظهور نرسیده است. این جمود تا سرحد نابودشدگی این نظام است و به اراده خودش از فرط ستم و کفرش! و لذا کفر و فساد و فسقی شدیدتر از این هم در تاریخ ما پیدا نشده است. این نظام از فرط خطر سقوطش و فرار از این خطر است که به چنین مرتبه‌ای از جمود و انهدام رسیده است که مصداق ظهور درک اسفل السافلین است که در آن هیچ چیزی نه می‌ماند و نه می‌رود، نه زنده است و نه مرده، نه می‌سازد و نه می‌سوزد!

۱۴۹- دجالان، امامان آن گروه از مردم هستند که دین را ابزاری در خدمت امیال و هوس‌های دنیوی می‌خواهند. بخصوص برای ریاست و سلطه خود بر سائرین! ابلیس هم خدای این نوع دین‌داران است و آنان در نمازشان بر ابلیس سجده می‌کنند و بر جهنم وارد می‌شوند و لذا همه دیوانه‌اند و آنچه که در خلوت می‌کنند مصداق اشد رذالت و فساد است. خطر کردن دجالان نیز برای قدرت دنیوی است که عاقبت رسوایشان می‌کند. خطر کردن آنان سراسر جنایت و جنون است.

۱۵۰- تا زمانی که ابلیس را به درستی نشناخته‌ایم دین‌داری ما مشرکانه و منافقانه یعنی ابلیسی است. ابلیس موجودی کاملاً دین‌دار و عابد است و در توحید از خود خدا متعصب‌تر و کاسه داغ‌تر از آتش است و تمام مکر و فخر و کفرش از عبادات صوری است. در یک کلمه، ابلیس یک عبادت‌پرست است یعنی جانماز آبکش! حال بگوئید کدام گروه مظهر این پدیده می‌باشند جز ملایان!

۱۵۱- ابلیس از مصدر بلس به معنای یأس و حسرت و پوچی است که پس از کفر و انکارش دچار می‌گردد و این ویژه همه مردمان افسرده و هیچ و پوچ شده است که پس از درک حقی به انکار و عداوت می‌پردازند و تبدیل به موش‌مرده‌هایی می‌شوند که با اندک قوت و انرژی مجددی تبدیل به مار و عقرب‌هایی زهرآگین می‌شوند. پس مبدا که بر این ابلیس‌های افسرده ترحم کنید و به دامشان افتید که هلاکتان می‌کنند.

۱۵۲- هرگاه پنداری که به تو یا هر کس دیگری به ناحق ظلم و جفائی شده است این همان اساس سوءظن به رحمت و عدل و حکمت خداوند است و درب ورود ابلیس و سرآغاز واژگون‌سالاری!

۱۵۳- دو نوع کاملاً متفاوت از خطا و گناه و تباهی و خیانت و مکر و پلیدی داریم: نوع جاهلانه و نوع کافران! این همان فرق بین کسی است که می‌داند و نمی‌داند. آنکه نادانسته خطا و گناه می‌کند نهایتاً در غرایز حیوانیش می‌گردد و تبدیل به نوعی جانور می‌شود. ولی آنکه دانسته خطا و گناه می‌کند به‌سوی شیطنت رفته و عاقبت یک شیطان انسی می‌شود: شیطان در صورت بشری! و چنین شیطان انسی خود مهد بلاوقفه شرارت و رذالت و واژگونسالاری و پلیدی و خیانت است. یک شیطان انسی در واقع وکیل مدافع شیطان است و شیطنت را تبلیغ و توسعه می‌دهد. و این عاقبت کافران است یعنی دین‌داران ریاکاری که حقیقتی را دیده و فهمیده و سپس انکار نموده‌اند. این تعریف قرآنی کفر و کافر است که ملایان اسوه‌های این کفرند یعنی اراذل دانا! و تا مردم ما فرق بین کفر و ایمان را ندانند از اسارت ملایان و سیطره شیطان رهایی ندارند. و این فرق جز در آثار ما آشکار نشده است.

۱۵۴- حق یا حق المبین در منطق قرآنی که حجت را بر همه آشکار و تمام می‌کند یک انسان است یک انسانی که مظهر حقیقت است در عمل و سخن! و مردمی که چنین کسی را درک کنند در سرآغاز انتخاب بین کفر و ایمان قرار می‌گیرند. یا ایمان آورده و هدایت می‌شوند و یا انکار و مکر می‌کنند و در وادی شیطنت وارد شده و عاقبت یک شیطان انسی می‌شوند.

۱۵۵- هرگاه حقی برتر و عریان‌تر رخ نماید (انسان حق‌پرست‌تر) منکران و مکاران و پیروان دغل‌بازش هم به همان درجه رذل‌تر و پلیدتر و شقی‌تر می‌شوند. اینست که به‌قول یکی از ملایان ایدئولوگ ولایت فقه (مطهری)، شیعیان از رذل‌ترین مردمان هستند. ولی این آخوند هرگز به علت آن نپرداخت که خود او از علل اصلی این رذالت بوده است که کسی چون شریعتی را که از احیاگران ایمان انقلابی بود تکفیر نمود. یعنی این شیعیان منافق جز خودشان همه عالم و آدمیان را تکفیر می‌کنند و خود را برگزیدگان خدا می‌خوانند درست همچون بنی اسرائیل که حکومت اشغالگر اسرائیل را پدید آوردند جمهوری ولایت فقیه هم مشابه اسلامی این اشغالگری و شقاوت ابلیسی است که نژادپرستی را تبدیل به مذهب کرده‌اند نژادپرستی بنی اسرائیلی و نژادپرستی بنی‌هاشمی! ولی جنایات و پلیدی‌های نژادپرستی هاشمی به‌مراتب هولناک‌تر از نوع بنی اسرائیل آن است. همان‌طور که این بنی اسرائیل شقی‌ترین دشمنان دین موسی بوده‌اند این تشیع قلبی هم شقی‌ترین دشمنان دین محمد هستند و امامت علی! زیرا حقیقت محمدی اخیرتر و کامل‌تر از حقیقت موسوی است پس دشمنانش هم شقی‌تر و کافرترند یعنی ملایان شیطان صفت‌تر از خاخام‌ها هستند. همان‌طور که خمینی دجال در همان سال اول پیروزی انقلاب در مقابل دوربین تلویزیون اعلان کرد که: حفظ نظام از حفظ جان امام زمان برتر است! و این اواخر اعلان کردند که اگر امام زمان هم در مقابل نظام باشد او را می‌کشیم! آیا شیطان‌تر و کافرتر از این جماعت در تاریخ بوده است؟ و این ظهور هویت آخوند است به عنوان شیطان انسی!

۱۵۶- علی^(ع)، سلطان عارفان و عاشقان و عادلان و آزادگان و یگانگان عالم که جان و روحم بفدایش، می‌گویند در آخرالزمان هر سالی چون ماهی می‌شود و هر ماهی چون هفته‌ای است و هر هفته‌ای همچون روزی و هر روزی چون ساعتی می‌شود. و این بیان حقیقتی عظیم است که جز ما به آن نپرداخته است و آن ذات معنای آخرالزمان است که نور الساعه خواه ناخواه بر ارواح کافر و مؤمن فرود آمده است که گذشت زمان را می‌بلعد و پوچ می‌کند.

۱۵۷- چرا اکثر بچه‌آخوندها و آقازاده‌ها، ملحد و دشمن دین می‌شوند مگر اینکه در فساد و ثروت و قدرت پدر سهیم و آلوده نشده باشند. بچه‌ها ظهور باطن والدین خود هستند و هیچ‌کس به اندازه آنها بر نفاق و بی‌ایمانی والدین خود معرفت ندارد. و اینست راز آن کلام الهی خطاب به والدین درباره فرزندانشان که: بخورید از غذائی که در همه عمر پخته اید!

۱۵۸- بسیار بسیار بسیار بعید است که یک آخوند یا هر مذهبی تاریخ محور و موروثی و بخصوص یک عجم ملسمان بتواند انسانی مؤمن و صادق باشد و در اعتقادات خود بی‌ریا باشد. نفاق و کذب و ریا عنصر ذاتی مذاهب موروثی - تاریخی است که حتی عباداتشان به زبان عاریه و نامفهوم است. همین مسئله زبان بیگانه در دین عنصر ذاتی هر نفاق و ریائی می‌باشد. و آخرالزمان عصر پایانی جبری چنین مذاهب و پیروانشان است. کسی که نه زبان خدایش را می‌فهمد و نه خدایش زبان و منطق و امیالش را می‌فهمد چگونه می‌تواند ریاکار و بلکه مجنون و مالیخولیائی نباشد. و لذا انسان‌های لامذهب به لحاظ عقلی و روانی بسیار سالم‌ترند و به ایمان حقیقی بسیار نزدیک‌تر!

۱۵۹- خرافه حاصل دین کافرانه است به مرحله‌ای که کل متافیزیک و معانی در امور مادی سقوط می‌کند. دینی که ابزاری برای دنیاست تبدیل به خرافه می‌شود. اگر جمهوری اسلامی ایران خرافی‌ترین نظام حکومتی در جهان شده است به همین دلیل است که تمامیت دین تبدیل به ابزار محض برای قدرت شده است. همان‌طور که صفویان نیز چنین بودند. کفر و خرافه، امری واحدند.

۱۶۰- اگر ملایان کارگاه تاریخی تولید خرافه بوده‌اند به این دلیل بوده که به قصد امرار معیشت وارد حوزه‌های دینی شده‌اند. و لذا آن انگشت‌شماری که به قصد علم و دین وارد حوزه‌ها شده‌اند عاقبت مورد تکفیر جامعه روحانیت قرار گرفته‌اند.

۱۶۱- عافیت‌پرستی و بزدلی و ترس حاد از واضح‌ترین نشان کفر است. همان‌طور که شجاعت و رشادت و خطرپذیری از علائم واضح ایمان قلبی است. و در هیچ جماعتی چون ملایان و پیروانشان نمی‌توان این درجه مرگبار از بزدلی و عافیت‌پرستی را سراغ گرفت و خیانت و خودفروشی بی‌پایان به ابلیس!

۱۶۲- عافیت‌پرستی و بزدلی و ترس و هراس حاد چیزی است که حدود وجود اهلش را در هم می‌شکند و متلاشی می‌کند اینست معنای «حاد» بودن ترس! این همان بی‌وجودی کافران بزدل است که آنها را حقیرترین و نابوده‌ترین و نابودگرترین شیاطین ساخته و بلکه وکیل مدافع شیاطین می‌کند. این است موقعیت شیاطین انسی!

۱۶۳- و اما خطرناک‌ترین و خطرپذیرترین و درخطرترین انسان این دوران منم که در همه عمرم در محاصره شقی‌ترین دشمنانم زیسته‌ام و شقی‌ترین دشمنانم نزدیک‌ترین کسانم بوده‌اند و نزدیک‌ترین کسانم مزدوران و مخبرین دستگاه امنیتی دجال شده‌اند چرا که فقط برای منافع دنیوی در اطرافم پرسه می‌زنند و لذا با مشابه‌اش خریده می‌شوند البته با وعده‌های دروغ! و علاوه بر این اراده الهی را در این امر دخیل می‌بینم: «آن‌آنکه حق را دیدند و هدایت را درک

نمودند و باز تکبر و انکار نمودند عقلشان واژگون شده و شیطان به امر خدا به سراغشان می‌آید! قرآن - و این شیطانی که به سراغ این خیانتکاران می‌آید همان مأموران امنیتی دجال هستند زیرا این نظام یک حاکمیت ابلیسی است.

۱۶۴- چهل سال مقاومت من در تلاش برای عدم حداقل همکاری با نظام جمهوری اسلامی و کلیه نهادهایش و معرفی این نظام به عنوان دشمن خدا و رسول و انسان و اخلاق و عزت بشری در آثارم مرا از حداقل معیشت و امنیت محروم ساخت و موجب فروپاشی خانواده‌ام گردید (از غایت فقر و ناامنی و تهدیدهای بلاوقفه) و تهدید و تطمیع همه اطرافیانم و تلاش برای کشتن من در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها و هم بند کردن من با زندانیان اعدامی و فرستادن اراذل و اوباش به خانه‌ام و حمله مسلحانه به خانواده‌ام گوشه‌ای از مقاومت من در قبال این رژیم ضحاکي - دجالی بوده است و اینک شاهد خیزش مردم بر علیه این مافیای حکومتی هستیم آن‌هم نوجوانانی که در خیابان‌ها دست از جان شسته و والدین خود را بی‌آبرو و خجل ساخته‌اند که چهل سال با جنایات این رژیم همکاری و همدلی کردند و دم برنیاوردند و چه بسا جوانان خود را تحویل مأموران امنیتی دادند تا حقوقشان قطع نشود.

۱۶۵- پیامبران عصر روشنگری اروپا همچون کانت و ولتر و هیوم از فلاسفه شدیداً زن‌ستیز و حامی برده‌داری و خود از سهام‌داران کمپانی‌های برده‌داری بودند و در نژادپرستی قوم بنی اسرائیل را هم روسفید کرده بودند (در آثارشان). و اینان پدران بنیانگذار رنسانس اروپا و آزادی و دموکراسی هستند که متأسفانه بواسطه روشنفکران ما پرستیده می‌شوند. ولی آنانکه امروزه بر علیه استبداد فقیه برخاسته‌اند مطلقاً بوئی از این روشنفکری و روشنگری‌های اروپائی نبرده‌اند و به نور فطرت الهی خود جان به کف به خیابان آمده‌اند و همه اصلاح‌طلبان و تحول‌طلبان و براندازان ضدانقلاب را که به جستجوی انقلاب مخملی و ملوس بودند روسیاه و رسوا نمودند. آنانکه برای هر انقلابی کرکری می‌خواندند جبراً به انقلاب پیوستند البته در خارج از کشور و به قوت آبجو و علفی که مصرف می‌کنند. پیرمردانی که در سودای رهبری آینده ایران بودند اینک مرید بچه‌های مدرسه‌ای شده‌اند که در خیابان پرپر می‌شوند. ملّیون و چریک‌ها و مجاهدینی که برای حصول قدرت در بندگی سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی شرق و غرب حتی این سازمان‌ها را هم از خود منزجر ساختند.

۱۶۶- این نوجوانان خطیر و کبیری که ملت مرده‌ای را زنده کرده‌اند جز از خدا و امام زمان فرمان نمی‌برند و مأموریت دارند تا آیت‌الله‌های صدساله دجالی را که در لباس پیامبر کل کشور را غارت و قتل‌عام کردند به جهنم بفرستند. آن قدرتی که در وجود این نوجوانان موجب احیای ملتی مرده شده است خطرپذیری پهلوانانه آنهاست و این قدرت الهی در جانشان به این دلیل است که هنوز نان این نظام پلید را نخورده و خود را به آن نفروخته‌اند.

۱۶۷- جهان هر کسی از کلیه وجوه مادی و معنوی و اجتماعی و سیاسی و علمی و فنی و دینی و عاطفی چیزی جز درک و تجربه فردی او از زندگی نیست. بنابراین به تعداد آحاد بشری در جهان و در طول تاریخ بشری، جهان‌های منحصر بفرد داریم. آیا می‌توان برآستی وجوه مشترک و واحدی از این همه جهان‌ها و زندگی‌ها به دست آورد؟ جز الفاظ و افعال و اسماء

چیز مشترک دیگری وجود ندارد یعنی واژه‌ها! واژه‌هایی که آن‌هم واژگونه‌اند. ولی انسان مؤمن عارف می‌تواند با واژگونه ساختن واژه‌ها و تثبیت آنها بر قاعده صدق و عدلشان و تأویل آنها به حقایق الهی، جهان واحد و متعالی و برتری بیافریند که کل بشریت در این جهان واحد به حقیقتی واحد برسند که آن روح انسانیت است که همه بی‌نهایت صور و معانی زندگی را داراست.

۱۶۸- هرگاه حالت بد و جانت رنجور و اندیشه ات تاریک و دلت اندوهگین است که حتی یاد خدا هم نجات بخش نیست یاد دوستی صدیق شفا بخش همه امراض است که او دوستدار خداست.

۱۶۹- و اما برترین مرتبه از خطرپذیری در همه جوانب حیات و هستی مادی و معنوی آنست که خداپذیر شوی در کلیه امور و خدا را بر اراده خود ترجیح دهی و تسلیم محض گردی و به او اجازه دهی تا تو را از تو کن فیکن سازد و بارها بمیراند و زنده کند به خلق جدیدی در زیر نگاه و شهادت خودت! و این یعنی بلاپذیری که مصداق بلی‌پذیری در حضور اوست: الست بر بکم قالو بلی! این بلی و بلا قلمرو همه مخاطرات عظیم و نابودکننده است که هر نابودگی را در تو نابود می‌کند و باور میکنی که اگر جهان هستی نابود شود تو جاودانه‌ای! و این جاودانگی اجر این خطر خطیر و کبیر در لحظه به لحظه زندگیست!

۱۷۰- بی‌تردید کسی که در چنین خطر عظیم و مستمری زیست می‌کند، تک و تنها می‌شود و احدی نمی‌تواند با او همراهی و همزیستی کند. که این تنهائی در جهان نیز درک و احساس همه مخاطرات ممکن است که جز خدا برایت یار و یآوری نمی‌گذارد زیرا لاجرم دم به دم خدا خدا می‌کنی و این خدا خدا گفتن است که تو را خدائی می‌کند و این از برکات عظیم بلاها و بیماری‌ها و تنهائی‌هاست آنگاه که هر دمی خود را بر آستانه مرگ و نابودی می‌یابی در تن و دل و جانت! اینست که امام زمان (عج) خود را بیمارترین و تنهاترین موجود عالم معرفی می‌کند که همه پیروانش شبانه روز برای سلامتی او دعا می‌کنند که این دعائی برای خودشان است زیرا بی‌او نابودند!

۱۷۱- همه مدارج توحید و تعالی انسان مراتب تنهاشدگی و بی‌کسی اوست. و آدمی در هیچ آستانه‌ای همچون مرگ خدا را با تمام جاننش صدا نمی‌کند و او را در خود نمی‌یابد و در تنهائیش تثبیت و الهی می‌شود. اینست که بیماری‌های مرگبار ناب‌ترین قلمرو اخلاص و توحید هستند. و ما اینک حدود شش سال است که شبانه روز و بلاوقفه با آن دست به گریبان هستیم. و این به معنای زیستن بلاوقفه با خطر خطیر مرگ و نیستی است که جان را قلمرو لاله الا الله می‌سازد.

۱۷۲- و لذا دلتنگی و غربت فزاینده آن روح حاکم بر انسان خطرپذیر است که او را محل سجده ماه و خورشید و ستارگان و اشجار و ملائک می‌سازد. و این سجده‌ای برای خداست و لذا جان انسان در خطر دائم با خداست و خدائی! و از روح هموست که مردمان امکان قیام و انقلاب می‌یابند.

۱۷۳- من در تابستان ۱۳۷۴ در شب عاشورا در واقعه نزول روح القدس و عروج روحم، یک شبه به اندازه هزارسال پیر شدم و از زمان پیشی گرفتم و به پایان جهان رسیدم و لذا زمان را به آخر رساندم و آخرالزمان را بر زمین برپا کردم. من برپا کننده آخرالزمانم! این همان واقعه روز هزارساله است که روح با ملائک در لحظه‌ای فرود می‌آیند و عروج می‌کنند. و آنکه عروج کرد روح من بود که سوار بر بال‌های هو به آسمان رفت و به خدایم پیوست.

۱۷۴- وای به حال آنکس که حقیقت را می‌داند و برخلافش عمل می‌کند پس براستی واژگون می‌شود همچون چهارپایان و بلکه بدتر از آنها که قلمرو شیاطین است. پس هرگاه پلیدی و جنون را آشکارا دیدی بدان که آگاهانه خیانت می‌کند به خودش! پس از او روی برگردان و بگریز و ترحم مکن که عین ترحم است به شقاوت!

۱۷۵- قلوب مردمان چون سنگ و سخت‌تر از آن است. ولی چون خدا اراده کند از بطن این سنگ نهرهای آب فوران می‌کند. (قرآن)- و این مصداق انقلابی است که امروزه در خیابان‌ها شاهدیم! این انقلاب لااکراه فی‌الدین است.

۱۷۶- هر ابزار و روشی که موجب از خودبیگانگی و دروغ‌گوئی و ریا و فریبکاری بشر شود عاملی شیطنی است. فضای مجازی و تلفن همراه و امثالهم از جمله این ابزارها هستند.

۱۷۷- یکی از برکات جمهوری اسلامی ایران این است که بالاخره پس از هزار سال بر مردم ایران مسلم شد که موجودی به نام آخوند کمترین باوری به خدا و رسول و قیامت ندارد. این بزرگترین دستاورد انقلاب ۵۷ است که به قول دکتر شریعتی سنگ زیربنای اسلام منهای آخوند گردیده است که این اسلام با انقلاب ۱۴۰۱ شروع شده است که اسلام روحانی و الساعه و عرفانی است.

۱۷۸- آنکه تجلی ذات حق را دیدار می‌کند به تنهایی و غربت ابدی دچار شده و حیات دنیا برایش به مانند زندان انفرادی است. و من با هر شهودی به غربت و تنهایی برتر دچار شده‌ام و لذا داغ فراقش تن و دل مرا اینسان رنجور نموده است همان‌طور که در برترین رؤیت جمالش به سال ۱۳۷۴ بلافاصله پس از وقوع آن تجلی با صدای بلند شنیدم که از اعماق قلبم به من گفت: زین پس بی‌او چگونه خواهی زیست! و زان بعد حیات این دنیا برای من حرام شده است و دائماً بر آستانه مرگ و خطر فنا قرار دارم.

۱۷۹- در طی این بیست و پنج سال غم و داغ و درد فراق و بی‌کسی، شبانه روز دربردار به جستجوی یک همدل و همدرد و همراهی بودم تا شاید اندکی از این اندوه فراقم بکاهم ولی این افراد دچار امر مشتبه شده و کوس انالحق زده و به دشمنی با من رسیدند. و این دشمنی جزای من بود که از داغ دوست با هر کس و ناکسی دوستی کردم و هر کسی را با نگاه دوست نگریستم و این شرک من دائماً بر اندوه من افزوده است و همه را به خیانت با من کشانده است. به قول سعدی: غم زمانه خورم یا فراق یار کشم - به طاقتی که ندادی کدام بار کشم! داغ فراق یار پس از آن دیدار از یکسو و داغ‌های خیانت اغیار

دوست‌نما از سوی دیگر مرا به غایت تنهائی و رنجوری کشانده است. و این گوئی مافات دیدار حق در حیات این دنیا است از برای کسی که مدنظر حق و برگزیده اوست تا فقط او را بخواند و جز با او دوستی نخواهد.

۱۸۰- یکی از بدترین جنبه این درد و داغ آنست که نمی‌توانی با احدی از آن سخن بگوئی که اگر هم بگوئی بر داغ می‌افزاید زیرا کسی تو را باور ندارد و تو را متهم می‌کند.

۱۸۱- جهت کاهش این درد و داغ و فراق دست به هر کاری که می‌زنم فقط بر شدت داغ و بیماریم افزوده می‌شود و تنم را تبدیل به جهنم می‌کند و فشار خونم را به بالای بیست می‌رساند که هیچ داروئی قادر به کاهش آن نیست و بلکه به آن می‌افزاید. و این وضع شش سال اخیر من است پس از آزادی از زندان که با فشار بیست زندگی می‌کنم.

۱۸۲- و اینک بزرگترین گناه من اینست که جهت کاهش داغ و بیماری‌هایم کاری کنم که فقط بر شدت این وضع می‌افزاید و مرا می‌کشد و زنده می‌کند. آیا کسی این واقعه را باور می‌کند؟ خودم هم باورم نمی‌شود که چگونه هنوز هم زنده‌ام!

۱۸۳- تنها و تنها تسکین و آرامش و صبر من بر این همه بلا و مصیبت فزاینده اینست که می‌دانم که همه از او و آن دیدار جمال اوست و او خود شاهد است که چه می‌کشم از فراقش!

۱۸۴- از زمانیکه او را دیدم همه از چشم من افتادند و به من خیانت کردند و رفتند زیرا من همه آدم‌های زندگیم را شدیداً دوست می‌داشتم و آنها جز در رابطه با من محبت را تجربه نکرده بودند که امری یک طرفه بود که بالاخره عمرش بسر آمد.

۱۸۵- و اما برترین مخاطرات طلب دیدار حق در حیات این دنیا است و به کمتر از این زندگی را نخواستن! و چون او را دیدی دیگر زندگی این دنیا را نمی‌خواهی! این شعر مولوی مصداق زندگی من است که:

آنکس که تو را بدید جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهان را به دمی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

۱۸۶- می‌دانم و می‌بینم که او در همه حال با من و در من است زیرا در واقعه دیدارش به‌سویم بال کشید و مرا در برگرفت و بر من وارد شد و در قلب و جانم جای گرفت و من دیگر خود نبودم و او بودم. پس این اوست که در تن سابق من محبوس و رنجور و داغدار است و از این همه جهل و غفلت من در فراق است که چرا این همه او را تنها می‌گذارم و به دیگران می‌اندیشم و ذکر می‌گیرم از او در من است در حالی که من در میان مردمان آئینه رخ او گشتم و به‌جای اینکه همه را به او

و دیدارش بخوانم مشغول رتق و فتق دنیای فاسد دیگران شده‌ام. و بیهوده نیست که همه بزودی به دشمنی با من برمی‌خیزند. و این حق من است.

۱۸۷- گناهان جملگی اعتیادآورند و این بدان دلیل است که هر گناهی یک کالای شیطانی و از نزد شیطان است که نفس آدمی را آلوده می‌سازد و این آلودگی اعتیادآور است اعتیادی بسیار شدیدتر از مخدرات! و هر عملی که بی‌خودکننده باشد به نوعی مستی‌زا و اعتیادآور است و همه گناهان دارای چنین خصلتی در بشرنده همان‌طور که ترک گناه (تقوا) عین ترک عادت و اعتیاد است.

۱۸۸- هر چه که از عالم غیب به آدمی می‌رسد مستی زاست ولی آنچه از عالم ملکوت می‌رسد دارای مستی پاک‌کننده از آفات و جنون و حماقت است و آنچه از عالم اجنه و شیاطین می‌رسد مستی دیوانه‌کننده و جنون آور می‌باشد که همه کافران و فاسقان این را مترادف آن قرار می‌دهند و لذا در جنونشان هلاک می‌گردند. و باید دانست که هر وحی و الهام الهی نیز در کنارش دارای الهامات ابلیسی است که اهل معرفت باید این دو را تفکیک کند. و آخرالزمان که عرصه ظهور عوالم غیب است حامل این هر دو نوع الهامات و ظهورات ملکوتی و ابلیسی می‌باشد و لذا عصر ظهور انواع فتنه‌ها و جنگ‌هاست. اینست که عصر ما عصر مخاطرات عظیم و همه جانبه است.

۱۸۹- چگونه می‌شود که آدمی، یک دجال و شیطان را امام و منجی فرض کند و بالعکس نیز امام حق و منجی را دشمن نماید. این ویژه انسان‌های معتقد و مؤمن است که فاقد معرفت کافی در شناخت حقیقت می‌باشند. این دو، یکی مظهر کمال همه خوبی‌هاست و دیگری مظهر کمال همه بدی‌هاست. چگونه می‌شود که این دو عوض گرفته شوند و آدمی جای خوبی و بدی را اشتباه بگیرد آن‌هم اشد خوبی و بدی! این همه فاصله و تضاد چگونه قابل اشتباه گرفته شدن است. چگونه می‌توان شب را با روز عوضی گرفت و آب را با آتش و بهشت را با جهنم؟ چگونه؟ بواسطه توجیهات و تبدیلات کلامی و فلسفی و روائی و فقهی! و کار شیطان همین مشتمله ساختن امر است و زشتی را لباس زیبا پوشاندن و زیبایی را زشت نمایاندن! و این بواسطه توجیهات و بازی با الفاظ و واژه‌هاست. به همین دلیل هرگز امیون چنین فریب عظیمی نمی‌خورند زیرا از هنر ابلیسی واژگونسالاری برخوردار نیستند. واژگونسالاری به معنای دقیق کلمه است واژه-گون- سالاری! یعنی حکومت و سلطه‌گری به قدرت بازی با واژه که ذاتاً وارونه است در نفوس کافران و ظالمان اهل سواد و کتاب! استبداد بواسطه خرائی که کتاب حمل می‌کنند. زیرا کلمات در نفس ناطقه کافران و ظالمین ذاتاً واژه‌اند یعنی وارونه‌اند! درک این حقیقت در محور درک علم کتاب و کلمات قرار دارد که در سائر آثارمان به تفصیل سخن نموده ایم.

۱۹۰- امام زمان (عج)، خلیفه خدا و نماینده او در جهان است ولی قائمان او در هر عصری خلیفه مردم و نماینده خلق در نزد خداوند هستند و لذا هر قائمی به مثابه سپر بلای وجود امام زمان است و همه عداوت‌ها و شقاوت‌های جباران و کافران و اشقیاء بر تن و جان قائم می‌نشیند. اینست که ائمه هدی (ع) تا این اندازه برای وجود قائم ارزش قائل شده و با

نامش برمی خیزند و برایش دعا می کنند. و دعای ندبه هم مربوط به وجود قائم است و نه امام! امام و قائم به مثابه باطن و ظاهر یا تن و روح یکدیگرند. قائم خانه امام است. امام در دل قائم خویش اقامت دارد و در این امر تردید مکن!

۱۹۱- درجات توکل همان درجات خطرپذیری در مسیر احیای کلمة الله در تن و جان و اندیشه و تمامیت زندگیست به مقصد حصول «خدا کافیست»! یعنی رسیدن به وضعیتی که جز خدا شناسی!

۱۹۲- بزرگترین و بلکه تنها حجاب شناخت خداوند اینست که به غیر از خداوند و اراده اش چیزی در جهان سراغ داری و غیر اوئی را می شناسی! هر گاه جز اوئی را شناسی او را می شناسی! و چنین ایمانی مطلقاً نمی تواند صرفاً محصول فلسفه های وحدت وجودی باشد بلکه امری امّی است.

۱۹۳- امروزه در عصر ارتباطات جهانی، اکثر قریب به اتفاق عشق و عاشقی ها و رفاقت ها و ازدواج ها حاصل تلقین و تقلید و همذات پنداری برخی از ترانه ها و رمان ها و فیلم هاست. به همین دلیل است که همه این نوع روابط عاقبتی فجیع و خیانت بار دارند زیرا بر خودفریبی و توهم و دروغ و ریا بنا شده اند. این نوع روابط را می توان روابطی خناسی - جَنّی نامید.

۱۹۴- مجموعه آثار و معارف ما به لحاظی فتوحات دازگاره است زیرا همگی تحت الشعاع روحی پدید آمده اند که در دازگاره بر قلبم فرود آمد. دازگاره کعبه آمال همه مؤمنین و عارفان آخرالزمان است و خواهد بود. و روزی را می بینم که این دره قدسی از همه مالکان غاصبش یعنی خانجانی های اطلاعاتی پاک شده و معبد عاشقان می گردد زیرا ذره خاک آن وادی در اثر نزول روح القدس، پاک و قدسی شده است و لذا همه اشقیاء و ظالمان را از خود می راند.

۱۹۵- آنچه که معجزات و کرامات و خواص و اعمال خارق العاده نامیده می شود نیز مختص انسان های خطیر و خطرپذیر متوکل است و کمال ظهور کرامات هم در خطرپذیرترین مواقع رخ می نماید زیرا در این مواقع است که آدمی روی در روی خداوند کریم است زیرا اهل توکل و خطر یکسره چشم امید به کرامتش دارد که از ورای اسباب و علل می آید. و خداوند با هر بنده ای از همان وجهی تعامل می کند که آن بنده به او روی می نماید. و هر که از غیر او مأیوس باشد جز با کرامتش زیست نمی کند. و آنکه کرامت حق را درک نکرده و منکرش می باشد از خدایش بیگانه و کافر مانده است. هر که خدایش را قلباً و خالصانه با هر اسمی بخواند او نیز به نور همان اسمش بر او نظر می کند: یا حکیم، یا رحیم، یا کریم، یا غفور، یا خالق وو...! و همه انسان هایی که در هدایت به سوی او زیست می کنند در مراتب صاحب کراماتی از جانب او هستند و به نور این کرامات طی طریق می کنند و جبرهای زمانه را می شکافند و تسلیم طاغوت و جباران نمی شوند.

۱۹۶- هر یک از اعضاء و حواس و ادراک اهل هدایت می تواند دارای کرامتی باشد. کرامت چشم و گوش، کرامت زبان، کرامت دستان و گام ها و کرامت اندیشه و عاطفه! اهل کرامت به هر که نظر می کند هرگز از یاد آن فرد نمی رود و همواره با اوست و این نوری از هدایت است. به هر که سخنی گوید ذهنش را زیر و رو سازد و فهمش را احیاء نماید. هر که را لمس کند بر قلبش وارد شده و ایمانش می گردد. و به هر کس بیندیشد همواره او را در بزنگاه ها یاری کند و هر که را دوست بدارد

آن فرد دیگر نمی‌تواند نااهلان را دوست بدارد و نااهلان از او می‌گریزند. بنابراین کرامات اهل حق برای مردمان سراسر هدایت و خیر و برکت و ارشاد و نجات است. و اما برای خود فرد کریم می‌تواند موجب عجب و حجاب نفسانی و خودشیفتگی گردد که دشمن اخلاص و محبت الهی می‌باشد. و انسان کریم باید بسیار بترسد از اینکه کرامات خود را به نفع نفسانیت خود بگیرد.

۱۹۷- آن طلبه‌ای که رساله «لمعه» و اصل توریه و خدعه در دین را خوانده و باز هم لباس پیامبر بر تن می‌کند و در این حوزه‌ها می‌ماند دیگر مسلمان نیست بلکه یک شیطان انسی است. و این حق است که آخوندها را در خیابان دچار چنین ذلتی کرده و نوجوانان را مأمور کرده تا عمامه‌شان را بپرانند و پس‌گردنی بزنند هر چند که این آخوندها در خیابان اکثراً حکومتی نباشند ولی همین جرم بس است که لباس پیامبر به تن کرده‌اند تا در دین خدا خدعه کنند. این رسالتی ابلیسی است که جز لباس و جانماز دلیل دیگری بر دین خود ندارد. این آخوندهای به‌ظاهر غیرحکومتی که نان مردم می‌خورند و با لباسشان حامی طاغوت و دجال هستند جرمشان به‌مراتب از آخوندهای حکومتی بیشتر است که مستقیماً نان حکومت می‌خورند. این آخوندهای مفلس به‌مراتب پلیدترند.

۱۹۸- هر انقلابی به‌مثابه یک مخاطره عظیم یک ملت است که دست از جان کشیده تا طاغوت را سرنگون سازد و لذا خدا با اوست. تا زمانی که مردم ما باور نکنند که رژیم ولایت فقه رژیم نامسلمان و ضداسلام است از اسارت رها نمی‌شوند. و تا روی به خدا نکنند متوجه این حقیقت نمی‌شوند. و چون شدند بین بود و نبود و مرگ و زندگی مخیر به انتخاب می‌شوند. و آنکه مرگ و نیستی وضع موجود خود را که سراسر اسارت و ذلت است می‌پذیرد انسانی پهلوان و خطیر گشته و سرنوشتش واژگون می‌شود و بر قاعده صدق می‌نشیند.

۱۹۹- همه کسانی که در رابطه با انسان صاحب کرامتی زیست می‌کنند نیز از نور این کرامت برخوردارند که اگر صادقانه و مؤمنانه در اطاعت معنوی باشند این کرامت در هویت آنها نیز فعال می‌شود و در غیر این صورت دچار کبر و غرور شیطانی شده و واژگون می‌گردند در درک اسفل!

۲۰۰- آن‌را که دشمنی، هموئی است که عاشق هویت و جایگاه اوئی و می‌خواهی عین او بر جایش باشی! پس چرا با عشق خود دشمنی می‌کنی! و اما آن‌را که عاشقی، هموئی است که هرگز نه هویتش را دوست می‌داری و نه جایگاهش! پس با او دشمنی! پس همه عشق‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌های واژگونه است. پس کی با خودت صادق می‌شوی ای کافر!

۲۰۱- این گونه است که خاطرات انسان کافر سراسر واژگونه و جعل و تحریف واقعیت‌های زندگی اوست. و این واژگونسالاری ذهنی از ویژگی کافران و جاهلان است. و لذا بزرگترین خطری که نومؤمنان را تهدید می‌کند رجعت به گذشته است که همان رجوع به خاطرات کافران می‌باشد که قرآن کریم مکرراً اخطار نموده است.

۲۰۲- از همین روست که تاریخی گری و تاریخ پرستی از وجه تاریخ های رسمی و مکتوب موجود در جهان عین کفر است و ضلالت! زیرا این تواریخ هم به امر ستمکاران و اهالی طاغوت نوشته شده است و ظالمان همه واژگونسلاران تاریخ هستند و پرستنده ارزش های وارونه!

۲۰۳- فرد یا یک گروه انقلابی، خطرپذیری متوکل و امیدوار است در اوج نومیدی بی هیچ علت و سببی مادی! و این ایمانی در فراسوی علل و اسباب مادی است یعنی ایمان به خدا! عزت و کرامت انسانی نیز حاصل چنین امید و ایمانی است. یک فرد یا جامعه ذلت پذیر و ستم بر موجودی عافیت پرست و بزدل و کافر است هر چند که نماز بخواند و اوراد بگوید.

۲۰۴- هیچ ملا یا رهبر سیاسی در طول تاریخ تا این حد مورد خشم و نفرت و مضحکه ملتی قرار نگرفته است که خمینی و خامنه ای! امروز مردم ما این دو تن را بسان شیطان لعنت می کنند و این عین حقیقت است زیرا این دو شیطانی در صورت بشرند شیطانی دجال!

۲۰۵- هر کسی دقیقاً همان چیزی هست که دلش نمی خواهد باشد و آن چیزی نیست که می پندارد که هست. این همان راز واژگونسلاری بشر است. و اینست که خودشناسی بزرگترین و خطرپذیرترین شناخت هاست و فقط انسان خودشناس (عارف) همانست که می پندارد که هست یعنی صادق است و مابقی همه کاذب و وارونه اند. اینست که انسان عارف، پهلوان ترین انسان جهان است و خطری بزرگتر از خودشناسی نیست.

۲۰۶- هر که خود را بشناسد نابود می شود و سپس به خلق جدیدی آفریده می شود. زیرا هر که خود را بشناسد می فهمد که اصلاً وجودی ندارد و لذا خودشناسی در فاز اول عین نیستی شناسی است و در فاز دوم هم هستی شناسی است.

۲۰۷- کسی که از نابودی خویش نهراسد پهلوان ترین انسان جهان است. و لذا عارفان پهلوانان تاریخ بشرند زیرا از بطن نیستی خود، هستی می یابند! و این کمال ایمان است.

۲۰۸- هر که خود را لا کند ال لا می شود و آنگاه با ال لا ه دیدار می کند. و اینست واقعه ظهور عارف که انسان الهی است لائی که ال لا شده است و لایق دیدار ال لا ه که جمال آسمانی خود اوست.

۲۰۹- اگر علمای حقیقی دین در مقابل دین اجباری که دین طاغوت و دجال است می ایستادند امروز دختران و زنان ما مجبور نمی شدند برای مبارزه با حجاب اجباری در خیابان ها قتل عام شوند. این خون ها به گردن آن علمای بزدل و خودفروخته است. و بدان که بزدلی واضح ترین نشان بی ایمانی است. اینان خراشی هستند که کتاب حمل می کنند، قرآن و نهج البلاغه و احادیث و فتوحات و فصوص الحکم و اسفار اربعه و...! و خمینی خود پدر این خران بود.

۲۱۰- بنده چهل سال با این خران حامل کتاب مبارزه کرده‌ام و مجموعه آثارم واضح‌ترین حجت این ادعاست و حتی یکی از این خران هم در قبال این آثار دم نزدند هر چند که همه را خواندند و حقانیتش را دانستند. این خران بزدل و خودفروخته و مستبد!

۲۱۱- انقلاب ۵۷، انقلاب نفاق برعلیه کفر پهلوی بود. و انقلاب ۱۴۰۱ هم انقلاب کفر است برعلیه آن نفاق!

۲۱۲- ترسوترین و عافیت‌طلب‌ترین و کافردل‌ترین و بخیل‌ترین مردمان جذب خطرپذیرترین و شجاع‌ترین و مؤمن‌ترین و سخی‌ترین انسان‌ها می‌شوند و این یک قاعده دیالکتیکی در روابط بشر است. و بدین‌گونه این مردمان نابوده در نزد انسان‌های صاحب وجود به نور ایمان و حقیقت آشنا می‌شوند تا انتخاب کنند. و این ذات رسالت انبیاء و اولیای الهی است: «اجر من همین بس که زین پس هر که بخواهد به راه کفر یا ایمان می‌رود!» قرآن-

۲۱۳- معرفت نفس که اساس و اعظم علوم و معارف است مستلزم اشد شجاعت و پهلوانی است و این همان چیزی است که قیامت آدمی را در حیات دنیا برپا می‌سازد و خلق جدیدش را مهیا می‌نماید که آفرینش روحانی- عرفانی- الهی است که انسان را به حق حیات و هستی او می‌رساند.

۲۱۴- آنهایی که غرق در افتخار به گذشته خانوادگی و قومی و تاریخی خویش هستند از وجه مذهبی یا اساطیری و امثالهم، انسان‌هایی به‌غایت شقی و جبّار و خودپرست و احمق هستند حتی اگر افتخاری برحق و لایق باشد. گذشته‌پرستی در هر حال صفتی زشت و احمقانه و ضدتکامل و نژادپرستانه است و در منطق قرآن این منطق و نگرش کافران است. گذشته‌پرستی و نوستالژیا صفت کسانی است که هیچ ارزش و عزّت و لذّت و فخری در حال و اکنونیت زندگی جاری ندارند و شدیداً از حال خویش گریزانند. این جماعت محکوم به مرگ‌پرستی و مرده‌پرستی هستند.

۲۱۵- اگر سخنانم درباره موضوع واحدی در طی این چهل سال دائماً تغییر کرده است به معنای تغییر و تکامل عرفانی خود من بوده است و این تغییر همواره در سمت واحدی بوده و بسیار بندرت تناقضی در آن یافت می‌شود مگر اینکه این تناقض برخاسته از نگرش دیالکتیکی من به امور است. وقتی به موضوعی از زمین به‌سوی آسمان می‌نگری و یا از آسمان به‌سوی زمین نگاه می‌کنی دو معنای بسیار متفاوت و گاه متضاد عاید می‌گردد.

۲۱۶- نگاه غیرتکاملی به انسان‌ها، نگاهی بس خطرناک و گمراه‌کننده است هیچ‌کس مادرزاد کافر یا مؤمن و شقی یا عادل نیست. نگاه ما به انسان‌ها در طول تاریخ زندگیشان مستمراً در حال تغییر بوده است. به‌طور مثال خمینی از آغاز زندگیش یک دجال و موجودی ابلیسی نبود تدریجاً چنین شد. و لذا ما در آثارمان نگاه‌هایی متفاوت درباره او بیان کرده‌ایم. آنهایی که این تغییر نگرش را تناقض می‌یابند از فهم حقیقت انسان به‌کلی در غفلت به‌سر می‌برند.

۲۱۷- من خودم از آغاز آشنائی‌ام با مسائل مذهبی و سیاسی و مبارزاتی در سال‌های قبل از انقلاب هرگز لحظه‌ای هم خمینی را یک مرد روحانی و باتقوا و آزادیخواه و مؤمن نمی‌یافتم و لذا هرگز دلم به‌سوی او نرفت و درست به همین دلیل با پیروزی انقلاب از انقلابی که او رهبرش بود جدا شدم و انزوا گزیدم زیرا این واقعه را یک فاجعه ملی می‌دانستم هرچند که اصل انقلاب را برحق می‌دانستم. ولی خمینی را رهبر اُمّی اکثر مردم ایران می‌دانستم و چنین هم بود همان‌طور که عامه متفکرین و انقلابیون چپ و راست رهبریش را تصدیق کردند. متفکرینی که به‌نظر من از هر تفکر و تعقلی بیگانه بودند و مقلدینی بیش نبودند و خرائی که کتاب حمل می‌کردند. و عامه مردم هم فریب همین امر را خوردند.

۲۱۸- در سال ۱۳۹۰ بدلیل انتشار مقاله «کارنامه سی ساله انقلاب» و مقاله «خمینی‌شناسی» ربوده شدم و در سلول انفرادی دچار خونریزی داخلی شده و تحت عمل جراحی شدیدی قرار گرفتم و اندکی بعد درحالی که هنوز بخیه‌هایم بسته نشده بود و خون استفراغ می‌کردم به مدت حدود ده روز مرا از صبح تا غروب در وزارت اطلاعات بازجوئی کردند که حتی یک مسئله سیاسی از من نپرسیدند و تماماً تفتیش عقاید و عواطف بود و من در پاسخ به سئوالات آنها چیزهایی می‌نوشتیم که دوست داشتند تا دست از سرم بردارند و در برخی از موارد پاسخ سئوالات را هم خودشان به من دیکته می‌کردند و دست آخر از من امضاء و اثر انگشت می‌گرفتند. هدفشان فقط تخریب شخصیت و له کردن باورهایم بود درحالی که بدنم در حال جان کندن بود و دمام خون استفراغ می‌کردم و سطل پیش روی من پر از خونابه بود. و این آنها را ارضاء می‌کرد. من در آن وزارت شیطانی جز حقارت و ذلت و حماقت بازجویان و رؤسای آنها چیز دیگری ندیدم و در تمام مدت احساس می‌کردم که در موساد یا سیا بازجوئی می‌شوم از کینه و عداوتی که با دین و اسلام و باورهای عرفانی داشتند و دمام مرا مسخره می‌کردند و قهقهه می‌زدند و به مقدسات فحش می‌دادند. من در این واقعه تا ذات وزارت اطلاعات که قلب مقدسات جمهوری اسلامی بود را از نزدیک مشاهده کردم و دانستم که این نظامی کاملاً آگاه و تبه‌کار و کافر است و مشکل آن جهلش نیست ذات شیطانی آنست و دجالی کاملاً آگاه و خصم دین خداست و این خصومتش نیز کاملاً آگاهانه است. و این نظام رسالت دارد تا دین خدا و مذهب امامیه را از روی زمین ریشه‌کن سازد. ولی آنچه را که ریشه‌کن ساخت مذهب تاریخی و اسلام و تشیع عباسی و اسلام آخوندی است که مذهب ابلیس است.

۲۱۹- اسلام فقهاتی که اسلام حکومتی است که در دو حاکمیت اموی و عباسی شکل گرفت و در تاریخ شیعه و سنی جاری شد، در آخرالزمان در حاکمیت جمهوری اسلامی و طالبان و داعش به عرصه ظهور رسید و جنایتکارترین و شقی‌ترین و شیطانی‌ترین هویت را در لباس اسلام آشکار ساخت که در تاریخ اسلام سابقه نداشت. و بدین‌گونه اسلام و تشیع ابلیسی از قلب اسلام محمدی و تشیع علوی جدا شد هرچند که در این جدائی، اکثریت عامه مسلمانان سنی و شیعه نیز از کالبد تاریخی اسلام جدا شده و روی به کفر و انکار نمودند. و لذا جز دین خالص باقی نمی‌ماند که گروه بسیار اندکی از مسلمین را شامل می‌شود که هیچ شباهتی به اسلام تاریخی و فقهاتی ندارد. آن عقل و حکمت و عرفانی که این دین خالص را تغذیه می‌کند مجموعه آثار ماست.

۲۲۰- آیا می‌دانید که چرا جمهوری اسلامی ایران چهل سال است که مرا در حبس و حصر خانگی نگه داشته و از هر نوع فعالیت معیشتی و اجتماعی و قلمی منع کرده است و بارها به من توصیه و تهدید کرده که کشور را ترک کنم وگرنه امکان حیات را از من می‌ستانند که بارها مرا کشته‌اند؟ زیرا می‌دانستند که من ذات آخوند و بخصوص خمینی را می‌شناسم که چیست و کیست. و لذا در طی این چهل سال در آثارم نشان داده‌ام که اسلام و مذهب امامیه چیست و آخوندها و اسلام آخوندی هر چه هست اسلام نیست و بلکه خصم دین خداست. این حقیقت را هر خواننده‌ای از آثار من به آسانی درک می‌کند.

۲۲۱- من در سال ۱۳۶۴ نامه‌ای به خمینی نوشتم و در آن اصول و مبانی دین خدا و اسلام و مذهب امامیه را پیش رویش گذاشتم و آنگاه خطاب به او پرسیدم که: پس آیا آنچه که شما می‌گوئید و می‌کنید چه ربطی به اسلام دارد؟ این بود که خمینی یکی دو سال بعد در یک سخنرانی خطاب به روحانیت گفت: اگر مردم روزی بر ذات ما آگاه شوند ما را برای همیشه از تاریخ حذف می‌کنند و یک ۲۲ بهمن دیگری رخ می‌دهد...! و بالاخره در انقلاب ۱۴۰۱ رخ نموده است. و تا مردم ایران حساب اسلام و تشیع را از آخوندیسم جدا نکنند و دریابند که مذهب امامیه دشمنی بدتر از آخوندیسم ندارد راه نجاتی به سوی آزادی و رستگاری نخواهد یافت. و این باور مستلزم شجاعت عظیم عرفانی - ایمانی است که جز از آثار ما حاصل نمی‌شود. زیرا بدون آثار ما مردم می‌پندارند که تاریخ منهای آخوند یعنی تاریخ منهای اسلام و امامت! هر دین و مذهبی دارای ابلیسی است و ابلیس مذهب شیعه آخوند است که در رأس آن آخوند طوسی و مفید و صدوق قرار دارند که آخوندهای دربار عباسی هستند که قتلگاه امامان شیعه است و شیعیان! این آخوندها به پاداش تکفیر حلاج و حلاجیان به مقام شیخ الاسلامی دربار عباسی رسیدند و سکوتشان در قبال قتل امامان! این ملایان خود فروخته بانی فقه شیعه عباسی شدند که فقه ضداسلامی و خصم عدالت علوی بود. این بود که این فقه در جمهوری اسلامی ریشه اسلام و مذهب امامیه را برانداخت ولی مکر خدا این براندازی را فقط نصیب شیعه عباسی نمود.

۲۲۲- خمینی دجال تحت عنوان دین و مذهب تشیع، همه جرم‌ها و پلیدی‌ها و خیانت‌ها و گناهان و جنایت‌ها و مظلوم و مفساد ممکنه را با صدای بلند به پیروانش ابلاغ نمود و آن را دین برتر از دین خدا نامید تحت نام ولایت مطلقه فقیه که عیناً ولایت مطلقه شیطان بود به وعده رفاه و زندگی رایگان به همراه بهشت اخروی! و این یعنی دجال!

۲۲۳- در منطق قرآنی، کافر کسی نیست که با صدای بلند خدا و رسول و دین را انکار می‌کند چنین کسی را جاهل نامد. کافر کسی است که خدایش در ورای آسمان‌هاست و خودش را هدایت یافته و مؤمن می‌داند و درباره ایمان و هدایتش هیچ تردیدی هم ندارد و همه مخالفان خود را تکفیر می‌کند. کافر موجودی به‌غایت بخیل است و به همه تهمت و افترا می‌بندد.

۲۲۴- خداوند در کتابش مشرکان را نجس خوانده است و آن کسانی هستند که هوای نفس خود را خدا می‌خوانند و می‌پرستند و دین خدا را تبدیل کرده و به خدمت امیال خود می‌آورند. با این تعریف رژیم نجس‌تر از جمهوری اسلامی

ایران و پیروان و مزدوران‌شان در جهان پدید نیامده است که این نجسی کلیه ارکان کشور را فراگرفته است از اقتصاد و محیط زیست و معیشت تا فرهنگ و گویش مردم. و اینک این نجسی از درون گندیده شده و در حال متلاشی شدن است و مردم ایران برعلیه این نجسی قیام کرده‌اند.

۲۲۵- از ماندگارترین خاطرات مخاطرات عامه بشری، خاطره عشق جنسی است که یک ابتلای ابلیسی می‌باشد که موجب عذاب‌النار است که از لمس ابلیس بر زن و مرد حاصل می‌گردد و این آتش چنان قلب و جان را می‌سوزاند که اثر سوزش آن تا پایان زندگی باقی می‌ماند و عاقبت این عشق مورد لعنت و نفرت آدمیان قرار می‌گیرد و بسیار اندکند انسان‌هایی که بر حقیقت این خطر عظیم ابلیسی که دام‌گیرشان شده درس عبرت گرفته و حکمتش را دریابند و به ابلیس‌شناسی برسند. کسانی که به چنین معرفت و توبه‌ای نرسند تا پایان عمرشان در این آتش ابلیسی زیست می‌کنند و بلکه به عشق‌های تصنعی و مکارانه‌ای می‌گیرند و خود تبدیل به یک شیطان انسی می‌گردند یعنی آنچه که موسوم به عشق بازی است: بازی با عشق که همان بازی با شیطان است.

۲۲۶- عشق جنسی به‌عنوان بزرگترین فریبکاری و خودفریبی بشر در حیات دنیا یک خطرپذیری شیطانی است. و آنکه در این مخاطره بیدار شده و توبه کرد به مخاطرات الهی روی می‌کند و با خدایش نرد عشق می‌بازد و در این مخاطره هرگز پشیمان نمی‌شود.

۲۲۷- در جهان اسلام و خاورمیانه انقلابات دموکراسی خواهانه و آزادی طلبانه به چنان جنایات و جنگ‌های داخلی و نیابتی منجر شد که امروزه رؤیای آزادی و عدالت به رؤیای زنده ماندن تبدیل شده است و آرزوی بازگشت به دیکتاتورهای سابق را دارند بازگشت قذافی و صدام و شاه و امثالهم. چرا حصول حداقل آزادی و عدالت در جهان اسلام تا این حد ناممکن شده است. چرا آن همه شجاعت و خطرپذیری و جانفشانی برای آزادی و عدالت به چنین یأس و فلاکتی منجر شده است که آرزوی امنیت در دیکتاتورهای سابق پدید آمده است.

۲۲۸- البته آزادی‌ها و دموکراسی نیم بند نمادین در سائر کشورهای جهان از شرق تا غرب عالم هرگز به آسانی حاصل نشده است. دموکراسی غربی حاصل چند قرن کشتار مردم است که دو جنگ جهانی آخرینش بودند که ادامه این جنگ‌ها را در سائر نقاط جهان ادامه می‌دهند و مشغول غارت و کشتار مردم جهان هستند و این آزادی و دموکراسی موجود در غرب محصول این جنگ در سراسر جهان است.

۲۲۹- دیکتاتوری یعنی خودپرستی حاکمان! و ستم بری مردم از ستمگران هم حاصل همین خودپرستی مردم است. تا آدمی از این خودپرستی رها نشود ظرفیت آزادی و عدالت را ندارد. اینست راز خموش آزادی خواهی انسان در جهان! ذات آزادی همان آزادی انسان از خودپرستی و خودشیفتگی است که همان آزادی از اسارت شیطان است. خودپرستی و خودشیفتگی تحت هر توجیهی که باشد هسته مرکزی ظلم و برتری‌جویی و سلطه است که هولناک‌ترین خودپرستی در لباس دین است و علم! در قرآن کریم علما و مؤمنان حقیقی خاشع‌ترین و بی‌من‌ترین انسان‌ها هستند که هویت خود را

جز در او ای الهی نمی یابند. و این انحلال من در اوست! و اینست آزادی و عدالت! پس هر زورگو و مستبدی، کافر است و جاهل! چه ملا باشد چه فیلسوف! و اتفاقاً دو جماعت، مستبدترین موجودات هستند: ملایان و فلاسفه! که خمینی هر دوی اینها بود. و لذا مستبدترین شیطان عصر ما بود.

۲۳۰- نخستین روسپی خانه های رسمی ایران در دو شهر اصفهان و تهران پایتخت های شاهان صفوی و قاجار را زنان صیغه ای این شاهان برپا نمودند که پشتوانه شرعی این فساد عظیم هم آخوندهای درباری بودند. در حقیقت این آخوندهای شیعه بانیان روسپی گری در ایران بوده اند. و این آخوندها که برای نخستین بار در جمهوری اسلامی به قدرت مطلقه رسیدند کل کشور را روسپی خانه و شیرخانه کردند. این پلیدی و نجسی از ذات آخوند است که امام کشی عورت پرست و بنده شیطان است.

۲۳۱- امروزه در کشور ما اکثر مردان که علناً خدا و رسول و دین را منکرند ولی به وقت خوردن حقوق زن و تقسیم ارثیه مرید آخوند می شوند. این درجه از خودپرستی و ظلم نسبت به زنان و خواهران خویش مستلزم حاکمان ظالم تر و خودپرست تر است. اینست راز خونین آزادی و عدالت در کشور ما و خاورمیانه! تمدن غرب هم از پس دو جنگ جهانی که به هلاکت کامل دچار گردید اندکی مستحق آزادی و دموکراسی نمادین گشته است زیرا در این جنگ ها نفوس مردمان به چنان فلاکت و هلاکتی دچار شد که تا حدودی خودپرستی کاهش یافت. آدمی یا به نور ایمان و تقوا و معرفت از خودپرستی دست می کشد و یا به قدرت عذاب های گوناگون!

۲۳۲- مذاهب هندو که خرافی ترین مذاهب روی زمین هستند که در پیروان آنها هر چیزی یک الهه و مظهری از ظهور خداوند است و این به معنای حکمت وحدت وجود است که به دلیل فقدان حکمت و معرفت درست به این مرتبه از خرافه پرستی دچار شده است. درست مثل فرقه های درویشی و صوفی گری در جهان اسلام که برخاسته از مذهب وحدت وجودند ولی از حکمت توحیدی تهی می باشند و لذا مهد ظهور هولناک ترین خرافات شده اند. در حقیقت حکمت وحدت وجودی که می تواند موجب صلح و اتحاد انسان با جهان و جهانیان باشد تبدیل به مالیخولیائی ترین فرقه های نژادپرست شده است.

۲۳۳- چگونه می شود که مؤمنانه ترین و صالحانه ترین و عاشقانه ترین حکمت و مذهب تبدیل به ظالمانه ترین طرز فکر شود. کسی که مار و عقرب و گاو را مقدس می داند و می پرستد چگونه می تواند هموعان خود را سلاخی کند فقط به این جرم که باورهایشان متفاوت است مثل کشتار مسلمانان به دست هندوان!

۲۳۴- کسی که دیالکتیک ذاتی حقیقت را درک نکند هرگز قادر نیست که در وادی حق سیر و سلوک نماید و به سرعت دچار تناقض و پوچی می گردد. و برترین حقیقت هم خود دیالکتیک یعنی وحدت اضداد است. بنابراین برترین خطرپذیری همانا ورود به وادی حق و سیر و سلوک الی الله می باشد که کار پهلوانان جهان است که عارفانند که سالکان ذات کلمه الله می باشند یعنی ال لا! بود نبود و نبود هر چه بود!

۲۳۵- آدمی یا موجودی اسیر گذشته و اعمال گذشته خویش است که سراسر جاهلانه و فاسقانه و ظالمانه و خودپرستانه است و از ظلمات اعمال گذشته‌اش رهائی ندارد الا با توبه‌ای خالصانه از تمامیت خویش و خودپرستی خویش که قلمرو ابتلای به اجنه و شیاطین است. و با چنین توبه‌ای که انقلابی در ماهیت و عواطف و باورهای خویش است از این اسارت خارج شده و بر قلمرو نور که وجود الساعه است وارد می‌شود. در غیراین صورت برای فرار از این گذشته ظلمانی به آرزوهای واهی و شیطانی در آینده پناه می‌برد. و این زندگی کافران است. آدمی حتی با مرگش هم از این گذشته اعمالش رهائی ندارد بلکه بر باطن این اعمال و امیال وارد می‌شود که آتش است. خودپرستی آتشی است که دل و جان و روان را می‌سوزاند.

۲۳۶- زیستن با حقیقت عین زیستن با واقعیت زنده و جاریست. و واقعیت زنده و خلاق و جاری در صورتی قابل حس و فهم است که آدمی در اکنون زیست کند نه در توهمات گذشته‌اش که سراسر فریب است و مالیخولیا! ارزش توبه در دین خدا از همین روست که عقل و وجدان و عاطفه آدمی را از ظلمات گذشته پاک نموده و مقیم الساعه می‌کند و زنده می‌سازد.

۲۳۷- انسان گناهکار و ظالم شبانه روز مشغول دروغگوئی و فریب خویش است تا تباهی‌های خود را توجیه و تقدیس کند و معلم این خودفریبی هم شیطان است. و لذا انسان اسیر گذشته موجودی در تسخیر شیطان است و دارای عقلی وارونه می‌باشد. گناه و تبهکاری و ستم موجب وارونه شدن عقل و ادراک است زیرا فطرت آدمی از شرارت و پلیدی بیزارست و آدمی برای ارتکابش مجبور است که عقل خود را وارونه کند تا اعمال زشتش زیبا گردد: آن‌انکه بدی کردند واژگون شدند! قرآن کریم- پس بدی به این دلیل بد است که موجب واژگونی هوش و حواس و عقل و وجدان اهلش می‌گردد و از او حیوانی شیطان صفت می‌پرورد. و لذا فرمود: بدی نمی‌کنند الا به‌خودشان! گناه و ستم و شرارت به این دلیل نهی شده که انسان را از انسانیت ساقط می‌کند و از حیوان هم پست‌تر می‌سازد. اینست حقانیت دین خدا! انسان ضد دین، ضد انسانیت و ارزش‌های اخلاقی است. انسان ضد خدا، ضد خویش است. انسان بی‌خدا، بی‌خویش است. همه احکام دینی عقلانی هستند و هر چه عقلانی نیست دینی نیست. عقل، نور دین است و دین هم آداب عقل است. پس خطر و مخاطره‌ای هلاک‌کننده‌تر از اعمال ضد دینی نیست. پس امر بمعروف و نهی از منکر یعنی امر به عقل و تعقل و نهی از حماقت و جنون! پس جز عقلاء قادر به چنین رسالتی نیستند.

۲۳۸- دین امری خلاف حیات دنیا نیست بلکه راهی در دنیا است که به‌سوی آخرت و حیات جاوید رهبری می‌کند و انسان را از هلاکت در دنیا می‌رهاند.

۲۳۹- یکی از استعدادهای ویژه من نفوذ خارق‌العاده من در دل و اندیشه دیگران بوده است و این بدان دلیل است که همه را دوست می‌دارم حتی دشمنانی که مشغول دسیسه برعلیه من هستند. به یاد دارم در وزارت اطلاعات پس از یک هفته بازجوئی‌های مرگبار در حالی که خونریزی داخلی داشتم، بازجوی من به ناگاه اعترافی عجیب نمود و گفت: حالا که

بیرون رفتی نگوئی که همه اطلاعاتی‌ها مرید من شدند!! آری براستی مرید من شده بودند و این به دلیل محبت من به آنها بود. و این محبت به دلیل روحی است که خداوند در مراحل زندگی‌م بر من نازل کرده است.

۲۴۰- عشق حقیقی به معنای خلافت و جانشینی است یعنی عاشق در جایگاه وجودی معشوق می‌نشیند و عین او می‌شود و سپس از او فرامی‌رود و او را از خود بالا می‌برد. از اینجا به بعد است که معشوق بر جای عاشق می‌نشیند و عاشق معشوق خود می‌شود. این داستان عشق عرفانی است یعنی عشقی که حاصل جذبه روحانی و معرفتی است و عاشق یعنی عاشق امیال و اعمال و افکار و باورهای معشوق و عاشق نگاه و کلام و شنود و تنفس معشوق! و اینست که عشق عرفانی نهایتاً به عشق جمالی می‌رسد. چنین عشقی در حد کاملش بین محمد و علی رخ نمود و قیامت عالم و آدم را برپا نمود. قیامت آخرالزمان محصول این عشق است عشق بین دو انسان کامل الهی! و من عاشق این عشق بوده‌ام و زندگی‌م مخلوق این عشق است: عشق محمد- علی! و شک دارم کسی چون من به حقیقت این عشق آگاه و بینا شده باشد و لذا من نیز برپا کننده قیامت این دوران شده‌ام! گوهره و حق این عشق کسی جز خداوند خالق نیست خداوند خود این عشق است.

۲۴۱- همه خطرپذیری‌ها عاشقانه‌اند و هر عشقی یک توکل آگاه یا ناخودآگاه است. ذات هر توکلی، خداست و ذات هر عشق و مخاطره‌ای نیز! و لذا همه انسان‌های اهل خطر، خدا را به خوبی می‌شناسند.

۲۴۲- همه خاطرات تلخ و شیرین یک انسان مؤمن و بامعرفت، اموری زیبا و دوست داشتنی و خدائی هستند زیرا در هر یک از آن حوادث به خلق جدیدی آفریده شده است. گذشته مؤمنان کارگاه آفرینش آنهاست در حالی که گذشته کافران قلمرو تباهی و حسرت و ناکامی و بخل و عداوت‌هاست و لذا از تمامیتش بیزارند و در عین حال از آن رهائی ندارند.

۲۴۳- من از کودکی دچار احساس هولناکی از دلتنگی و غربت و تنهایی بودم به طوری که در هر فرصتی به گوشه‌ای می‌خزیدم و حق می‌گریستم. این احساس در طول زندگی‌م روز به روز و سال به سال عمیق‌تر و وسیع‌تر گردیده است و تدریجاً بر آن احساس آگاهی و معرفت یافته‌ام. من براستی از محضر خداوند به رسالتی به درک اسفل زمین پرتاب شده بودم که در آن احدی زنده نبود: مردگانی متحرک: نه مرده‌اند و نه زنده!

۲۴۴- عذاب الهی از آسمان بر سر ظالمان فرود نمی‌آید بلکه طبق قول الهی نهفته در فطرت بشری است و خود ظالمان نهایتاً به خودشان هم ظلم کرده و زندگی خود را بر سر خود خراب می‌کنند از طریق واژگونسازی عقل خویش جهت توجیه ظلم خویش!

۲۴۵- آن مردانی که در عصر جدید، زنان را مظلوم و چشم و گوش بسته ظلم مردان می‌دانند خود اشقیائی عورت‌پرست و ظالمند. زنان بواسطه حرص شوهرپرستی و مردخواری است که بنده و ذلیل مردان می‌شوند. هیچ مرد ظالمی نیست که به زنش ظلم کند الا اینکه این ظلم متقابل است. ولی ظلم زنان پوشیده و مکارانه است و ظلم مردان، آشکار! فضاحت

و تباهی زن مدرن تحت عنوان آزادی و برابری سندی آشکار از ظلم او در قبال مردان است. زن و شوهر از نفس یکدیگرند و عین هم! عورت پرستی زن و شوهر است که آنها را خصم یکدیگر ساخته است یعنی زن و مردی که یکدیگر را جز عورت نمی بینند. زنی که همخواهی را برای شوهرش تبدیل به تجارت و منت و حربه می سازد زنی ظالم است. و این اساس ظلم زن به خود و همسر است. آنکه زن را مظلوم محض و شوهر را ظالم محض می داند خود یک ظالم و احمق است.

۲۴۶- وطن پرستی به معنای پرستش خاک و جغرافیا و حدود و قلمرو مادی حاکمیت یک حماقت و کفر آشکار است. مگر اینکه منظور از وطن قلمرو زندگی مردمان باشد و وطن پرستی عین پرستش حقوق و عزت و آزادی و عدالت جاری در مردم است. تمامیت ارضی تحت عنوان وطن پرستی یک حربه طاغوتی و حکومتی برعلیه مردم است. از اینرو فدرالیسم عادلانه ترین و مردمی ترین و وطن پرستانه ترین شیوه کشورداری و حکومت است. و لذا کشورهای فدرالیستی نسبت به سایر کشورهای جهان عادلانه ترین ساختار حکومتی را دارا هستند. حب الوطن که از نشانه های ایمان است (در سخن رسول اکرم^(ص)) به معنای حب مردم است نه حب خاک و مرز! وطن پرستی خاکی و مرزی و جغرافیائی شعار ظالمان و مستبدان است. کسی چون رضاشاه با حمایت اربابش بریتانیا به بهانه حفظ تمامیت ارضی و وطن پرستی خاکی همه نهضت های آزادیخواهانه و عدالت پرستانه در سراسر ایران را قتل عام کرد تا به سلطنت برسد و رسید. رضاشاه جز حب سلطنت هیچ حب دیگری نداشت. پسرش هم با حمایت فراماسونری به قدرت رسید و سپس با کودتای انگلیسی-آمریکائی و با حمایت آخوندهای درباری مثل کاشانی و بروجردی و قمه زن های شهرنو مثل شعبان بی مخ دولت ملی مصدق را ساقط کرد و به قدرت بازگشت. در سال ۵۷ هم مردم ایران بودند که شاه را از کشور اخراج کردند. و امروزه دیکتاتوری خامنه ای تحت عنوان دفاع از تمامیت ارض و پیشگیری تجزیه کشور مشغول قتل عام همه اقوام است. منظور مستبدین از وطن، خاک و آب و معادن و ثروت و وسعت حکومت است نه مردمش! در چشم این تشنگان حکومت مزاحم ترین بخش این وطن همان مردم هستند مگر آن گروه از چاقوکش ها و اراذل و تبهکاران که برای جیره اندکی حاضرند مردم را بکشند. محمدرضا پهلوی با حمایت همین آدمکشان به قدرت رسید و خمینی هم با حمایت همین شعبان بی مخ ها به قدرت رسید و خامنه ای هم فقط بواسطه همین جماعت است که حکومت می کند. همه بسیجی ها و پاسدارها اکثراً ذریه شعبان بی مخ هستند یعنی کسانی که عمری جرم و جنایت خود را در مراسم عاشورا مورد الطاف حسینی قرار داده و اهل بهشت می شوند با قطره ای اشک! این تبهکاران بهشتی راز بقای حکومت ولی فقیه هستند. خمینی دجال راست می گفت که: هر چه داریم از این عزاداری ها داریم!! آری حکومت ولایت فقیه نظام و مذهبی است که در آن هزاران جرم و جنایت با قطره ای اشک بر حسین بخشوده شده و بهشت را تصاحب می کند. آیا این مذهب ابلیس نیست؟ این خطرناک ترین و ضدانسانی ترین و ضدخدائی ترین مکتبی است که در تاریخ پدید آمده است و تشیع نامیده می شود که شیعه شیطان است. تا این مذهب ابلیسی از دل و ذهن شیعیان ریشه کن نشود مردم ما راه نجاتی ندارند. و خوشبختانه شاهد این ریشه کنی هستیم. و خمینی راست گفت که: اگر روزی مردم ذات ما را بشناسند ما را از تاریخ حذف می کنند...! این آخرین اخطار ابلیس به پیروانش بود!

۲۴۷- دوست داشتن و دوست داشته شدن (عاشقیت و معشوقیت) دو احساس کاملاً متفاوت است و دو نگاه کاملاً متناقض از دو سو! و عدم درک این تفاوت عظیم اساس همه سوءتفاهمات و توقعات ناحق در هر عشق و عاطفه‌ای است که عاشق می‌خواهد معشوق هم همان احساس و رفتاری را با او داشته باشد که او با معشوقش دارد. آیا احساس و اندیشه و رفتار دهنده و گیرنده یکسان است؟ آیا آنکه می‌آفریند و آنکه آفریده می‌شود یکسان هستند. مرد، آفریننده عشق است و زن هم مصرف‌کننده‌اش! زن مخلوق عشق مرد است به لحاظ روحی! برابرسازی زن و مرد بزرگترین حماقت و مالیخولیائی است که در انسان مدرن رخ داده و فجایع و جنایاتی عظیم پدید آورده است این همان برابرسازی مصنوعی و فیزیکی عاشقیت و معشوقیت است که منجر به تباهی اصل عشق شده و عشق را در پورنوگرافیسیم محض نابوده کرده است. از این برابرسازی احمقانه مکتب اصالت عورت پدید آمده است که زن را از زنانیت و مرد را از هویت مردانه‌اش ساقط کرده و دو تا عورت محض برجای گذاشته است.

۲۴۸- برابرسازی فیزیکی - رفتاری - شخصیتی خطرناک‌ترین و مهلک‌ترین حماقتی است که بشر مدرن مرتکبش شده است که در این ارتکاب ابلیسی همه ارزش‌های ذاتیش را باطل و پوچ ساخته است همچون عشق، وفا، تعهد، مسئولیت، اخلاق، وجدان، حس خطا و گناه و نهایتاً حضور خدا! در اینجا برابرسازی حتی ایده خدا هم نام مستعار خود فرد است. یعنی برابری خدا و انسان! برابری نه یگانگی! برابری یعنی نابودی! این نابودکننده‌ترین خطر نیست که بشر مدرن در آن جان می‌کند. این خیر و شر است که برابر شده است و بود و نبود! یگانگی و عدالت را برابری پنداشتن بزرگترین خطر و حماقت و جنونی است که بشر مدرن مبتلایش شده است. این خطر نابودی است.

۲۴۹- این برابرسازی چه در لباس حقوق بشر سازمان ملل یا در لباس ایدئولوژی‌های مذهبی یا سوسیالیزم مارکسیستی نتیجه‌ای یکسان دارد و آن نابودسازی هویت الهی انسان است یعنی احدیت نفس آحاد بشری! همه انواع برابرسازی‌ها در اندیشه صاحبان این اندیشه چنین سخن می‌گویند: همه برابرند الا خود من که از همه برترم! و این ابلیسیت اندیشه است و اندیشه ابلیسی! و ابلیسی‌ترینش دارای منطقی دینی است همان‌طور که ابلیس یک موجود کاملاً دینی است و کباده عبودیت می‌کشد و در توحید از خود خدا هم متعصب‌تر و خدا را در شرکش با آدم، سرزنش می‌کند! این کل راز هویت ابلیسی بشر است. اگر این معنا را فهمیدی بر دین خالص خدا وارده شده‌ای!

۲۵۰- خطرناک‌ترین وجه هویت کافران اراده به نفهمی در نفس ناطقه آنهاست. و هر که بخواهد کفرشان را بر آنها بنمایاند او را در صورت توان به قتل می‌رسانند. به همین دلیل بنده به بزرگترین خطر ممکنه تن در داده‌ام زیرا کفر آدمیزاد را به او نشان داده‌ام و لذا به تعداد کافران روی زمین دشمن خونی برای خودم مهیا کرده‌ام از برای رضای خدا که عین رضای من است زیرا من عاشق فهم و فهماندن هستم!

۲۵۱- عواطف نژادپرستانه، چشم و گوش و هوش آدمی را بر پلیدی‌های نژاد خودش می‌بندد و بلکه آن را توجیه و تقدیس می‌کند. و اینست راز ارتباط نژادپرستی و رذالت و شیطنیت! از این‌روست که نژادپرستی عین شیطان‌پرستی است. و

نژادپرستی حاصل خودپرستی مادی و دنیوی است. کسی که هیچ معنویت و حقیقتی در خود ندارد جز نژادش معنا و ماهیت دیگری برای خود نمی‌یابد و به ستایش آن می‌پردازد. اینست که نژادپرستی محصول خودپرستی دنیوی است.

۲۵۲- امام باقر^(ع) می‌فرماید: «کافران مخلوق ذلت‌پذیری اهل ایمان هستند.» از آنجا که اهل ایمان همواره گروهی اقلیت و تنها هستند اگر به دلیل این تنهایی احساس حقارت نموده و تن به ذلت کافران دهند و به رنگ آنها درآیند کافران را در کفرشان می‌پروراند و مدعی ساخته و کفر خود را حق به جانب می‌خوانند. چنین اهل ایمانی عاقبت ایمان خود را باخته و کافر می‌شود.

۲۵۳- جمهوری اسلامی ایران نیز مصداق دیگری از سخن مذکور امام باقر^(ع) است که دعوی برترین ایمان‌ها را نمود ولی در عمل جز فساد و فتنه و جنایت نکرد و عاقبت تبدیل به بی‌آبروترین رژیم روی زمین گشته است و کافران در قبال این واقعه کوس انالحق می‌زنند و می‌گویند: نگفتیم که خدا و رسول و دین همه دروغ است؟! بدین گونه است که کافران مخلوق ذلت‌آلود اهل ایمان هستند و لذا عاقبت از اهل ایمان انتقام می‌ستانند که این عین عدالت است.

۲۵۴- ایمان، خطرترین هدیه خدا به انسان است و عین حضور خدا در دل مؤمن است. پس یک قدرت سحرانگیز و جادویی در نزد کافران است و اینست که اهل ایمان را جادوگر می‌خوانند. پس هیچ‌کس برای کسب ایمان کمترین زحمتی نکشیده است بلکه یک هدیه آسمانی است و مؤمن برای حفظ و تعالی و عروج آن بایستی اهل اطاعت از سرچشمه ایمانش باشد و مستمراً در تقوای فزاینده و تزکیه نفس و معرفت و ذکر الهی بکوشد و گرنه از دستش می‌دهد و تبدیل به یک منافق می‌شود یعنی کافری با خاطرات ایمانی و ایمان فروشی! پس بزرگترین خطری که آدمی را تهدید می‌کند از دست دادن ایمان است که از او مفلس‌ترین حیوان را می‌سازد.

۲۵۵- جمهوری اسلامی ایران از اساس نظامی دجالی و شیطانی و پلید و ضد خدا و بشر بود. ولی قوه قضائیه آن قلب این نجاست است و در درون آن قانون تنها چیزی است که هیچ معنا و اعتباری ندارد و لذا همه وکلای زندانیان عقیدتی هم در زندان به‌سر می‌برند. و لذا کسانی که با حربه قانون با این نظام غیرقانونی مبارزه می‌کنند بازیچه این نظام پلید می‌شوند که جماعت اصلاح‌طلب در محور چنین بازی مضحکی قرار دارد که یک نسل را به کثیف‌ترین نوعی بازیچه این نظام نجس نمود و هزاران جوان را به تباهی کشاند چرا که بسیاری از سران این اصلاح‌طلبی از ایدئولوگ‌های وزارت اطلاعات و بازجویان و شکنجه‌گراش بودند. یعنی پلیدترین بخش این نظام همان اصلاح‌طلبان هستند.

۲۵۶- این همه نجاست و پلیدی جمهوری اسلامی ایران ریشه در خلافت عباسیان دارد زیرا روحانیت شیعه قمی مستقیماً دست‌پرورده دربار عباسیان امام‌کش است که مذهب امام‌کشی و پرستش قبر امامان است. این اعتقاد ابلیسی تا آنجاست که حتی عارف دربار جمهوری اسلامی یعنی آقای بهجت می‌گوید: زیارت قبور امامان اجری به‌مراتب برتر از دیدار با امام زمان دارد. امام‌کشی و پرستش قبر امامان خلاصه تشیع عباسی است که جمهوری اسلامی ایران وارث آخرالزمانی آن است.

۲۵۷- تلخی حقیقت موجب شده که جوامع بشری برای درک و باور هر حقیقتی هزینه‌های کلان تاریخی بپردازد و نسل‌هائی پیاپی قربانی گردد و بلایا و فجایع و جنایاتی عظیم را به جان بخرد. جمهوری اسلامی ایران یکی از این فجایع و جنایت عظیم است که بر سر ملت ما آمده تا شاید دست از دریائی خرافه و جهل و جنون و ستم بکشد و به خود آید. ولی متأسفانه عامه مردمان همواره در دو قطب کفر و نفاق در حرکت هستند. یا اسیر مذاهب ریائی و منافقانه هستند و یا به کلی دین را منکر می‌شوند. دیالکتیک کفر و نفاق کل سرنوشت جاری اکثر مردمان روی زمین است. بسیار اندکند انسان‌هایی که صراط مستقیم هدایت را که راه معرفت است برگزینند زیرا معرفت که اصلش معرفت نفس است طالبانی بس اندک دارد. از این‌روست که رسول خاتم می‌فرماید که اگر مردمان اهل معرفت می‌بودند خداوند هرگز آنها را امر به عبادت نمی‌کرد. درحالی که اکثر مردمان حتی عبادت خدا را هم حربه‌ای در جهت بندگی نفس خود قرار می‌دهند تا پلیدی‌های خود را تقدیس کنند یعنی: نماز می‌خوان هر چه خواهی کن! بنگرید که اکثر شکنجه‌گران و قاتلان آزادیخواهان نمازخوان‌های حرفه‌ای و پینه بر پیشانی هستند! هر چند که حتی پینه‌های پیشانی آنها نیز اکثراً مصنوعی و جعلی است تا به همه بگویند که ما در عین جنایت آدم‌هائی مقدس هستیم!

۲۵۸- از این‌روست که اهالی معرفت نفس (عارفان) پهلوانان جهانند و لذا پیامشان نیز جهانی و انسانی و ورای مذاهب است زیرا کلیه آحاد بشری دارای نفس واحده‌ای هستند. به همین دلیل روح پیامشان حامل محکمت و اصول ذاتی دین خداست دین واحد جهانی! اینست که تنها دین باقی و ماندگار بر روی زمین دین عرفانی است. عرفان به معنای عرفان نفس و نه ماجراجوئی‌های متافیزیکی که تماماً به خرافات و مالیخولیا می‌انجامد. هر چند که وقایع متافیزیکی و کشف و شهود روحانی نیز معلول طبیعی معرفت نفس هستند و این متافیزیک باطن روح انسان است که در جهان فیزیک تجلی می‌یابد و فیزیک عین متافیزیک می‌گردد. ولی این وقایع عرفانی برای کسانی که اهل معرفت نفس و تزکیه نفس نیستند شاهراه سقوط در درک اسفل و مالیخولیا و واژگونی است. و لذا در آثار ما نیز کسانی که فقط در جستجوی حوادث ماورای طبیعی هستند به اشد سقوط عقلی و روحی دچار می‌شوند. پیروان فرقه‌های درویشی و صوفیه هم اکثراً دچار همین فاجعه هستند و لذا با مصرف مواد مخدر و روان‌گردان سعی می‌کنند وقایع ماورای طبیعی را در خود تلقین کنند و امر را بر خود مشتبّه سازند و دیوانه گردند. به همین دلیل در میان پیروان این فرقه جز سخن از جادو و سحر و کرامات و امور محیرالعقول نیست و کمترین اخلاق و وظیفه‌ای برای خود قائل نیستند و لذا اکثرشان غرق در تباهی و فساد و جرم و جنایات هستند. این بزرگترین خطر مهلکی است که مطالعه کنندگان آثار عرفانی را تهدید می‌کند. و لذا اکثر علمای شرع این نوع آثار را ضاله و حرام می‌خوانند همچون آثار ابن عربی! و اما آیا حق این مالیخولیا و تباهی که کافران در مطالعه آثار عرفانی دچارش می‌شوند چیست؟ این نوع آثار و معارف هم برای مؤمنان اهل معرفت صراط مستقیم هدایت و معراج روح است و هم برای کافران شاهراه سقوط و تباهی است و ره هزار ساله را در اندک مدتی طی می‌کنند: شتاب راه! در این راه عده‌ای ملکوتی و فرشته می‌شوند و عده‌ای هم در طبقات دوزخی زمین مسخ شده و شیطانی می‌گردند. اینست که در دین محمد که اکمل ادیان است شاهد ظهور این هر دو جماعت هستیم: انسان‌های ملکوتی و دوزخی!

۲۵۹- پس هر خطر و مخاطره‌ای در خدمت جهش و شتاب روح در مسیر کمال بهشتی یا دوزخی است برحسب هر آنچه که آدمی اراده و انتخاب کند. انسان گریزان از هر خطری هرگز از حیات جانوریش بیرون نمی‌رود و انسانیت خود را هرگز درک و تجربه نمی‌کند نه بهشت را می‌شناسد و نه دوزخ را بلکه در پائین تنه‌اش هلاک است.

۲۶۰- آنکه خطر را نمی‌شناسد نه خود را می‌شناسد و نه خدا را و نه جهان‌ش را و نه شناختن را و نه عالم غیب و ماورای طبیعت را! خطرپذیری گشایش در عالم غیب و متافیزیک و باطن خویشتن است. و این گشایش جز به قدرت توکل کامل و خالص ممکن نمی‌شود. و هیچ خطر و مخاطره‌ای بزرگتر از گشایش در دل خویشتن نیست که در خانه خداست. کسی که خطر نمی‌کند هیچ کاری جز خوردن و خوابیدن نمی‌کند. و لذا همه خطرپذیران خدا را می‌شناسند چه کافر باشند یا مؤمن! کافران خطرپذیر به نور ایمان و هدایت بسیار نزدیک‌ترند از کافران عافیت‌پرست با نماز یا بی‌نماز!

۲۶۱- و بدان که کافر نمازخوان هم داریم که شقی‌ترین کافران است مثل ملایان که جز کاسبی دین کاری ندارند.

۲۶۲- تا زمانیکه زن و شوهر، خود را سلطان و مالک تن و دل و روان یکدیگر می‌دانند و برای این تملک دست به هر جنایتی می‌زنند و والدین هم چنین احساسی را بر فرزندان خود دارند و فرزندان خود را بدلیل خروج از سلطه شان به نابودی می‌کشاند شعار آزادی و دموکراسی و عدالت جز در کلمات محلی از اعراب ندارند و جوامع بشری از سلطه دیکتاتوری رهائی ندارند. قلب استبدادها خانواده‌هاست. و همین آزادی و دموکراسی نمادین و کذائی حاکم بر جوامع مدرن صنعتی غرب هم محصول فروپاشی خانواده در مغرب زمین است و از طریق انهدام خانواده است که ستم درون خانوادگی از بین رفته است. و لذا آزادی و عدالت اجتماعی و سیاسی هم امری کذائی و نمادین است و ستمگری و ستم بری در زرق و برق سرمایه داری پنهان است و تبلیغاتش! آزادی و عدالت جز از دل خانواده‌ها پیدا نخواهد شد!

۲۶۳- بنابراین آزادی و دموکراسی در ممالک جهان سوم و خاورمیانه به این دلیل بی‌بنیاد است و عمری کوتاه دارد که هنوز ستم درون خانواده‌ها به روش‌های سنتی پابرجاست و این ستم شاکله بقای خانواده است. چرا چنین است؟ پرواضح است زیرا خانواده هسته مرکزی تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است. وقتی هسته یک میوه پوسیده باشد خود میوه هم به‌سرعت می‌گندد و مسموم است. زناشوئی سلول پدید آورنده جامعه بشری است اگر این رابطه بر ستم استوار باشد چگونه جامعه‌ای عادل خواهد بود و عشق جنسی جوهره هر ستم و تجاوز و جنایتی است زیرا قلمرو حکومت ابلیس است. حال بهتر درک می‌کنیم که چرا خداوند ابراهیم خلیل پدر ایمان بشری را تا آن اندازه در عشق زناشوئی تنبیه نمود. آنانکه ادیان ابراهیمی را علت همه مظالم تاریخ بشری می‌دانند احمقانی دیوانه و واژگونه‌اند که امروز در جریان انقلاب ۱۴۰۱ بسیاری از روشنفکران به دام چنین ابلیسی افتاده‌اند و می‌پندارند که بدین گونه می‌توانند آزادی و دموکراسی را به جامعه بازگردانند زهی خیال باطل! این روشنفکران بی‌فکر به جای اینکه دین خدا را از اسارت و انحصار ملایان خارج کنند آن را به ملایان باختند و به کل انکارش نمودند و این بزرگترین خدمت اپوزیسیون کافر به ملایان بوده است.

۲۶۴- مردسالاری و زن سالاری دو روی سکه عورت سالاری است. و چه بسا زنان به مراتب مردسالارتر از بسیاری از مردان هستند. و این نکته ایست که مغفول مانده است. بنگرید که پسرپرستی در زنان بیشتر است یا مردان! و این ذات همه مظالم بشر است. عورت سالاری بزرگترین خطر مهلکی است که بشریت را به سوی جهنم کشانده است. که جهان مدرن مصداق تمام و کمال این عورت پرستی می باشد.

۲۶۵- و لذا انقلاب ۱۴۰۱ در حقیقت انقلاب جوانان برعلیه پیران حاکم و مستبد است و انقلاب فرزندان برعلیه والدین فرزندان و انقلاب زنان برعلیه شوهران ظالم و نیز انقلاب کفر بی ریا برعلیه دین ریاکارانه است. پس انقلابی سراسر برحق و عادلانه و خداپسندانه است یعنی انقلاب لاکراه فی الدین است. پس انقلابی کاملاً دینی و اسلامی است.

۲۶۶- و اما جاودانه ترین خاطره خطیر و کبیری که یک انسان در حیات این دنیا می تواند کسب کند واقعه لقاءالله است که میراث محمدی برای مؤمنان امتش می باشد در معراج! که این خاطره دیدار جمال حق اجر همه خطرپذیری هائی است که یک مؤمن برای رضای پروردگارش مرتکب می شود. این خاطره خطیر و ابدی نیز خود متعالی ترین مخاطره است زیرا انسان لقاءالهی پس از این دیدار از لذت حیات دنیوی به کلی محروم می گردد و دنیا به کامش زهر می آید از شیرینی آن دیدار و داغ فراق یار! یعنی انسانی که شوق لقای حق دارد بایستی که از کل حیات دنیایش بگذرد. و این جامع همه مخاطرات الهی است زیرا منجر به عشق الهی می شود. عشقی که بخاطرش از همه چیزش می گذرد و تبدیل به پهلوان ترین انسان تاریخ می شود. این گذشتن از همه چیز نه به معنای بیزاری از دنیا که به معنای عشق به هر چیزی است زیرا هر چیزی را نمادی از حضور خدا می بیند پس آن را تملک نمی کند و می گذرد. و این فرق بین زاهد ریائی از عارف عاشق است.

۲۶۷- عشق حقیقی، ایثاری است که همان عشق جمالی است. ولی عشق تملکی و معشوق خوار، عشق سکسی و پائین تنه ای است که میل به وصال و تملک ابدی معشوق دارد. پس عشق سکسی همان عشق ضد عشق است عشق شیطانی که همه مظالم را توجیه و تقدیس می کند. همه ظلم ها و خیانت ها برخاسته از عشق سکسی و تملکی است. عشق جمالی، عشق الهی است و عشق سکسی هم عشق شیطانی! و لذا همه عشق های سکسی عاقبت منجر به نفرت و انتقام می شود. آنکه عاشق حق شد عاشق بر همه موجودات عالم می شود ولی کسی که به عشق سکسی مبتلا شد از هر چه غیرمعشوقش متنفر می شود و نفرت همگان را نیز به خود جلب می کند. این دو نوع عشق سرچشمه ماندگارترین خاطرات بشرند خاطره ای عزیز و مقدس و جاودانه و خاطره ای ذلت بار و نفرت انگیز که فرد هر چه می کند از شرش رها نمی گردد و به یادش هم عذاب می کشد.

۲۶۸- جهان هستی، انسان کبیر است و انسان هم فی ذاته جهان صغیر است یعنی انسان خلیفه جهان هستی بر زمین است یعنی مظهر اراده و اسماء و صفات خداست پس خلیفه خدا هم هست. و این خلافت در جمال و صورت انسان است چرا که صورت آدمی و حواس پنجگانه اش محل نزول ارواح قدسی حق است آن گونه که در کتاب نزول و عروج روح به

تفصیل تبیین کرده ایم. و این معنا و حقیقت کبیر جز در حکمت و عرفان امامیه تبیین نشده است. و این عالی‌ترین حد ممکن از معنای اومانیزم و مذهب اصالت انسان در کائنات است. پس وای بر آن اومانیست‌های رنگارنگ وطنی که کورکورانه و جاهلانه این مکتب و مذهب را انکار می‌کنند.

۲۶۹- همه مخاطرات الهی جهت حصول مقام خلافت‌اللهی خویشتن و کشف و درک و تبیین حقایق و اسرار آن است. و تقوای فزاینده بستر لازم و واجب هر مخاطره الهی است. در غیر این صورت هر خاطره‌ای ماجراجویانه و غیرالهی است. و اساس تقوا در حیطه عمل اجتماعی همانا ظلم زدائی و زورزدائی از خویشتن است. انسان ظالم و زورگو را هیچ تقوایی نیست حتی اگر مرتاض باشد. کسی که به زیردستانش زور می‌گوید و ستم می‌کند فاقد تقواست.

۲۷۰- خلق و خو و شخصیت و سرنوشت هر کسی مطلقاً محصول وراثت از دیگران نیست نه وراثت خانوادگی و نه تاریخی و نه ژنتیکی! هر کسی وارث زندگانی‌های ادوار قبلی حیاتش بر زمین است زیرا هر انسانی بارها پس از مرگش در تولدهائی دیگر به زمین برمی‌گردد و در مجموع حدود هزار سال بر زمین زیست می‌کند تا تجربه و انتخابش را در زندگی به کمال برساند و در جمع حدود بیست و یکبار بدنیا می‌آید و می‌میرد و آنگاه به هویت ملکوتی یا شیطانی کامل شده و یا در زمین ساقط شده و مسخ می‌گردد و یا به آسمان عروج می‌کند. پس هر کس وارث امیال و اعمال و انتخابات خویشتن در ادوار گوناگون حیات خاکی خویش است و این عین عدالت است. این علم از حکمت امامیه به ما رسیده است که در راستی و درستی آن یقین داریم به آیات قرآنی و معارف عقلانی و تجربه و فهم انسانی و عدالت الهی!

۲۷۱- ولی بس اندکند انسان‌های عارفی که قادر به فهم و پذیرش این حقیقت رجعت مکرر انسان‌ها بر حیات خاکی هستند زیرا ادوار پیشین حیات خود را به یاد نمی‌آورند یعنی فقط عارف اهل ذکر و معرفت نفس قادر به فهم و باور این حقیقت عظیم است و تا حدودی ادوار گذشته زندگیش بر زمین را به یاد می‌آورد. خاطرات ادوار گذشته زندگی در تاریخ در ذهن آگاه و علت- معلولی قابل کشف و خوانش نیستند بلکه در احساسات و باورها و جوهره اعمال و انتخابات آدمی جاری هستند و شخصیت کلی هر کسی که از کودکی با اوست به‌همراه استعدادها و ویژگی‌های خاص او از خیر و شر! اینها همه خاطرات ما از ادوار پیشین زندگی ماست.

۲۷۲- اگر در آخرالزمان شاهد ظهور اشد هویت‌ها و شخصیت‌ها و صفات خیر و شر بشری در جهان هستیم و نیز شاهد انفجار جمعیت، به این دلیل است که همه انسان‌های دوران‌های گذشته برای آخرین و آخرین مهلت به حیات دنیا می‌آیند و زین پس سقوط و عروج انسان‌ها به تمام و کمال رخ می‌دهد و مردمان بسته به لیاقت و جودوی خویش به طبقات بهشت و دوزخ و درک اسفل و رضوان ملحق می‌شوند. انسان‌ها در هر رفت و آمدی انتخاب جدید و راه و روش نوینی را برمی‌گزینند و تجربه می‌کنند تا بالاخره انتخاب نهائی و ابدی را صورت می‌دهند و سرنوشت ابدی خود را رقم می‌زنند برخی نوری می‌شوند و برخی ناری! برخی روحانی می‌شوند و برخی جمادی! برخی الهی می‌شوند و برخی شیطانی! و هر انسانی بیست و یکبار امکان انتخاب دارد و در آخرالزمان که آخرین مهلت و انتخاب اوست سرنوشت ابدی خود را رقم

می‌زند. و این کمال رحمت و عدالت خداوند درباره انسان است که به انسان‌ها این امکان را داده تا نهایتاً بین خودپرستی و خداپرستی انتخاب کنند که دو نوع انتخاب به دو قلمرو و جایگاه متفاوت در جهان منتهی می‌شود یعنی بهشت و دوزخ! و طبقات آنها که عالی‌ترین طبقه از بهشت، رضوان است و پست‌ترین طبقه از دوزخ هم درک اسفل السافلین است که جایگاه کسانی است که بین خود و خدا در نفاق به سر می‌برند یعنی انتخابی نمی‌کنند.

۲۷۳- بنابراین در آخرالزمان هر یک از آحاد بشری که بر روی زمین زندگی می‌کند حدود هزار سال از عمرش بر زمین می‌گذرد: سوگند به کودکی که پیر بدنیا می‌آید! قرآن کریم- اینست که کودکان آخرالزمان از هر نسل ماقبل از این باهوش‌تر و مجرب‌ترند و پدیده کودکان پیش‌فعال در عصر ما دال بر این حقیقت است که اکثرشان از کودکی دچار شهوت جنسی هستند و ادراکشان از والدینشان بیشتر است و نیز خیر و شرشان! پس عصر حاضر خطرناک‌ترین دوره تاریخ بشر بر روی زمین است که دریائی از روایات دینی چنین عصری را پیشگوئی کرده بودند. بنابراین جز به نور معرفت دینی و بخصوص معرفت امامیه نمی‌توان این عصر را درک و فهم و حل و فصل نمود که مبانی این معرفت در مجموعه آثار ما و بخصوص در کتاب «نزول و عروج روح» تبیین شده است. جز به نور آثار و معارف ما این عصر قابل فهم نیست و مابقی فهم‌ها موهوم و فریبنده‌اند.

۲۷۴- و قیام و انقلاب ۱۴۰۱ در کشور ما که یک کشور شیعه‌واژگونه است یک واقعه آخرالزمانی است که بواسطه زنان رهبری می‌شود که قیام فرزندان برعلیه والدین بچه‌خور است و قیام زنان برعلیه مردان عورت‌پرست! پس انقلابی عدالت خواهانه است. این زنان که رهبری این انقلاب را در دست دارند یاران قائم آخرالزمان خواهند بود همان‌طور که در روایات امامیه آمده است که اکثر یاران قائم آخرالزمان زنان عجمی هستند!

۲۷۵- خمینی یک بیمار جنسی بود همان‌طور که در رساله‌اش ارضای شهوانی با کودکان را نیز مباح و مجاز کرده است. این پیرمرد منحرف جنسی به زور اسلحه و شکنجه و اعدام همه زنان را به زیر چادر پنهان ساخت تا عصمت مردان حفظ شود: کافر همه را به کیش خود پندارد! همان‌طور که همه مردان زناکار و هرزه، همسران و مادران و خواهران خود را هرزه و فاسد می‌دانند و لذا به هر بهانه‌ای آنها را شکنجه می‌کنند. یکی از همین پیرمردهای جنایتکاری که با دختران خود رابطه جنسی داشت پسر و دامادش را به قتل رساند به جرم بداخلاقی و فساد جنسی که هرگز حقیقت نداشت. این پیرمرد در مقابل دوربین به جنایتش افتخار نمود و آن را عملی جهت حفظ عفت و اخلاق خانواده دانست و جالب اینکه همسرش را هم شریک جرم خود کرده و با کمک یکدیگر فرزندان خود را به قتل رسانده و قطعه قطعه کرده و در سطل زباله انداخته بودند. این پیرمرد و پیرزن جنایتکار مورد حمایت دستگاه قضائی نظام قرار گرفتند. یکسال از این واقعه نگذشت که انقلاب ۱۴۰۱ برپا شد که انقلابی برعلیه ملایان منحرف جنسی و شیطان صفت و زناکار است. انقلابی برعلیه زنا با محارم! انقلابی برعلیه روسپی‌گری شرعی به نام متعه! انقلابی برعلیه عورت‌پرستی مردان! انقلاب برعلیه مردانی که زن را جز سوراخی برای تخلیه شهوت خود نمی‌دانند.

۲۷۶- آیا راز حمایت مطلقه همه افراد و گروه‌های مبارز و انقلابی از رهبری خمینی در انقلاب ۵۷ چه بود؟ تا این راز فهم نشود هیچ عبرت نجات‌بخشی از آن انقلاب عاید نشده است. اگر کسی یکی از کتاب‌ها یا رساله خمینی را می‌خواند محال بود که از او حمایت کند در همه آثارش یک فرد به‌غایت قدرت‌طلب و بیمار جنسی است که خود را خدا می‌داند با تعبیر عرفانی! سابقه مبارزه سیاسی خمینی برعلیه شاه هم هویت او را رسوا می‌کرد. مخالفت او با انقلاب سفید شاه، مخالفتی اتفاقاً با نکات مثبت و عادلانه آن بود یعنی مخالفت با اصلاحات ارضی و مبارزه با روابط ارباب- رعیتی و مشارکت زنان در انتخابات! راز حمایت مطلقه مردم ایران و همه انقلابیون از رهبری خمینی فقط یک چیز بود و آن لباس پیامبر بود که بر تن داشت هر چند که این لباس واقعی پیامبر و امامان نبود بلکه لباس خلفای اموی بود که خصم خونی پیامبر بودند. پس همه فریب لباس خمینی را خوردند و این دال بر غایت ظاهرپرستی و ریاکاری مذهبی در فرهنگ مردم ایران است. در چشم و اندیشه عامه ایرانیان و حتی نخبگان علمی و فکری، دین و تقوا و عدالت چیزی جز مجموعه‌ای از ادا و اطوار نیست یک نمایش است. به زبان ساده نشان دین و ایمان و تقوا در نزد عامه و خواص ایرانیان همان جانماز آب کشیدن ابلیسی است. به یاد آوریم که حتی گروه‌های کمونیستی و ملحد هم خمینی را امام می‌نامیدند. و این نفاق ذات ماتریالیست‌های ایرانی بود. همه این ماتریالیست‌های عورت‌پرست تنها قانونی از اسلام آخوندی را که می‌پسندیدند تحقیر زنان بود و من این ادعا را از زبان برخی از رهبران گروه‌های مارکسیستی در خفا شنیده‌ام. همان‌طور که از همه سخنان نیچه هم فقط این جمله تحریف‌شده‌اش را می‌پسندند که: چون به سراغ زن می‌روی تازیانه را فراموش مکن! در حالی که این سخن یک پیرزن است در خطاب به زرتشت نیچه! بدین معنا که حتی زنان عورت‌پرست هم تشنه تازیانه مردان هستند و از طریق تازیانه است که میل جنسی پیدا می‌کنند و تمکین می‌کنند. این بدان معناست که حتی با ماتریالیست و نیهیلیست شدن هم نمی‌توان از اسارت عورت‌پرستی رها شد و باطن ابلیسی خود را انکار کرد.

۲۷۷- و دیگر عمر تاریخی دین به‌عنوان یک لباس و مجموعه‌ای از ادا و اطوار و نمایش به‌سر آمده است. و اینک عصر دین قلبی و باطنی و عرفانی و عملی است: دین برای خویشتن و نه برای دیگران! و این تعریف دین خالص در قرآن است: بدانید که دین خالص فقط برای خداست و اکثر مردم از آن بیزارند! قرآن- دیگر تاریخ دین سیاسی، دین برای مردم داری و دین برای ریاست و معیشت به پایان رسیده است. دین فقط برای خود و خدای خود! دین برای مقابله با ظلم و فریب و خودپرستی و نژادپرستی و عورت‌پرستی و تقدیس پلیدی‌های خود! و این مرگ دین بازاری است.

۲۷۸- آن مؤمن مسلمانی که ایمان را جز در مسلمین نشناسد مؤمن نیست. در پیروان همه ادیان ابراهیمی مؤمنانی وجود دارند که چه بسا ایمانشان از مؤمنان مسلمان یا شیعه برتر باشد. و این کلام قرآن کریم است. در نطق قرآن کریم بانی اسلام نه محمد^(ص) که ابراهیم خلیل است و همه پیروان ابراهیم خلیل مسلمان نامیده می‌شوند و ابراهیم نخستین مسلمان است. پس مسلمان محمدی داریم و مسلمان عیسوی و موسوی و غیره! و همه مؤمنانی که دارای رهبر معنوی هستند و از او اطاعت می‌کنند پیرو مذهب امامیه محسوب می‌شوند به‌شرط آنکه در این اطاعت صادق باشند: آن‌انکه کسی را امام و ولی خود قرار می‌دهند و اطاعت می‌کنند خداوند خود مسئول هدایت آنهاست و می‌داند در آنچه که ریا

می‌کنند. قرآن کریم- در منطق قرآنی همه کسانی که برعلیه ستم و احیای عدالت مبارزه می‌کنند پیرو انبیای الهی و مؤمن می‌باشند.

۲۷۹- قلب و ذات همه تضادها و تقابل‌های موجود در جامعه ایران و نیز جامعه جهانی نه تقابل بین سنت و مدرنیته است و نه تقابل حکومت‌ها و ملت‌ها و نه تقابل بین ظالم و مظلوم و مستکبر و مستضعف است و نه تقابل مارکسیستی بین کار و سرمایه است و نه تقابل و تضاد طبقاتی است و نه هیچ تقابل دیگری! فقط و فقط تقابل و تضاد بین فکر و بی‌فکری و عقل و جهل یا کفر و ایمان است که محور و ذات همه مسائل و بحران‌های موجود می‌باشد تقابل بین کفر و ایمانی است که در فطرت آحاد بشری جریان دارد و نه فقط تقابل بین کافران و مؤمنان! زیرا کافران و مؤمنان هیچ تقابل و تضاد و عداوتی با یکدیگر ندارند و این نبرد بین کافران و منافقان و مشرکان بر سر قدرت است. دو نیروئی که هیچ تشابهی ندارند هیچ تضادی هم ندارند.

۲۸۰- آن‌انکه نظام ولایت فقیه را سنتی می‌دانند نه فهمی از سنت دارند و نه مدرنیته! شاید هیچ حکومتی در جهان مدرن چون نظام ولایت فقیه در عطش جنون آسای کسب تکنولوژی‌های مدرن نباشد که جهت کسب آن دست به هر جنایتی می‌زند و کل سرمایه ملی را هدر می‌دهد اگر ذات مدرنیته، تکنولوژی است که هست پس جمهوری اسلامی ایران که تکنولوژی پرست‌ترین حکومت روی زمین است مدرن‌ترین حکومت هم هست به‌ذاته! این نظام کمترین تعلقی به سنت‌ها ندارد و بلکه خود ویرانگر همه سنت‌ها بوده است که بخش عمده‌ای از بحران‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ما حاصل این نابودی است. همان‌طور که نابودگر فطرت دینی ایرانیان بوده است. نظام ولایت فقیه، نظامی جاهل و سنتی و خرافی نیست بلکه نظامی منافق و تبه‌کار است که دین و سنت‌های مردم را حربه‌ای برعلیه مردم ساخته است.

۲۸۱- زورگوئی و استبداد و دیکتاتوری در انسان معلول حس حقارت و بی‌هویتی و فقدان روح و وجدان و معنویت و ایمان است. و اگر خمینی یکی از مستبدترین انسان عصر ماست یعنی یکی از حقیرترین و هیچ و پوچ‌ترین و بی‌ایمان‌ترین انسان این دوران است که ملتی را به غایت حقارت و ذلت کشاند. این شیطان حقیر چشم دیدن هیچ انسان صاحب فکر و معنا و هویتی را نداشت و لذا همه متفکران عصر خود را تکفیر و ترور کرد. انسان کافر دل و بی‌هویت با خواندن فلسفه و عرفان نه تنها به هویت و معنویت نمی‌رسد که احساس حقارتش هزار چندان می‌شود و از اشد حقارت و حسادت دچار مالیخولیا می‌گردد. ولایت مطلقه فقیه محصول چنین درجه‌ای از حقارت و حسادت و ذلت نفس خمینی بود. استبداد، آدم‌خواری است و فرد مستبد از این طریق احساس می‌کند که با بلعیدن اراده مردم از این حقارت نجات می‌یابد در حالی که قحطی زده‌تر و دیوانه‌تر می‌گردد. میل به جهان‌خواری خمینی دال بر اشد حقارت و کفر باطنی و بخلش نسبت به عالم و آدم بود. خمینی یک ابلیس بود که در عطش نابودی آدم و آدمیان است. فقط یک ابلیس می‌تواند چنین حرفی را با ملایان بزند که: اگر مردم روزی بر ذات ما آگاه شوند بیست و دوم بهمن دیگری برپا می‌شود که ما را از تاریخ حذف می‌کند.

۲۸۲- انسان فاقد روح و عاطفه و محبت قلبی قادر به برقراری رابطه‌ای عاطفی با دیگران نیست و از طریق زور و تهدید و تطمیع و تزویر و سرکوب امیال خود را به دیگران تحمیل می‌کند. این ماهیت مستبدان و دیکتاتورها و اشقیاء و کافران است.

۲۸۳- آنکه تحقیر می‌کند حقیر است. آنکه تکفیر می‌کند کافر است. همان‌طور کسی که تکریم می‌کند خود انسانی کریم است. و آنکه امنیت می‌بخشد مؤمن است و آنکه ایجاد رعب و وحشت می‌کند خود موجودی وحشت زده و مرعوب شده است. از این‌رو باید گفت که همه نیروهای شکنجه‌گر و سرکوب‌گر خود از شکنجه‌شده‌ترین و سرکوب‌شده‌ترین افراد هستند. و بدان که زور و تهدید و تحقیر نمی‌پذیرد الا انسان کافردل که خود در نزد خودش موجودی حقیر است. از این‌رو تکریم افراد حقیر و کافردل موجب عداوتشان می‌گردد. این است که می‌فرماید: محبت در حق اشقیاء عین ستم است در حق محبت!

۲۸۴- انسان مؤمن و خردمندی که از ترس یا طمع ریاست به چاپلوسی و تکریم اشقیاء و مستبدین بپردازد تدریجاً عقل و ایمانش تباه شده و در نفاق و رسوائی گم می‌شود همچون بلائی که بر سر امثال دکتر سروش، دکتر عبدالکریمی، دکتر فرید و دکتر داوری آمد.

۲۸۵- درد دل صادقانه با یک دوست مؤمن خردمند هزاربار درمان‌کننده‌تر و شفاعت‌بخش‌تر از مشورت با بهترین روان‌کاو کاسبکار شیطان‌صفت است که کل هنرش تقدیس گناهان در بیمار است تا او را در شاهراه سقوط قرار دهد و تبدیل به ابلیس او گردد و از او یک مرید شیطان بسازد. کسی که خطاها و گناهات را برای توجیه و تقدیس می‌کند هرگز نمی‌تواند دوست تو باشد.

۲۸۶- دو نوع انسان دارای قدرت نفوذ و رسوخ در دیگران هستند یعنی دارای روح کاریزمائی هستند: انسان صاحب روح الهی و انسان حامل اجنه و شیاطین! اهل ایمان و تقوا جذب انسان صاحب روح می‌شوند و کافردلان بی‌تقوا هم جذب انسان شیطان‌صفت می‌شوند. این دو نوع امام هستند: امام هدایت و امام ضلالت! و هیچ‌کس فاقد امامی زنده نیست که دل در گرو او دارد و آگاه و ناآگاه از اراده‌اش پیروی می‌کند.

۲۸۷- و اما هولناک‌ترین امام ضلالت هر کسی می‌تواند مادر (امّ) بولهوس و خود-شیفته‌ای باشد که فرزند خوار و ابلیس صفت است و روح فرزندش را به بند کشیده و از او یک بنده اراده خود می‌سازد. و ما این نوع فرزندان را بچه‌ننه خوانده ایم با مجموعه‌ای از خلق و خوی و صفاتی که به تفصیل شرح نموده ایم که برجسته‌ترین هویت یک بچه‌ننه دوگانگی جنسی است یعنی پسران زن صفت و دختران مردوار و نر! که بسیاری از این بچه‌ننه‌ها اگر در سن بلوغ و کمال بخود نیابند و از اسارت چنین مادری رها نشوند در زندگی زناشوئی دچار انشقاق و تباهی شده و چه بسا مجبور به تغییر جنسیت از طریق عمل جراحی می‌شوند که این هلاکت کامل است.

۲۸۸- در آخرالزمان اکثر مادران، فرزندخوار و شیطان صفت شده‌اند و لذا فرزندان‌شان اکثراً بچه‌ننه هستند و لذا ما تمدن مدرن را یک تمدن بچه‌ننه خوانده ایم که در این باب در رساله آخرالزمان خانواده به تفصیل سخن نموده‌ایم. و به‌طور خلاصه باید دانست که این نسل بچه‌ننه مخلوق ایده برابری زن و مرد و نابودی ولایت زناشوئی می‌باشد.

۲۸۹- ولایت زناشوئی در یک کلمه از این حقیقت ناشی می‌شود که هر زنی به لحاظ روحی و شخصیت و هویت زنانه‌اش مخلوق شوهر خویش است و لذا خانه روحی او دل شوهر است. به همین دلیل زن بایستی تحت ولایت امر شوهر باشد در کلیه امور دنیوی و اجتماعی و ارتباطی! همان‌طور که به لحاظ عاطفی شوهر تحت امر زن خویش است و این ولایتی متقابل و مسئولانه است که ایده برابری زن و مرد نابودگر این قاعده وجودی در زندگی زناشوئی می‌باشد که خداوند هم به صراحت بیان فرموده است که زنان تحت قیومیت مردان خود هستند. و لذا یک زن شوهرداری که از این ولایت شوهر سرپیچی می‌کند دیر یا زود به‌سوی تباهی اخلاقی و خیانت می‌رود. و از آنجا که زن خود را سلطان دل شوهر می‌بیند به لحاظ نفسانی می‌خواهد که شوهر را بنده اراده خود سازد و اگر از این کفر و ظلمش توبه نکند به‌سوی فروپاشی زناشوئی می‌رود و یک بچه‌خوار می‌شود که بچه‌خواریش به جبران شکستش در شوهرخواری است. و شوهری هم که بنده عورت زنش می‌شود قادر به القای ولایت خود بر زنش نیست و تن به ذلت و فساد می‌دهد و خود نیز به‌سوی خیانت می‌رود. خیانت زناشوئی معلول فقدان ولایت زناشوئی است. همه برابری پرستان این رابطه به‌سوی توجیه خیانت و زناکاری می‌روند و جز این چاره‌ای ندارند!

۲۹۰- بخشش و عفو فقط در روابط کاملاً شخصی یک امر والای انسانی است که دل اهلش را همواره از حضور اشقیاء منزّه می‌دارد. تا دشمن خود را نبخشی نمی‌توانی او را از دلت برانی و از شرّ شقاوت و ظلمت نفسش رها گردی! ولی احدی حق ندارد ظالمان را در قلمرو جامعه ببخشد و عفو کند که اگر چنین کند خود یک ظالم قهارتری است.

۲۹۱- انسان مؤمن که مظهر رحمت خداست نسبت به ظالمانی که به مردم ستم می‌کنند کینه و انتقام می‌جوید و اگر مردم دست به دادخواهی بزنند در صف مقدم آنها قرار می‌گیرد در غیاب صورت مؤمن نیست. زیرا مؤمن حافظ و حامی رحمت خدا بر مردم است پس برای دفاع از این رحمت است که برعلیه ظلم مبارزه می‌کند در حد توان خویش!

۲۹۲- انسان مسلمان قرآنی باید بداند که زن، جمال باطن مرد است و خداوند از باطن هر کسی برایش همسری قرار داده است. پس تا زمانی که زن موجودی حقیر و ناقص‌العقل و کافر و شیطان صفت است مرد نیز هرگز نمی‌تواند بهتر از او باشد و نیست. مردی که خود را عاقل‌تر و مؤمن‌تر از زنش می‌داند براستی احمق و کافر است و هر چه هست یک مسلمان قرآنی نیست. مردی که زنش را برده و بنده خود می‌خواهد خودش نیز برده و بنده یک ارباب دیگری می‌شود و نمی‌تواند غیر از این باشد. قرآن به ما تعلیم داده که زن و شوهر باطن یکدیگرند. پس هیچ کسی بهتر و برتر از همسرش نیست.

۲۹۳- فاصله و خلأ و تضاد بین ذهنیت و عاطفه قلبی در هر امری همان مسئله نفاق در آن امر است که آدمی را در قلمرو آن امر دچار شقاق و دوگانگی شخصیت می‌سازد. و اما اشد این نفاق و شقاق شخصیت درباره امور دینی و متافیزیکی رخ می‌نماید که نهایتاً شخصیت آدمی را دو تکه نموده و به جنون می‌کشاند و جنایت! و این آن واقعه‌ای است که حدود چهل سال است که در کشور ما در تمامیت جامعه و حاکمیت رخ نموده است. حکومتی مجنون و جانی به‌همراه ملتی مالیخولیائی و دوشقه شده!

۲۹۴- هر بشری را امام و پیشوای باطنی است که سرنوشت او را رقم می‌زند و این امام در قلمرو آگاهی انتخاب نمی‌شود. بلکه ماهیت فکر و عمل و باورهای هر کسی است که امامش را تعیین می‌کند. بسیاری از مردمان خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه در ارادت و ولایت مادران خود هستند و مادرشان در جایگاه امام آنهاست هر چند که برحسب ظاهر از مادر خود بیزار باشند و مستمراً در جدال با او به‌سر برند. کافران علیرغم میل و آگاهی خویش از امامان ضلالت و ظلم خود پیروی می‌کنند و مرید اراده او هستند در حالی که به او فحش می‌دهند: «کافران را برحسب ظاهر در صفوف متحدی می‌بینی ولی قلوبشان از هم بیزار است.» قرآن-

۲۹۵- این من نبودم که به دیدار امام زمان (عج) رفتم و علی (ع) را دیدار کردم، بلکه آنها بودند که به دیدار من آمدند در حالی که من هنوز باور جدی و محکمی به وجود امام زمان نداشتم. آنچه که موجب این دیدارها شد هویت عملی و طرز فکر و ذکر و ارزش‌های انسانی الهی بود که در تمام عمرم در مسیرش جهاد و جستجو می‌کردم. در این تحقیق و جستجو بود که آن دیدارها واقع گردید و من امام خود را شناختم که کیست. امام هر کسی اسوه تمام و کمال آرمان‌های عقیدتی اوست که در مسیرش تلاش می‌کند. و لذا هر کسی یک امام مبین و آشکار دارد در هر دو وجه هدایت و ضلالت!

۲۹۶- و وای به حال کسی که امام هدایت و نجات خود را شناخته ولی روی به‌سوی امام کفر و ضلالتش دارد. او بزودی تبدیل به یک شیطان می‌شود و بالاخره میل به نابودی امام هدایت پیدا می‌کند. و این مهلک‌ترین خطر است که انسان را تهدید می‌کند که امام هدایت و عزت و نجاتش را به قتل برساند. و لذا در کل تاریخ ملعون‌ترین آدمیان در نزد خدا و خلق، قاتلان انبیاء و اولیای الهی بوده‌اند از یهودا تا ابن ملجم و جعده و امثالهم! «آنانکه هدایت را شناختند و عالمانه و عامدانه عقل خود را تحریف نموده و شیطان هم عملشان را برایشان زیبا نمود و بدین گونه واژگون شدند.» قرآن کریم-

۲۹۷- سؤال اینست که چرا آنانکه امام نجات و هدایت خود را شناختند عالمانه و عامدانه انکارش می‌کنند تا آنجا که به خصومت با او برمی‌خیزند؟ چرا؟ زیرا این نوع افراد لایق این نجات نبودند چون نمی‌خواستند که دست از خودپرستی و بولهوسی و ظلم بکشند و از تمامیت کفر و ظلم نفس خود توبه کنند. اینان هدایت را در خدمت ستم و کفر خود می‌خواستند و چون دیدند که چنین امری ممکن نمی‌شود به انکارش برخاستند. آنانکه نجات خود را برای نابودی دیگران می‌خواهند لایق نجات نیستند. آنکه دین و معرفت و کرامت را در خدمت سلطه و ستم می‌خواهد لایق نجات و هدایت نیست و بلکه پلیدترین نوع بشر است و بزودی شیطان می‌شود.

۲۹۸- همان‌طور که ابن عربی نیز می‌گوید، امر هدایت الی‌الله تنها امری در دین است که هیچ جمع و امتی پدید نمی‌آورد زیرا تجربه و درک احدیت ذات و حرکت به‌سوی آن است که مقام تفرید و تجرید و توحید است. آنانکه می‌خواهند امر هدایت و سیر الی‌الله را تبدیل به جماعت و گروه و حزب کنند دچار ضلالت و واژگونی می‌شوند به‌مانند فرقه‌های درویشی!

۲۹۹- یکی از این فرقه‌های درویشی و صوفی‌گری ضاله که از تشیع جدا شد و دعوی دین جدیدی نمود فرقه بهائی است که در تبلیغات فریبکارانه، خودشان را شیعه کامل می‌خوانند که امام دوازدهم آنها هم ظهور کرده است ولی در محافل خصوصی خود با صدای بلند به طرد و لعن و فحاشی و تمسخر امامان شیعه مشغولند و بنده همه عمرم را که در میان این فرقه در سنگسر زیسته بودم شاهد این پلیدی بوده‌ام آن‌هم نه از زبان عوامشان که از زبان سران و مبلغان دینی آنها که برخی از فامیل خود من بودند. مشابه این نوع نفاق و پلیدی را در سران فرقه‌های درویشی هم شاهد بوده‌ام که علی^(ع) را تمسخر می‌کردند و می‌گفتند علی ما آن علی عرب نیست بلکه کس دیگری است. در واقع علی آنها نام مستعار خود ابلیس است. همان‌طور که بسیاری از ملایان شیعه نیز در محافل خصوصی خود برای پیامبر و علی^(ع)، جک‌های جنسی و مستهجن می‌گویند و از خنده ریشه می‌روند و من شاهد مواردی از این امور بوده‌ام. این عاقبت دین و هدایت حزبی و سیاسی است.

۳۰۰- قلمرو بزرگترین مخاطرات زندگی هر کسی تجربه زندگی زناشویی و خانوادگی است زیرا فقط در این رابطه است که هر کسی با تمامیت نفس خود روبرو می‌شود زیرا همسر هر کسی از جنس نفس خود اوست. در این رویارویی با خویشتن است که آدمی یا اهل ایمان و معرفت و توبه از تمامیت خود می‌شود و لایق هدایت می‌گردد و یا به انکار و عداوت با آن در آئینه وجود همسرش برمی‌خیزد و جهنم خود را برپا می‌کند و مرید ابلیس می‌گردد. بنابراین واقعه ازدواج هم قلمرو بزرگترین مخاطره الهی است و هم مخاطره ابلیسی! زناشویی شاهراه سقوط یا عروج روح است.

۳۰۱- در قلمرو گویش و ادبیات روزمره زندگی منطقی‌ترین و آشکارترین مرز بین کفر و ایمان باطنی و عملی سه عبارت است: خواهش از بابت نیازها، تشکر در قبال اجابت نیازها و عذرخواهی در قبال گناهان و خطاها. که یک فرد کافردل از این هر سه بیگانه است و این الفاظ هرگز بر زبانش جاری نمی‌شود الا با الفاظی طلبکارانه و واژگونه مثل فکر می‌کنم یک تشکری به شما بدهکارم و یا یک عذرخواهی به شما بدهکارم و...! و البته این بدهی‌ها هرگز ادا نیز نمی‌شود که این نوع منافقانه آن است.

۳۰۲- هر که همین سه کلمه مذکور را در زبان روزمره خود وارد کند از همه مخاطرات مهلک شیطنی در امان می‌ماند. و در هر خانه و خانواده‌ای هم که این سه کلمه جاری شود از رخنه شیطان مصون می‌گردد و آن خانه، غرفه‌ای از بهشت می‌شود: خواهش، تشکر و عذرخواهی! که این سه کلمه در مراتب تکامل به رابطه انسان با خدایش وارد شده و او را مستحق هدایت می‌سازد. خواهش یعنی دعا، تشکر یعنی شکر از بابت نعمات و عذرخواهی یعنی توبه از گناهان و مظالم

به درگاه حق! و کل دین خدا نیز جز این نیست و این سه رکن اخلاق عملی در رابطه است که در فرهنگ همه ملل معروف و مشهور است پس این سه رکن اخلاق الهی بشر در جهان است که همه ادیان الهی به آن دعوت کرده‌اند. این صراط مستقیم نجات و سعادت و هدایت است.

۳۰۳- بسیار بسیار اندکند انسان‌هایی که از بابت ستم‌ها و گناهان خود احساس گناه و عذاب وجدان داشته باشند و از آن توبه کنند چرا که توبه همان شرم از گناهان است. بلکه اکثر توبه‌کنندگان از بابت عذاب‌ها و رسوائی‌هایی که در قبال گناهانشان عایدشان شده توبه می‌کنند. و این توبه نیست و هیچ ربطی به توبه ندارد. توبه از عذاب فقط موجب تکرار گناهان و مظالم به صورت پیچیده‌تری می‌گردد و فرد را مکارتر و منافق‌تر می‌سازد. هرچند که امروز توجیهات فلسفی و روانشناختی و جامعه‌شناختی و سیاسی حتی احساس هر گناه و خطا و ظلمی را هم از دوش آدمیان برمی‌دارد و عذاب‌ها را ناشی از عوامل بیرونی می‌داند که هیچ ربطی به امیال و اعمال فرد ندارد. عذاب‌ها یا تاریخی و اقتصادی و سیاسی هستند و یا فیزیکی و شیمیایی و ژنتیکی!! و اینست معنا و ماهیت مدرنیته و انسان مدرن! انسانی که کمترین مسئولیتی در قبال امیال و اعمال و سرنوشت خود ندارد و نمی‌خواهد که داشته باشد. انسان مدرن یعنی انسان هیچ و پوچ!

۳۰۴- هر چه که مکتب و مذهبی برحق‌تر باشد مخاطره‌آمیزتر است. و هر کسی هم که برحق‌تر باشد خطرپذیرتر است و قلمرو زندگیش مخاطره‌آمیزتر! اینست که خداوند اهل حق را دعوت به صبری جمیل کرده است تا به دلیل این مخاطرات از حق روی برنگرداند. و باید دانست که بسیاری از این مخاطرات صرفاً ذهنی هستند و به صورت تهدید روی می‌نمایند و هرگز رخ نمی‌دهند یعنی در مقام امتحان هستند امتحان ایمان و توکل!

۳۰۵- خاطرات دوران کودکی سرنوشت‌سازترین خاطرات هر فردی هستند. هر آنچه که مادران در کودکان خود القاء می‌کنند سازنده ساختار اصلی شخصیت آتیه آنهاست. برای خود من، ماندگارترین و عمیق‌ترین ادعیه و اذکاری که روح مرا پرورش داده‌اند در کودکی از مادرم شنیده بودم که تا هم اکنون به طور طبیعی از زبانم جاری هستند و از عارفانه‌ترین اذکار هم برایم اطمینان بخش‌ترند. وای بر مادرانی که جز آتش حسد و شهوت و عربده و مکر و ذلت به کودکان خود القاء نمی‌کنند.

۳۰۶- هیچ‌کس در آگاهی ذهنی و شعور خوانای خویش به قصد هیچ گناه و ظلمی مرتکب آن نمی‌شود. یعنی با خودش نمی‌گوید که: می‌روم که زنا کنم، می‌روم که خیانت کنم، می‌روم که دزدی کنم، می‌روم که تجاوز و ظلم کنم، می‌روم که قتل کنم... بلکه در شعار ذهنی خود می‌گوید: می‌روم خدمتی کنم، ایثاری کنم، حقم را بگیرم، نجات دهم...! آن کسی که در ذهنیت آدمی اعمال پلیدش را توجیه و تقدیس می‌کند همان نجوای شیطان است که بدون چنین نجوایی کسی مرتکب هیچ جرم و خیانتی نمی‌شود. این نجوا دارای منطق‌های متفاوتی است گاه فلسفی و علمی، گاه روانشناختی، گاه فقهی، گاه عاشقانه و حتی عرفانی است. اینست که هیچ‌کس خود را گناهکار و ظالم و دزد و خائن و امثالهم نمی‌داند. و اما آیا توبه چگونه حاصل می‌شود؟ جز بواسطه کشف نجواها و فلسفه‌ها و توجیهات ابلیسی در ذهن و

بازخوانی مکالمات شیطان در ذهن که عین گفتگوی آدمی با خویشستن است توبه‌ای حاصل نمی‌آید. پس توبه حقیقی حاصل معرفت نفس است که نخستین فازش معرفت بر ذهنیت خویش است. زیرا ذهن آدمی توجیه‌گر امیال قلبی اوست و تا دلی کافر است ذهنش در اختیار شیطان است.

۳۰۷- یک شیطان در دل کافر مقیم است که او را دعوت به گناه می‌کند و شیطان دیگری مقیم ذهن اوست که گنااهش را موجه و برنامه‌ریزی و اجرائی می‌سازد. و اما در دل یک مؤمن محمدی، رسول خاتم اقامت دارد و در ذهنش هم قائم هر عصری نطق می‌کند و او را در سیر الی‌الله یاری می‌سازد.

۳۰۸- زمینه اصلی و جهانی‌پیدایش و رشد فزاینده همجنس‌گرایی، بی‌وفائی و خیانت پی در پی رابطه زن و مرد و آزادی جنسی بی‌قید و شرط است که از زمان روابط دوست‌پسر و دختر تا زناشوئی ادامه می‌یابد. درحالی‌که این خیانت و آزادی در رابطه جنسی در میان همجنس‌گرایان بسیار کمتر است زیرا هنوز هم تعدادشان در سطح جهان کمتر است و اقلیتی محسوب می‌شوند. و نخستین درک و مشاهده بی‌وفائی و خیانت برای بچه‌ها از روابط پدر و مادر آغاز می‌شود. آنها این بی‌وفائی و خیانت را از والدین خود می‌آموزند.

۳۰۹- سلسله مراتب رشد دینی و معنوی و روحی و عرفانی از درک اسفل تا عرش اعلاّی الهی چیزی جز سلسله مراتب توبه و انابه از گذشته خویش نیست. آنکه گذشته امیال و اعمالش را نیکو و برحق می‌داند در گذشته‌اش فرو می‌رود و عروج نمی‌کند.

۳۱۰- حدود بیست و پنج سال است که هیچ‌کس و هیچ چیزی نتوانسته حتی لحظه‌ای از من دل ببرد زیرا دل من در واقعه نزول و عروج هو به‌سوی او عروج کرد و صاحب و برنده دل من جز او نیست، طبقه هفتم آسمان هاهوتی! و من نیز بالاخره به‌سوی همو رجعت خواهم نمود یعنی همان‌جائی که دل من است.

۳۱۱- وقتی که از عروج دل و روح خویش سخن می‌گویم بدین معنا نیست که دل و روح من یک چیزی بوده که به آسمان رفته و دیگر در جان و سینه من موجود نیست. بلکه به این معناست که دل و روح من از زمین تن و سینه و اندیشه من تا آسمان هفتم توسعه و گسترش یافته و جهانی گشته است. همان‌طور که در رؤیای صادق‌ای کل کائنات را تن کبیر خود دیدم. این همان توسعه دل و روح من است. و لذا کسی که به من دل بدهد و اراده سپارد او نیز جهانی و آسمانی می‌شود همان‌طور که بنده نیز در دل و روح سپردن به امام زمان بود که جهانی و آسمانی شدم. اینست که با هر حرکت و جنبشی در جامعه جهانی و کل جهان هستی، دل و روح من نیز دچار غلیان و انقلاب می‌شود که گاه منجر به تب هولناک می‌گردد. پس جهانی شدن روح یک امر صرفاً ذهنی و فلسفی نیست واقعی است. این تعریف و توصیف انسان کامل الهی است در مراتب کمالش!

۳۱۲- تمدن مدرن ادعا می کند که به یاری علوم و فنون پزشکی توانسته حدود ده سال بر عمر آحاد بشری بیفزاید. گیریم که این آمار راست باشد که نیست. ولی در عوض روزانه صدها هزار نفر در سراسر جهان خودکشی می کنند و صدها هزار نفر بواسطه آلودگی های آب و هوا و غذا دچار مسمومیت و سکت و سرطان می شوند و می میرند. و حدود نیمی از فرزندان نسل های جدید نامشروع هستند و مابقی هم از کودکی یتیم می شوند و پدر یا مادر خود و یا هر دو را از دست می دهند. و روزانه صدها هزار نفر در جهان بواسطه اعتیادهای گوناگون جوانمرد می شوند. و روزانه صدها هزار نفر در جهان در جنگ های داخلی و مرزی و استعماری و جنگ های درون خانوادگی و در کوچه و خیابان به دست همدیگر کشته می شوند. و روزانه صدها هزار نفر زن برای امرار معیشت به تن فروشی می رسند که این تن فروشی به مردان هم رسیده است. حال از کشتارهای ناشی از ایدز و ابولار و کرونا که همگی محصول علوم و فنون مدرن هستند بگذریم که آمارش نجومی است. و اینکه در تمدن پیشرفته غربی بشریت به سوی عقیم شدن و همجنس گرایی می رود و بقای نسل بشر به طور جدی در خطر حتمی است. اینها فقط نمونه هایی اندک از کشتارهای این تمدن مدرن است. پس موجودیت این تمدن مدرن نابودکننده ترین خطری است که کل بشریت را تهدید می کند که در حال رخ نمودن است که رخ نمودن جهنم است که خطرناک ترین طبقه این جهنم خاورمیانه و بخصوص ایران است. در این جهنم فقط کیفیت زندگی نابوده نشده بلکه کمیت آن هم در حال نابودی است.

۳۱۳- پس چیزی مهلک تر و خطرناک تر و نابودکننده تر از تمدن مدرن و تکنولوژیسم در تاریخ بشر نبوده است که اتفاقاً مهلک ترین محصولات این تمدن همان چیزی است که آزادی و دموکراسی و برابری نامیده می شود. و تنها و تنها راه نجات این تمدن همانا نابودی آن است که به دست خودش در حال رخ نمودن است. این تمدن ذاتاً خودبرانداز است.

۳۱۴- چون به هر چیزی از منظر یک آیت الهی و مظهری از ظهور اسماء و صفات حق نظر کنی از آن چیز نظر الهی و پیام حق را به اطوار گوناگونی دریافت می کنی. آن گونه که بنده به طور نمونه به قله دماوند نظر کردم و نظر الهی را به صورت تجلی چشمی بر خودم مشاهده کردم. همه کشف و شهود بنده در عالم طبیعت از همین منظر و از همین حکمت بوده است: برتر است خدائی که از اشیاء ظهور کرده است! این سخن معروف ابن عربی را بنده در سراسر مشاهدات و مکاشفات خود درک نموده ام. حکمت وحدت وجود را بنده نه از راه فلسفه و عرفان نظری بلکه از راه تجربه درک نموده ام.

۳۱۵- چرا همه انسان هایی که در ارتباط با ما قرار می گیرند بناگاه احساس می کنند که از اولیای الهی هستند و عارفی کامل! و بلکه از ازل چنین بوده اند. زیرا بر فطرت الهی آنها نظر می کنم و طهارت نفسشان را روشن و احیاء می کنم. این احساس کاملاً بر حق و درست است ولی اگر با اطاعت از امر حق و تقوای الهی همراه نشود از این احساس چیزی باقی نمی ماند و فرد اندکی بعد کل حقیقت را انکار می کند و چه بسا ادعا می کند که شستشوی مغزی یا طلسم شده است. آنکه نور فطرت الهی را در خویشتن درک نمود اگر در وادی عمل زندگی از این فطرت پیروی نکند اندکی بعد این نور خاموش می گردد. این حقیقت مصداقی از شعر معروف حافظ است که: آنانکه با یک نظر خاک را کیمیا کنند آیا شود که نظری هم

بما کنند! خداوند بر من نظر فرمود و من هم به نور همین نظر بر همگان نظر می‌کنم. که استمرار این نظر مشروط به اطاعت از فطرت الهی و تقواست.

۳۱۶- آنانکه در مقابل ظلم و خیانت دیگران ساکت و بی‌طرف می‌مانند به مراتب ظالم‌تر از حامیان آشکار ظلم هستند. این جماعت ریاکار در هر ستم و خیانتی ساکت می‌مانند تا با پیروز میدان معامله و تجارت کنند. اکثر مردم جامعه ما از این جماعت هستند و اینست که حاکمان کشور همواره ستمگر و خائن هستند. همین جماعت منافق هستند که همه نفاق‌ها و خلاءها و فاصله‌های اجتماعی و اقتصادی بین ظالم و ظلم‌ستیز را اشغال می‌کنند و از پس هر انقلابی نیز همچنان سر جای خود مستقرند و با هر نظامی معامله می‌کنند. این خودفروشان آدم‌فروش اساس ستم و جنون و فساد هر جامعه‌ای هستند.

۳۱۷- و آنانکه با ظلم و فساد و دروغ و کفر می‌جنگند و این نبرد را از خودشان آغاز می‌کنند لایق نظر و مشاهده الهی شده و همه طبقات بهشت و دوزخ و برزخ را درک می‌کنند همان‌طور که بسیاری از حکیمان و عارفان اسلامی به چنین تعالی نائل آمدند. و در تمدن غرب نیز کسی چون دانتیه همه این طبقات را در طبقات زمین کشف و شهود نمود که این حاصل الهام غیبی و شهود عرفانی خود او بود و عجباً که عمده این حقایق غیبی عین معارف‌ام الکتاب در حکمت امامیه است زیرا فقط در این مذهب است که طبقات بهشت و دوزخ و برزخ در خود زمین است. و بدین‌گونه حکمت امامیه از وجود یک حکیم مسیحی آشکار شده و به سخن می‌آید که کم‌دی الهی دانتیه اثری جاودانه در این وادی است و تصدیق این کلام رسول خاتم^(ص) که جز از راه معرفت نفس نمی‌توان بر حقایق دینی خدا رسید و این اثر دانتیه در حقیقت گزارش معرفت نفس خود او در خویشستن است زیرا همه طبقات بهشت و دوزخ و برزخ در تن و جان هر انسانی حضور دارد.

۳۱۸- در همه عمرم با همه طبقات و اصناف و فرقه‌ها و انواع آدمیان معاشرت و دوستی کرده‌ام ولی هنوز تا به امروز ندیده‌ام کسی را که به خاطر ستم و خیانتی که به دیگری کرده از وی جداً عذرخواهی کند و از ظلمش شرمسار باشد. اینست که جامعه تبدیل به بمبی از خشم و انزجار و انتقام شده است که جز با انقلابی تخلیه نمی‌گردد.

۳۱۹- همه اسارت‌های مادی و معنوی و درونی و بیرونی آدمی معلول سوءاستفاده از آزادی‌هائی است که در زندگی نصیبش گشته است. در واقع یکی از خطرناک‌ترین چیزها برای هر انسانی آزادی عمل و انتخاب است. و بس اندکند انسان‌هائی که از این آزادی در خدمت آزادی روح و اندیشه و جان خویش بهره گیرند. و مابقی تن و روح و دل و اندیشه خود را به بندهائی می‌کشند که کسی را توان یاری کردنشان نیست. و امروزه آزادی ارتباطات قلمرو اصلی همه اسارت‌های بشر مدرن است در تلفن همراه و اینترنت و ماهواره و فرآورده‌های گوناگون ارتباطات دیجیتالی! تا آنجا که این ارتباطات موجب قطع ارتباط انسان با واقعیات جهان پیرامون و قطع ارتباط با خودش می‌شود. آیا چه زندانی مهلک‌تر از تلفن همراه وجود دارد. همه برده این شیء هستند و در آن نابود می‌شوند. تلفن همراه از مهلک‌ترین خطری است که بشر

امروز را تهدید می‌کند که خطرش از ایدز و ابولار و کرونا هم بدتر است. آزادی‌هایش توهمی است و اسارتش دائمی و واقعی!

۳۲۰- همان طور که قرآن کریم صریحاً می‌فرماید که اجر و جزای شما همان اعمال شماست. یعنی اصل خیر و شر و پاکی و ناپاکی در باطن و در امیال شماست که از اعمالتان بروز می‌کند و لذا آدمی صاحب اعمالش نیست و اعمال همه از خداست یعنی بر حقی بارز می‌شود که حق امیال و باورهاست. پس ذات معرفت نفس و توبه و انابه و اصلاح و تزکیه هم تماماً باطن‌شناسی است باطنی که جز در اعمال شناخته نمی‌شود. پس این ادعائی بس دروغ و فریبکارانه است که آدمی در قبال اعمال زشت و ناحقش بگوید: ولی من منظور بدی نداشتم و قصدم خیر بود! این نیت خیر همان توجیه و نجوای ابلیس در ذهن انسان تبهکار است: و شیطان اعمالشان را برای آنها زیباسازی می‌کند! قرآن کریم-

۳۲۱- در حقیقت آنچه که در ذهن انسان‌های کافردل و تبهکار تحت عنوان اندیشه جریان دارد چیزی جز نجوای شیطان نیست. ذهن کافردلان قلمرو حضور شیطان است و آنکه در آنها می‌اندیشد خود شیطان است. پس خطرناک‌ترین بخش هویت معنوی کافران تبهکار همان اندیشه آنهاست که امیال قلبی آنها را تقدیس می‌کند. و اینست که گفته شده که ۹۹۹ منزل از هزار منزل معرفت، شیطان‌شناسی است. و اینست که انسان اهل معرفت نفس یک پهلوان بی‌نظیر است که همه مراتب نابودگی خود را کشف کرده و از آن فرا می‌رود زیرا شیطان‌شناسی همان نابودشناسی است. و فقط عشق به ذات وجود حق در خویشستن است که از انسان چنین پهلوانی می‌پرورد که پهلوان همه پهلوانان جهان است و عاقبت بر عرش وجود حق می‌نشیند که مقام خلافت الهی است یعنی همان مقصود خدا از آفرینش انسان! زیرا وجودی جز خدا نیست و انسان برای طی طریق مراتب وجود و تجلی باید با عدم مبارزه کند و این مبارزه‌ای عرفانی و عقلانی و تقوایی است بر علیه شیطان! و شیطان تنها دشمن وجود انسان به عنوان خلیفه خداست. پس شیطان تنها خطر مهلک و نابودکننده انسان و انسانیت است که بر فطرت الهی خلق شده است. و انسان از این فطرت الهی خویش شکوفا نمی‌شود الا در پرستش خدائی که او را آفریده است: «انس و جن را نیافریدم الا به پرستش خویش!» قرآن- و انسان فقط در عشق و پرستش هر امری به حق آن امر نائل می‌آید.

۳۲۲- کسی که حقی را در انسانی دید و فهمید و سپس انکارش نمود یعنی عقل خود را وارونه ساخته است پس زان پس هر ناحقی را بندگی و تصدیق می‌کند. و این امری کاملاً معقول است. کسی که ارزشی را در فرد دیگری انکار و تحریف و تقبیح می‌کند فقط به این دلیل که آن ارزش در خودش موجود نیست، زان پس ضدارزش را در خودش می‌کارد در حالی که با تصدیق آن ارزش می‌توانست آن ارزش را در خود بکارد. آن ارزش‌های خوبی را که در دیگران می‌بینی و خود فاقدش هستی تصدیق کن تا به آنها برسی.

۳۲۳- هر انسان حقاً صاحب ایمانی می‌داند که ایمان یک نور اهدائی پروردگار است که بی‌حساب و کتاب به او داده شده است و آن اجر اعمالش نیست زیرا او هرگز پاک‌تر و نیکوکارتر از سائر مردمان نیست. هر که خود را بهتر و پاک‌تر و ذاتاً

لایق‌تر از دیگران بداند مؤمن نیست. اینست که این ایمان اهدائی حق در دل و جان مؤمن اگر حراست شود تبدیل به عشق الهی می‌شود زیرا می‌داند که این هدیه از عشق خداست به بنده‌اش! و عشق بی‌حساب است، موهبت است. همان‌طور که حتی عشق جنسی هم یک موهبت است و هیچ علت مادی ندارد و چون به حساب و معامله کشیده می‌شود تبدیل به شیطنت می‌گردد.

۳۲۴- «کسی که به عهد خود عمل نکند دین ندارد.» رسول خاتم^(ص)! آیا خمینی دجال به کدامیک از وعده‌هایش به مردم ایران در دوره قبل از رسیدن به قدرت، عمل نمود؟ نه تنها عمل نکرد که درست برخلاف همه قول‌هایش عمل نمود. از همین‌رو به تنهائی می‌توان او را موجودی بی‌دین دانست. و انسان بی‌دینی که دعوی دین می‌کند یک دجال است آن هم چنان ادعای عظیمی: ولی مطلقه فقیه!!

۳۲۵- خرافه حاصل تعامل اجباری و اکراهی کافران با دین و امور متافیزیکی است آنگاه که در حل و فصل نیازهای دنیوی خود با باورهای کافران‌شان به بن بست رسیدند. بنگرید که اکثر قریب به اتفاق کسانی که به رمالان و جن‌گیران و قبرها دخیل بسته‌اند کافردلانی تبه‌کار و شقی هستند چه با نماز چه بی‌نماز! هر چند نمازشان هم برای نمایش است و یا رشوه دادن به خدا! اینست که حتی نمازشان هم عین خرافه و کفرشان است. کسانی که ایمان به حقایق ماورای طبیعی را مترادف خرافه می‌دانند یا احمقند و یا دشمنان دین و اخلاق! کسی را می‌شناسم که زمانی یک بهائی کمونیست بود و سپس در زد و بند با مافیای ولایت فقیه یک شبه کارخانه‌دار شد و مدتی بود کارخانه‌اش هم ورشکست شد و خود به انواع امراض جسمانی و عصبی و روانی دچار شد و در حالی که به خدا و پیامبر و مقدسات فحش می‌داد به قبر امام رضا دخیل بست تا شاید از این نابودی برهد که نرهد و آخرش هلاک شد. این یک نمونه از پیدایش خرافه است. همه خرافاتیان کمابیش همین‌گونه‌اند. خرافه مهلک‌ترین آفتی است که بر دامن دین خدا نشسته است. انسان خرافاتی بسیار فاسدتر و ظالم‌تر و کافرتر از هر انسان بی‌دین است. هر کسی که به قصد استفاده از معجزات و کرامات روی به دین می‌کند یک خرافاتی منافق و دیوانه است و از کافر حربی هم فاسدتر است.

۳۲۶- اکثر این بچه‌هایی که امروزه در انقلاب ۱۴۰۱ در خیابان‌ها کشته می‌شوند کسانی هستند که عمری تحت ضرب و شتم و تهدید و سرکوبی والدین بودند که در سیطره فساد ولایت فقیه با سکوت و خودفروشی و رأی به این نظام زیستند و شبانه‌روز فرزندان خود را تعلیم دادند که آهسته بروند و بیایند تا گربه ولایت فقیه شاخشان نزند. این داغی بر دل این والدین ذلیل و خودفروش است که انقلاب امروز ایران را برپا کرده است. این هزینه چهل سال سکوت در قبال هر جنایت و فساد و نفاق و خفکان ولایت فقیه است.

۳۲۷- یکی از خطرناک‌ترین حماقت‌های بشر مدرن اینست که می‌پندارد که تکنولوژی در خدمت رفاه و سعادت و عزت و سلامت بشر است و جز این هیچ خیر دیگری در جهان نیست. این حماقتی است که بشر مدرن را نابود می‌کند و این نابودی در حال وقوع است. حقیقت اینست که این بشر مدرن است که به لحاظ مادی و معنوی و با تمامیت وجودش

خادم و بنده این تکنولوژی است. امروزه اصل و اساس عقلانیت همانا درک و باور این حقیقت است که رفاه تکنولوژیکی، رفاه ضد آسایش است همان طور که آزادی تکنولوژیکی، آزادی ضد حریت نفس است و دموکراسی تکنولوژیکی هم مساوات ضد عدالت است و علوم تکنولوژیکی علوم ضد عقلانی هستند. تکنولوژی علم و فن ابلیس است که درب‌های دوزخ آخرالزمان را بر روی زمین گشوده است و همگان را بر این دوزخ وارد می‌کند الا عاشقان حق را! «و در آن روز دوزخ می‌گوید: آیا دیگر کسی باقی نمانده است؟» قرآن کریم- «آن روز» همین امروز است. «و جهنم را برای کافران زندان قرار دادیم.» قرآن کریم- و این زندان تکنولوژی است که علوم و فنون پیدایش و مدیریت جهنم است از برای کافران!

۳۲۸- اگر به انسان کافردلی اخطار دهی که از این راه مرو که به دام می‌افتی حتماً به همان راه می‌رود و چون به دام افتاد می‌گوید: تو خود آن دام را برایم انداخته بودی!

۳۲۹- توبه از اعمال زشت و گناهان و مظالم به معنای شرمساری تا اعماق ذات است در محضر حضرت حق و در نزد وجدان خویش که حضور حق در فطرت الهی انسان است. که اگر با چنین شرمساری تا سرحد موت نباشد توبه نیست و فقط صورت گناهان عوض می‌شود و توجیهاتش پیچیده‌تر می‌گردد و گناه در نفس آدمی تعمیق می‌شود. ولی متأسفانه اکثر توبه‌های بشری از بابت عذاب‌های ناشی از گناهان است و این ربطی به توبه از اصل گناه ندارد.

۳۳۰- و اما آیا شرمساری از عمل گناه و مظالم و عذرخواهی قلبی در محضر خدا یا مردم چگونه ممکن است؟ زیرا شرم یک حس قلبی است و دل هم در اراده صاحبش نیست. و این مشروط به ایمان قلبی است و فقط دلی که دارای ایمان است در قبال ارتکاب خطا و گناه و ستم شرمگین و اندوهگین شده و گاه احساس مرگ و بلکه آرزوی مرگ می‌کند که توبه همین است. و انسان فقط در حضور خداست که احساس گناه و شرم دارد و حضور خدا جز در دل مؤمن نیست. و جز مؤمنان را توبه‌ای نیست الا توبه مرگ و توبه منافقان و ملایان که جز در ادعا و کلام نیست. و مؤمن کسی است که امامی زنده دارد و تحت ولایت انسان مؤمن دیگریست که در ایمان دارای مرتبه برتری است که او را پیر یا آموزگار روحانی هم می‌نامند. همان طور که امر به اقامه صلوٰه و زکوٰه هم در کتاب خدا فقط خطاب به مؤمنان است و نماز و عبادات غیرمؤمنان جز بر شدت کفر و نفاقشان نمی‌افزاید. و اقامه صلوٰه و (نه خواندن نماز) در قرآن کریم یعنی واقعه ورود روحانی- قلبی بر امام زنده! همان طور که صلوٰه در لغت به معنای نزدیکی و رویکرد و ورود است همان طور که در قرآن کریم، خداوند هم بر رسول و اولیایش صلوٰه می‌کند یعنی بر آنان ورود می‌کند در درجات تجلی! بدفهمی از اقامه صلوٰه یکی از انحرافات اساسی در فرهنگ عامه مسلمین است. پس مؤمن حقیقی اهل شرم و توبه حقیقی کسی است که بواسطه ارادت و اطاعت خالصانه از امامی زنده، روح این امام را بر دل خود می‌خواند و او را مقیم قلب خود می‌سازد و اینست معنای مؤمن در کتاب خدا و خاصه معرفت امامیه! و لذا گفته شده که: بی‌امام را نه ایمانی است و نه صلوٰه! و بلکه انسان بی‌امام را کافر خوانند یعنی بی‌خدا و بی‌روح! کسی که حضور روح‌الله را در دل خود درک و احساس نمی‌کند کافر است. و این معنای کفر باطنی است نه کفر شرعی! و کسی که وجود امامی زنده را با حجت‌هائی درک و فهم نموده ولی از

ولایت و اطاعتش سرباز می‌کند و انکار می‌کند تبدیل به کافری منافق و شقی می‌شود و این کافری آگاه است: «آنانکه عالمانه و عامدانه گمراه شدند!» قرآن کریم-

۳۳۱- چرا کسی که امام ندارد کافر است یعنی نه احساس و دلی دارد و نه وجدان و وفا و شرم و اخلاقی! امام تو کسی است که مؤمنی صاحب حجت باشد که با حجتش زندگیت احیاء گشته باشد و دلت زنده به نورش! آنکه امام ندارد مرده است مرده‌ای متحرک و حیوان صفت و بی‌وفا و بی‌اراده و عزت و معنا که جز دروغ را باور نمی‌کند و جز به شقاوت احترام نمی‌نهد و جز طاغوت را اطاعت نمی‌کند و بنده شیطان نفس خویش است زیرا هر که مرید خویش است بنده شیطان است و شیطان در جانش لانه دارد.

۳۳۲- و امام تو کسی نیست که معجزه و کرامات دارد بلکه انسان مؤمن است که ایمانش تو را احساس ایمنی و اعتماد می‌بخشد و در حریمش احساس وجود می‌کنی همین و بس! چنین کسی امام توسست. هر چند که هر انسان مؤمنی دارای کرامت است و کمترین کرامتش احساس امنیت و اطمینانی است که از وجودش می‌یابی و در هیچ رابطه دیگری نمی‌یابی! حس ایمان، حس وجود است از وجود الهی در دل خویشتن! «هفت زمین و آسمان نمی‌تواند وجود خداوند را فراگیرد الا دل انسان مؤمن» رسول اکرم^(ص)- پس انسان مؤمن به معنای حقیقی و واقعی کلمه یک انسان «باخدا»ست که با خداوند همزیستی دارد و اینست معنای امام! و چنین انسانی با هر مرتبه از ایمان که باشد بی‌تردید دارای کراماتی بی‌نظیر است و برجسته‌ترین و مهم‌ترینش جاذبه روحانی حضور اوست و نفوذش در دیگران! که این حقیقت را هر کافری هم درک می‌کند و باید آن را تصدیق کند که در این صورت از نور این ایمان برخوردار می‌گردد و اگر اطاعت کند و در ارادت بماند در ایمانش به مراتب یقین و عرفان و کشف و شهود می‌رسد و اهل هدایت الی‌الله می‌شود. و این ایمان از هیچ طریق دیگری حاصل نمی‌آید. اینست که انسان بی‌امام، کافر و بی‌خداست. یعنی مؤمنان یا این نور و روح ایمان را از وجود خود امام زمان دریافت می‌کنند در واقعه درک و دیدار با ایشان. و یا از اولیای امام که او را دیدار و درک کرده‌اند! و این مراتب امامت و ایمان است.

۳۳۳- امام زمان و اولیای او بر روی زمین، سرچشمه‌های جوشش و تجلی و انتقال نور ایمان به کسانی هستند که خداوند اراده کند اینست که در عرفان امامیه، بی‌امام بی‌ایمان و بی‌خدا یعنی کافردل است هر چند که کلیه احکام شریعت را به همراه مستحباتش مو به مو انجام دهد که در این صورت تازه یک منافق است. و این روایتی مشهور از رسول خاتم و اکثر امامان شیعه است که حتی علمای منصف اهل سنت هم این روایت را انکار نمی‌کنند منتهی تعبیرشان از امام و امامت به گونه به کلی متفاوت است همان‌طور که اکثر روایات مربوط به مهدی موعود در آخرالزمان را هم که از رسول خاتم نقل شده تصدیق می‌کنند منتهی با علائم و آدرسی متفاوت! ولی اصل این حقیقت را همه فرقه‌های اسلامی تصدیق می‌کنند. این امر در آیات کثیری از قرآن کریم نیز مذکور است از جمله: آنانکه کسی را به عنوان ولی خود تبعیت می‌کنند خدا خود مسئول هدایت آنهاست اگر راست بگویند! این معنا با تعبیری متفاوت در مسیحیت و بودائیزم نیز وجود دارد که آن را تجلی عیسی مسیح یا بودا خوانند و امام زنده را گورو یا مرشد روحانی نامند. بنابراین کسی که امامی

زنده ندارد دین ندارد و هیچ باور قلبی به خدا و معاد نمی تواند داشته باشد یعنی اخلاق هم ندارد و مرید نفس خویش و بنده شیطان است.

۳۳۴- عامه شیعیان و علمای شیعه بر این باورند که فی ذاته مؤمن هستند و تنها مؤمنان جهان هم هستند همین قدر که به دوازده امام باور دارند و نامشان را از بر می خوانند. به همین دلیل هم بر این باورند که اگر حتی نام یکی از این دوازده امام از یادشان برود و در جواب به نکیر و منکر فراموش کنند به جهنم می روند. اینست درجه ایمان و ایمان شناسی این جماعت شیعه آخوندی- عباسی که عاقبت در دستگاه ولایت فقیه به این نتیجه رسیدند که اگر روزی امام زمان هم با این نظام مخالف باشد او را می کشند و ولی فقیه از امام زمان هم برتر است و امام زمان بایستی اعتبارنامه اش را از دست ولی فقیه بگیرد. اگر عامه شیعیان عباسی و علمایشان اندک معرفتی درباره وجود امام و حقیقت امامت و ختم نبوت می داشتند دچار چنین باور مهمل و نژادپرستانه ای نمی شدند. تا آنجا که عارف دربار ولایت فقیه می گوید زیارت قبر امامان مرده برتر از دیدار با امام زمان است. (بهجت)- این مذهب اموات پرستی است و لذا مذهب عزای ابدی است. و این خطرناک ترین مذهب مهملکی است که در تاریخ ادیان پدید آمده است که مذهب شیطان است که امام این مذهب هم دجالی به نام خمینی است که شقی ترین خصم امام زمان است. این دجال پس از پیروزی انقلاب علناً گفت: خیلی ها منتظر ظهور امام زمان هستند... فکر می کنید اگر ظهور کند مگر چه می کند... همین کاری را می کند که ما داریم می کنیم....

۳۳۵- آخوندی که از اسلام جز صرف و نحو عربی و فقه نمی داند و نمی خواهد و نمی فهمد از ایمان اسلامی تهی است و امروزه در جناح ضد دین و ایمان قرار دارد که نوجوانان از جان گذشته در خیابان را برای حصول حداقل آزادی انتخاب به خاک و خون می کشند و در زندان ها مورد تجاوز و شکنجه قرار می دهند و به قتلشان می رسانند و جسدشان را هم به خانواده ها تحویل نمی دهند. این آخوندها لشکریان شیطانی به نام خمینی هستند که ضحاک آخرالزمان جامعه ایران بود. باید بدانیم که در شاهنامه فردوسی، ضحاک نیز یک آخوند عرب است. و در آخرالزمان همه انسان های گذشته تاریخ از جمله جانیان تاریخ نیز بازمی گردند.

۳۳۶- آنکه خود را خوب می داند و خوبتر از خود سراغ ندارد خود شیطان است و اولیای او در بشر و دجالان و ملایان! وگرنه امامان ما که خلفای خدا بر زمین بوده اند در دعاهایشان خود را گناهکارترین بشر در جهان می بینند. ولی این ملایان می گویند که ائمه هدی این دعاها را برای سائر شیعیان خود نوشته اند که البته این شیعیان شامل حال این ملایان نمی شوند و ملایان از خود امامان هم بهتر و برترند!!

۳۳۷- یکی از دوستان که مجموعه آثار ما را تبدیل به کتاب های گویا و صوتی کرده است دیروز خطاب به من گفت: کتاب های شما و قلم و نوشتن شما مرحم زخم های جان شما هستند! و من تاکنون هرگز توصیفی چنین بامسما و حقیقتی در ماهیت قلم و نوشتن را در خود نیافته بودم. مرحم زخم هایی که دشمنان دوست نما در همه عمر بر دل و جان من نشانده اند از فرط بخل و انکار و عداوت با محبتی که درباره شان روا داشته ام. چرا محبت در میان کافردلان و اشقیاء

اینقدر دشمن قسم خورده دارد؟ جهنم نیز آتش دشمنی با این محبت است که اشقیاء را می‌سوزاند تا شاید اندکی محبت‌پذیر سازد. جهنم، آتش بخل و شقاوت بشر است نسبت به خودش! و این صفت کفر و کافران است. و تنها مرحوم و دوا و شفای شقاوت و بخل و کفر، معرفت نفس است تا آدمی این آتش را در خود ببیند و از آن توبه و شرم کند و از خود برون افکند. و این دوست ما که چنان توصیفی از قلم ما نمود خود اندکی قبل از این در بازار تهران غرق در نهایت رباخواری و انواع مفاسد بشری بود از نوع نفاقش! و به نور این آثار از همه آن شقاوت‌ها پاک و منزّه شد و کل زندگی مادی خود را فروخت و خود را از آن آتش ربا رها ساخت و کسی که روزی حدود بیست خانه و آپارتمان در تهران و سراسر ایران داشت اینک یک اجاره نشین است با اینکه خانواده‌اش از این بابت او را مورد آماج همه نوع عداوت و شقاوت و اتهام و جنون نمودند ولی او از راهش باز نایستاد و روحش را نجات داد.

۳۳۸- آنکه خود را زرنگ می‌داند به دام آدمی احمق می‌افتد که از او رهائی ندارد الا اینکه از آن زرنگی خود توبه کند. آنکه خود را عاشق می‌داند به دام آدمی شقی می‌افتد تا دست از ادعایش بکشد و الی آخر! هر کسی به دام خودش در دیگران می‌افتد!

۳۳۹- چیزی خطرناک‌تر و مهلک‌تر از ادعا نیست ادعای هر صفتی و نهایتاً ادعای وجود! هر کسی در ادعای خود به مهلکه می‌افتد تا دست از ادعایش بردارد. هر مهلکه‌ای حاصل ادعاهای ناحق است هر کسی در مهلکه ادعای خویش است این ادعا که: من... هستم! در حالی که «من» نیست و اوست که هست! من هر کسی هلاکتگاه اوست و همه مخاطرات هلاکت بار هلاکت «من» است. حق اینست: یا من هو!

۳۴۰- مردی که دارای ایمان و اخلاق قلبی باشد زنش هم ولایت محبت آمیزش را با دل و جان پذیرا می‌شود و یا ترکش می‌کند و میرود. همه دوزخ‌های زناشوئی حاصل ولایت کافران و ظالمانه مردان بر زنان است و ولایت ناپذیری زنان که عین عدالت است.

۳۴۱- زن کافردل مطلقاً قادر به درک و پذیرش محبت شوهر مؤمن خویش نیست و آن را جز چاپلوسی و حق حساب و رشوه نمی‌فهمد و لذا محبت شوهرش را حربه‌ای بر علیه هویت و ایمان شوهرش می‌کند و از او انتقام می‌ستاند این انتقام شقاوت از محبت است و انتقام کفر از ایمان! و این خطرناک‌ترین و مهلک‌ترین رابطه بین دو انسان است که گاه منجر به جنایت می‌شود.

۳۴۲- آنکه همه صفات وجود را برای پروردگارش تسبیح و تخصیص می‌دهد و خود را از هر ادعای موجودیتی مبرا می‌سازد آنگاه مستحق وجود شده و در مراتب صاحب وجود می‌شود. و این اخلاق آفرینش است که بر محور معنای تقوای الهی یا از خودگذشتگی بنا شده است و ما این معنا را در رساله دیالکتیک دیالکتیک به تفصیل بیان کرده‌ایم.

۳۴۳- عرفان امامیه از اهلش یا خلیفه خدا می‌سازد یا ابلیس و دجال! حد وسطی وجود ندارد زیرا عرفانی مطلق است و هیچ نسبیتی را نمی‌پذیرد. و لذا عرفان امامیه خطرناک‌ترین معرفت ممکن در عالم است.

۳۴۴- هر که شعاعی از نور عرفان امامیه به جان‌ش تابیده باشد دیگر هر علم و عقل و معرفت و فلسفه دیگری در ذهنش پوچ می‌شود و از اعتبار ساقط است.

۳۴۵- عرفان امامیه که کامل شده همه عرفان‌های موسوی و عیسوی و بودائی و زرتشتی و لائوتزوئی در تاریخ است عصاره معرفت الهی- انسانی در واضح‌ترین منطق و بیان است که در مجموعه آثار ما به تفصیل گزارش شده است.

۳۴۶- همان‌طور که بارها گفته‌ام مجموعه آثار ما به مثابه مجلدات کتابی واحد است با موضوعی واحد و حقایقی واحد و مقصودی واحد که شناخت خداوند خالق هستی است و خلیفه‌اش انسان کافر ظالم جاهل! و این بزرگترین رمز و معما و تناقض دیالکتیکی کارگاه آفرینش و حکمت الهی و ذهن خداوندی است. و این مجموعه آثار ظهور تألیف کتاب‌الله است به نور معرفت نفس و نه وحی جبرائیلی! و لذا این کتابی بس خطرناک و خطرناک است به لحاظ مسئولیتی که مؤلفش را هر لحظه در محضر پروردگارش تهدید به نابودی می‌کند و لذا با کمتر از پذیرش نابودی خود امکان تألیف این کتاب نبوده است زیرا به خداوند مؤلف این کتاب ایمان دارم که نبود من، بود اوست. پس چه هراس و چه تردیدی و چه خطری مرا تهدید می‌کند وقتی که آن خطر خود حضرت حق باشد. و اینک یقین دارم که محبت او به این بنده نابوده به چه اندازه است همین اندازه که همه امامانش را حامی و حافظ و مربی و رزاق و طبیب تن و جان و روحم نموده است یعنی آنهایی را که در عشق او فنا شدند!

۳۴۷- گفته شده که خلق و خو و هویت رسول خاتم همان قرآن است و قرآن جز شخصیت محمدی نیست. مجموعه آثار ما نیز همین نقش را دارد نسبت به هویت بنده! من در این آثار زنده‌ام و به امر الهی می‌آفرینم انسان‌ها را به خلق جدیدی در همه طبقات دوزخ و برزخ و جنت و درک اسفل و رضوان الهی!

۳۴۸- همه آدمیان روی زمین از کافر و مؤمن و جاهل و عالم و محب و شقی و گبر و مسلمان و بت‌پرست و بیمار و غنی و فقیر و حقیر و شاه و گدا و... هر یک به تنهایی در جایگاه خلیفه خدا عمل می‌کنند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه! تعامل و دوستی و دشمنی و رویارویی و آشنائی آدمیان با یکدیگر دقیقاً جریان آفرینش آنها بواسطه یکدیگر و به اراده خداست و این گونه است که خداوند می‌آفریند و روزی می‌بخشد و عفو می‌کند و انتقام می‌کشد و امتحان می‌کند و هدایت می‌فرماید! و فقط انسان مؤمن با معرفت و خداشناس است که هر انسانی را در زندگی خود تجلی حضور و فعل الهی می‌یابد از همسر و والدین و فرزندان و دوستان و دشمنان و...!

۳۴۹- برخی از سوره‌های قرآنی بی‌واسطه بر قلب بنده نازل شده‌اند که در مجموعه آثار تأویل و تبیین گشته‌اند از جمله سوره حمد، توحید، عصر، قیامت، واقعه، نجم، قلم، دهر، فصلت، قارعه، نور و اعراف!

۳۵۰- در همه جای جهان اقوام و ملل روی زمین قربانی شعارها و آرمان‌ها و معانی تحریف شده و واژگونه‌اند: آزادی، عدالت، امنیت، آسایش معنویت، پیشرفت، عزّت، استقلال و...! و لذا مجموعه آثار ما سراسر در تعریف و تبیین دگرباره این مفاهیم بوده است تا واژه‌ها را بر قاعده صدق بنشانند. این ظلمت واژه‌هاست که مردگان را واژگون ساخته و همچون چهارپایان سرنگون نموده است. و در کشور ما تحت عنوان دین و اسلام و مذهب شیعه همه مظالم و تباہی‌ها و مفاسد رخ نمود و ملتی را به اسارت کشاند و کافر نمود. و لذا روح حاکم بر آثار ما هم تبیین و تعریف دگرباره دین و اسلام و تشیع است. و جز ما احدی مبادرت به چنین کار خطیری نکرده است. قدر کبیر این کار پس از سقوط ولایت فقیه آشکار می‌شود. آنگاه که خلاء دین و معنویت و انسانیت و اخلاق رخ نمود و خلاء تاریخ و تاریخیگری! و من همه عمرم را از کودکی تا به امروز به‌طور دریست و صد در صد بر این امر عظیم نهادم که خداوند مرا بخاطرش برگزیده است تا برپاکنده قیامت آخرالزمان باشم. و این خطرناک‌ترین و بنیادی‌ترین رسالت یک انسان در تاریخ جهان است.

۳۵۱- انقلاب ۵۷، یک انقلاب کلاسیک و کاملاً آرمانشهری بود از جنس آرمانشهر کمونیستی ولی در لباس اسلامی! ولی انقلاب ۱۴۰۱، یک انقلاب کاملاً عرفی و ضد ارزش و ضد آرمانشهری و فقط برای حصول یک زندگی معمولی از نوع آنچه که در اکثر کشورهای جهان مرسوم است، می‌باشد. یعنی آزادی انتخاب راه و روش زندگی شخصی مثل خوردن و خوابیدن و رقصیدن و تفریح کردن و رابطه داشتن و مشروب خوردن و امثالهم! و این یعنی بازگشت به عصر پهلوی! عجباً که در این انقلاب حاضر حتی یک شعار هم در باب آزادی بیان شنیده نمی‌شود. و این بدان معناست که نظام جمهوری اسلامی به چه مرتبه‌ای از خفقان و سرکوبگری و تباہی و ذلت و خواری رسیده است و مردم ایران را از حداقل نیازهای زندگی محروم ساخته است زیرا رهبران و گردانندگان این نظام از حقیرترین، احمق‌ترین، مفلس‌ترین و بخیل‌ترین و فاسدترین و لامذهب‌ترین و عقده‌ای‌ترین و مریض‌ترین و منحرف‌ترین افراد جامعه بوده‌اند که در رأس آن ملایان قرار دارند که برآستی جامع جمیع همه رذایل بشر هستند و من این را از روی تجربه و روابط خصوصی و بسیار نزدیک با بسیاری از آنان می‌گویم. ملایان رسمی همه مذاهب کمابیش این گونه هستند که دین را ابزار معیشت ساخته‌اند. و انقلاب ۱۴۰۱، یک انقلاب برآستی ضد ملا است و این برجسته‌ترین و برحق‌ترین شعار این انقلاب می‌باشد و از این رو من حامی آن هستم و با تمام وجودم از آن دفاع می‌کنم. زیرا هیچ کس چون من در قلمرو دین با ملایان مبارزه عقیدتی نکرده است. و جنگ با ملایان مصداق زمینی جنگ با لشکریان شیطان است. رساله شیطان‌شناسی من عین رساله آخوندشناسی است. و در تاریخ بشر هیچ گروهی همچون ملایان با آزادی عقیده و بیان دشمنی نداشته‌اند. اینان فقط بر جهل و خرافات مردم زندگی می‌کنند. در حقیقت مجموعه آثار ما به‌مثابه عقلانیت و مانیفست این انقلاب است که می‌تواند از نبرد بر علیه نفاق به کفر صادقانه و از آنجا به ایمان عارفانه نائل آید.

۳۵۲- فرهنگ و آداب و رسوم کهن هر قومی همان نماد و بستر امّیت آن قوم است یعنی زمینه نزول وحی و حکمت الهی و دین خداست. همان‌طور که رسول خاتم، وحی الهی را بر بستر فرهنگ اعراب جاهلی فرود آورد بدون آنکه ارکان این فرهنگ را منهدم سازد. و لذا کسی که فرهنگ کهن قومی را سرکوب می‌کند تا دین را مسلط سازد آنچه که رخ می‌دهد مذهب ضد مذهب یعنی نفاق است. یعنی آنچه که ملایان جمهوری اسلامی با مردم ایران کردند. نزول وحی الهی بر

فرهنگ امی هر قومی موجب می شود که دین خدا در هر قومی یک جلوه و شکوفائی مختص به خود را داشته باشد و بدین گونه است که دین خدا جهانی می شود.

۳۵۳- اکثریت احکام شرعی که در اعراب جاهلی با حضور رسول خاتم، پدید آمد انطباق وحی الهی با فرهنگ و آداب امی اعراب بوده است و لذا وحی الهی در هر قومی مستلزم شریعت ویژه آن قوم است که بواسطه علما و عرفا و اولیای حق تبیین می شود و تدریجاً در هر قومی هضم و جذب می گردد. ولی ملایان رسمی همان شریعت و فقه عربی را بر ایرانیان تحمیل کردند و حتی زبان ایرانیان را تخطئه نموده و زبان دین ایرانیان را هم عربی نمودند و این جهل و خیانت عظیمی بود که مرتکب شدند و مذهب عامه ایرانیان مذهب شرک و نفاق و خرافه بوده است و یک دین عاریه ای پدید آورده که با فطرت و امیت ایرانیان بیگانه است.

۳۵۴- علت العلل بیرونی اکثریت قریب به اتفاق طلاق ها در جامعه ما خانواده های زوجین هستند. و این یعنی آنکه طرفین و یا یکی از طرف زناشوئی نتوانسته از خلق قدیم نژادی خود دل بکند و بر خلق جدید زناشوئی وارد شود و در زناشوئی هم همچنان بر خلق و خود و حساب و کتاب های موروثی خود عمل می کند و لذا زندگی جدیدی واقع نمی شود و هر زناشوئی کارخانه نبرد بین دو نژاد می گردد.

۳۵۵- از حماقت آدمی همین بس که دوستش را دشمن می دارد و دشمنش را دوست! چرا که چاپلوسان را می پذیرد و منتقدین دلسوز را طرد می کند. و احمق ترین آدمیان در سودای قدرت هستند تا همه را چاپلوس خود سازند.

۳۵۶- در راستگو بودن ما و آثار ما بندرت کسی اعتراض دارد ولی می گویند که: این حقایق به چکاری می آید وقتی به کار زندگی کردن نمی آید! این استدلال بی تقوایان و بولهوسان و مردم پرستان و مریدان طاغوت (حکومت ها) است.

۳۵۷- می گویند: آثار و معارف شما دشمن زندگی مدرن و مدرنیته است پس به کار هیچ کس نمی آید! سخن ما این نیست که از این جهان جهنمی خارج شوید زیرا امکان ندارد الا به مرگ! بلکه سخن اینست که ارزش ها و وعده های این جهان جهنمی و دروغین را باور نکنید و به آن دل نبندید و با رعایت تقوا و خویشستن داری روزافزون در آن زندگی کنید و در دام هایش ساقط نشوید. تکنولوژی را با عقلانیت و اخلاق و تقوا به خدمت بگیرید و خود را بنده آن مکنید که هلاک می شوید و عقل و اراده تان نابود می شود. و البته که جز صاحبان روح ایمان و عقل و تقوا توان این تعامل درست با تکنولوژی را ندارند که تعدادشان بس اندک است و اکثراً در این جهان جهنمی مسخ و هلاکند.

۳۵۸- جهان طبیعت صورت بیرونی و بلکه درب ورود به هفت طبقه بهشت و جهنم است. آنکه عقل و ایمانی داشته باشد بر وجه بهشتی این جهان وارد می شود ولی کافران و احمقان همین بهشت را هم برای خود جهنم می کنند و نیز برای سائرین! یعنی آنانکه می خواهند از هر چیزی در این جهان یک حربه و فنی برای سلطه و ستم استفاده کنند و دیگران را تحقیر نموده و بنده خود سازند. یعنی آنانکه عمری جان می کنند و ثروت می اندوزند تا روزی به یک زندگی بهشتی برسند

ولی آنگاه که میرسند آن را جهنم خود می‌یابند. ثروت‌اندوزان برآستی احمقان روی زمین هستند که حتی لذت غریزی حیات جانوری را هم از دست می‌دهند و برای خوردن و خوابیدن و جماع کردن نیازمند یک گردان خدمتکار و مشاور و طبیب و تکنولوژی هستند و آنگاه در این جهنم از همه انتقام می‌گیرند.

۳۵۹- توکل به خدا یعنی اینکه در جبر و اختیار و توان و ناتوانی و علم و جهل خود در هر عمل و اقدامی، مقصد و غایت کار خود را به خداوند محول کنی و برای خودت برنامه ریزی نهائی نکنی. یعنی حقارت خود را به عظمت الهی محول کن. و انسان‌هایی که اهدافی والاتر دارند متوکل‌ترند زیرا در امر تقوا و جهاد خود بر روی خود حساب نمی‌کنند و خدا را حسابگر خود قرار می‌دهند. و نهایتاً اینکه کل حیات دنیای خود را به توکل به رحمت اخروی او قرار می‌دهند. پس توکل وادی تعالی و ابدیت است و رهائی از حقارت نفس و دنیا! توکل یعنی ایمان بر غیب! در عملی که تقوا نباشد توکل هم کلمه‌ای بی‌محتوا و دروغین است. توکل وادی انسان‌های خطرپذیر است که برای تعالی روح خود به‌سوی حق جهاد می‌کنند. در غیر این صورت توکل کردن عین قماربازی کافران است و ریسک احمقانه!

۳۶۰- اینکه انقلاب ۵۷ را ناحق بدانیم یک ناحقی بزرگتر است. مگر می‌شود که واقعه‌ای به این بزرگی دارای حقی نباشد. هیچ واقعه ناحقی وجود ندارد. و حق انقلاب ۵۷ برپائی قیامت اندیشه‌های آرمان‌شهری بود اعم از اسلامی یا مارکسیستی و غیره! این قیامت اندیشه‌هایی بود که برپائی حکومتی خاص را مجری آزادی و عدالت می‌دانستند. جامعه‌ای که اکثریتش جاهل و کافر و دروغگو و ظالم هستند چگونه می‌تواند دارای حکومتی برحق باشد. انسانی آزادیخواه‌تر و عادل‌تر و مؤمن‌تر و عالم‌تر از علی در تاریخ اسلام نبود که حکومتش به پنج سال نرسید که سقوط کرد زیرا اکثر مردم منافق و جاهل و وحشی بودند. انقلاب ۵۷ بر حق‌ترین واقعه در تاریخ اسلام و ایران است زیرا دجالیست جامعه را به عربکه قدرت رساند و قیامتش برپا شد که در انقلاب ۱۴۰۱ آشکار شده است. و برجسته‌ترین قیامت این انقلاب رسوائی اندیشه امام‌شاهی بود که در دجالی به‌نام خمینی آشکار و رسوا شد و برای همیشه از تاریخ رخت بربست.

۳۶۱- انسان یک مخلوق است و حیات زمینی‌اش آخرین کارگاه آفرینش اوست. پس انسان هیچ اختیاری در این آفریده شدن ندارد الا اینکه همه مراحل این آفرینش تحت نظر و شهادت خود اوست و آن را قضاوت می‌کند بر حق، یا ناحقیش! مؤمن کسی است که همه مراحل و مراتب این آفرینش خود به‌دست خداوند را تصدیق کرده و با آن همراه می‌شود و خدایش را یاری می‌دهد و کافر بر علیه آن قضاوت می‌کند و در آفرینش خود راه جهنم را برمی‌گزیند. بهشت و دوزخ دو قلمرو نهائی آفرینش انسان هستند به انتخاب خود او در قضاوت و نظر! پس انسان در همه مراحل آفرینش خود نیز نظارت و حق انتخاب دارد: «انسان را در آفرینش او شاهد قرار دادیم!» قرآن کریم- اینست که انسان حتی در ماهیت و کم و کیف آفرینش خود نیز مسئولیت دارد و این اصل و اساس مسئولیت اخروی و معاد است. انسان فقط در آفریده شدن یا نشدن خود انتخابی ندارد همان‌طور که عدم را هیچ اختیاری نیست: «به یاد آورید که نبودید و آفریده شدید!» قرآن کریم- ولی آفرینش و ذات وجود آنقدر کریم و عزیز و مقدس است که هیچ انسانی از آفریده شدنش پشیمان نیست و با چنگ و دندان حتی بدترین شرایط زندگیش را پاسداری می‌کند و میل به زندگی دارد و حتی میل به خودکشی هم به امید

رسیدن به حیات برتر و بهتر است و نه میل به نابودن! پس انسان در حقیقت فی‌ذاته درباره آفریده شدنش هم مسئول است و اراده به بودن در ذات عدم حضور دارد. در این معانی تا توانی بیندیش تا بر ذات خود آگاه و توانا باشی! این حقایق و معانی را هرگز در هیچ آثار دیگری نخواهی یافت. این قرآن فارسی است که بر قلبم نازل شده است نه ترجمه قرآن عربی! اینست که بسیاری از پیروان تشیع عربی از ما می‌پرسند این آیه که می‌گوئی در کدام سوره است. و من می‌گویم اگر درد دین دارید بروید و پیدایش کنید. و اگر ندارید بهتر است که عرب بمانید و از آنجا که اعراب حجاز هم همه آمریکائی و غربی شده‌اند شما هم مجبورید غربی شوید که شده‌اید و بلکه غرب‌پرست‌تر از آمریکا!

۳۶۲- آنهایی که نظام جمهوری اسلامی را نظامی سنت‌پرست و مخالف مدرنیته می‌نامند یا بسیار احمق و یا شدیداً حقه‌باز و دغلکارند! این نظام در تکنولوژی‌پرستی هزاران بار حریص‌تر از غرب است و از این بابت غرب را به وحشت انداخته است زیرا معتقد است که تمدن غربی هم مال این ملایان است همان‌طور که امثال علامه طباطبائی و مطهری اذعان کرده‌اند. نظام جمهوری اسلامی، نظامی است که فنای در تمدن غربی است ولی چون منافق است به این رسوائی دچار گشته است. این نظام کمترین تعلقی به دین و اسلام و مذهب امامیه ندارد و از آغاز هم نداشته است. و لذا امثال عبدالکریمی که معتقد است همه تضادهای جامعه ما در جمهوری اسلامی حاصل تقابل سنت و مدرنیته است نیز یک مزدور توجیه‌گر این نظام است مزدوری که برای ترس از گرسنه ماندن به چنین حقارت و خودفروشی رسیده است و آبرو فلسفه و هایدگر را هم برده است. او بی‌آبروترین سوپاپ اطمینان نظام است همچون آن دلقک فیلسوف دیوانه به نام فردید که زمانی شاه را تقدیس می‌کرد و زمانی هم خمینی را. و هر دو تحویلش نگرفتند زیرا می‌دیدند که مدعی اصلی خود اوست و دروغ می‌گوید. چون هم شاه می‌دانست که سایه خدا نیست و هم خمینی می‌دانست که خلیفه خدا نیست و بلکه یک شارلاتان است در سودای سلطنت!

۳۶۳- تا مردم ایران به این معرفت و باور نرسند که خمینی ظهور ابلیس یعنی دجال بود از این اسارت رهایی ندارند و با انقلاب ۱۴۰۱ به اسارت برتری می‌افتند! و آن کفر است که سلطان آن هم باز خود ابلیس است.

۳۶۴- آنانکه سیاهپوستان آفریقا را برای بردگی سوار کشتی‌ها می‌کردند برده داران اروپائی نبودند بلکه برده‌فروشان آفریقائی و رؤسای قبایل سیاه پوست بودند. برده‌داری و برده‌فروشی در ذات خود آفریقا بود که اروپائیان را وسوسه کرد تا به این تجارت وارد شوند. سیاهان خود به‌دست خود به اسارت کشیده شدند. همان‌طور که تفرقه و خصومت‌های کهن تاریخی بین اقوام سرخ پوست آمریکا بود که اروپائیان را به قاره آمریکا مسلط کرد و نسل سرخ پوست را برانداخت. همان‌طور که خیانت و خودفروشی برخی اقوام ایرانی بخصوص ترکان بود که اعراب را بر ایران حاکم ساخت. همان‌طور که خیانت یاران بابک خرم‌دین بود که این نهضت را نابود ساخت. همان‌طور که خیانت درونی دربار خوارزم بود که مغولان را به هجوم به ایران کشانید و کشور را تسلیمشان ساخت. همان‌طور که خیانت درونی انقلابیون الموت و مشروطه و جنگل و نهضت ملی شدن نفت و نهضت مجاهدین خلق بود که این قیام‌های آزادی بخش را از درون نابود ساخت و همان‌طور

که خیانت درونی گروه‌های انقلابی بود که خمینی را بر سرنوشت انقلاب ۵۷ مسلط نمود و... «تا نفوس مردم قومی از درون تغییر نکند خداوند هم سرنوشتشان را تغییر نمی‌دهد.» قرآن کریم-

۳۶۵- آنکه محک سنجش دین و ایمان را عبادات صوری می‌داند خود ابلیس است که با اتکاء بر شش هزار سال عبادتش آدم را تکفیر نمود و به جنگ با خدا برخاست. یعنی نخستین کافر تاریخ یک آخوند است!

۳۶۶- من صدیق آخرالزمانم و راستگوتر از من امروزه بر روی زمین کسی نیست جز امام زمان که او نیز با من و در من است و از قلب من برمی‌خیزد و قیامش را آغاز می‌کند.

۳۶۷- وزارت اطلاعات ولایت فقیه بارها برای به قتل رساندن من در درون و برون زندان اقدام کرد و تا امروز و همواره ناکام مانده است به طرز معجزه‌آسا! یکبار در سال ۱۳۸۳ عده‌ای قاچاقچی تبهکار از همشهریان ما که از بستگان دور ما هم بودند را با سلاح سرد و گرم برای کشتن من فرستاد. من می‌دیدم که با دشنه به من ضربه می‌زدند و هیچکدامش بر من اصابت نمی‌کرد در حالی که با دشنام و خشم جنون‌آسا دشنه را بر من فرود می‌آوردند. من پنداشتم که قصدشان تهدید من است. به هر حال با هجوم همسایه‌ها آنها گریختند. چند شب بعد در رویائی دیدم که آمده‌اند مرا به قتل برسانند و همان صحنه را در خواب دیدم که من دو نفر شده بودم که آنها ضربه‌های دشنه را بر فرد دیگری که چون سایه من بود فرود می‌آوردند. آنها پنداشتند که مرا کشتند و فرار کردند. بعدها شنیدم که آن آدمکشان گفته بودند که فلانی (من) یک جادوگر است زیرا ما او را کشتیم ولی او حتی یک زخم هم برنداشت. همه این افرادی که برای قتل من آمده بودند از اعضای یک خانواده بودند که خواهرشان از ظلم خانواده به من پناه آورده بود و این زن سال‌ها توسط پدر و برادرانش مورد تجاوز و تعرض جنسی قرار می‌گرفت. و این چهار نفر همه از اشرار معروف سنگسر بودند که در خدمت وزارت اطلاعات کار می‌کردند. اینها پس از حمله به من توسط همسایگان دستگیر شده و تحویل پاسگاه محل شدند ولی همه‌شان آزاد شدند بدون هیچ محاکمه و جزائی!

۳۶۸- وزارت اطلاعات ولایت فقیه برآستی که لشکریان گمنام و جنایتکار ابلیس ولی فقیه بودند که فقط بر علیه مردم ایران مشغول انواع جنایت بوده‌اند و در تاریخ جهان چنین وزارت اطلاعاتی سابقه نداشته است. و اکثر اعضای این وزارت خانه از تبهکاران و اراذل و اوباش و زناکاران و دزدان حرفه‌ای و زناکاران با محارم بودند که از نجس‌ترین موجودات در کشور محسوب می‌شدند. هر کس که گذارش به وزارت اطلاعات افتاده گواهی می‌دهد که اعضای آن همه از تبهکاران و اوباش هستند و رهبرشان ولی فقیه است که خود ابلیس است که تنها دشمن انسان در جهان است. خود من در این وزارت خانه حدود صد ساعت بازجوئی شدم و در همه حال احساس می‌کردم که بواسطه شیاطین بازجوئی می‌شوم. فهم جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات و ولی فقیه آن جز در فهم ابلیس ممکن نمی‌شود و هر فهم دیگری ناقص و فریبنده است.

۳۶۹- ظلم و جرم و جنایات جمهوری اسلامی در حق بنده به تنهایی به مثابه جامع همه مظالم و جنایاتی است که در حق این ملت مرتکب شده است. از این رو هیچ کس چون من همه ابعاد و اعماق جرم و پلیدی های این نظام ابلیسی را تا اعماق جاننش تجربه و فهم نکرده است. گاه با خود می اندیشم که با این همه تنهایی و بی کسی و دشمنان دوست نما در اطرافم و با این تن رنجور که سال به سال رنجورتر و زمین گیرتر می شود و نزدیک ترین کسانم شقی ترین شکنجه گران من هستند این اندازه صبر و مقاومت و قدرت من از کجا می آید و چرا تاکنون هزار بار کافر نشده ام. پس این من نیستم خود اوست که در من و بر جای من از من حفاظت می کند. بقول مولوی: من من نیم و اگر دمی من منمی این عالم را چو ذره برهم زنی. گر این منمی که دل زمن بر کندست خود را چو درخت از زمین برکنمی!

۳۷۰- امروزه من ضعیف ترین و قوی ترین انسان روی زمینم! صبورترین و بی تاب ترین، فقیرترین و غنی ترین، کافرترین و مؤمن ترین، رنجورترین و سالم ترین، عاشق ترین و بیزارترین، بخشنده ترین و منتقم ترین، عزیزترین و حقیرترین، مرده ترین و زنده ترین و موجودترین و معدوم ترین انسان روی زمینم! من بود نبودم! من مظهر کلمة ال لاه هستم!

۳۷۱- و خداوند حدود بیست سال است که مرا در روستائی در حومه نیشابور اقامت بخشیده که به اسوه رذالت و شرارت و جهل و جنون شهرت دارد و اکثر مردمش از سادات هستند و حقوق سیدی از ولی فقیه دریافت می کنند و همواره در هر اعتراضی اراذل این روستا را برای سرکوب مردم به شهرهای دیگر اعزام می کنند. مردم این روستا در شقاوت و نفاق و جنایت و توحش نمونه کاملی از اعراب جاهلی هستند. پس من در پلیدترین حکومت روی زمین و در پلیدترین روستای این مملکت اقامت دارم که اکثر مردمش بسیجی و پاسدار و مأمورین امنیتی هستند از مرد و زنش! و من در محاصره شبانه روزی این جماعت زندگی کرده ام که لحظه به لحظه زندگی مرا گزارش می دهند.

۳۷۲- یکی از ویژگی های نظری علمای اهل سنت درباره خلافت و ولایت اینست که هر حاکم و سلطان هر چند جبار و ظالم را هم ولی امر خدا و خلیفه رسول می دانند و اطاعت از او را عین اطاعت از خدا و رسول می خوانند و طبق همین قاعده قیام امام حسین را عین خروج از دین نامیدند و قتلش را واجب نمودند. طبق همین نظر است که همه خلفای راشدین و اموی و عباسی را هم تقدیس می کنند. حمایت آنها از علی^(ع) هم فقط بخاطر مقام حکومتی اوست و لا غیر! و به همین دلیل سائر امامان را حداکثر در حد علمای باتقوا به حساب می آورند که آن هم بیشتر از روی تظاهر است و نه ایمان! و گرنه امامان اربعه اهل سنت که اکثرشان از شاگردان امامان شیعه بودند را بر امامان شیعه ترجیح نمی دادند. نفاق این علمای سنی درباره امامان شیعه آنقدر واضح است که وقتی سخن از آل محمد و صلوات بر آنهاست هرگز نمی گویند که این آل محمد کیستند که در هر نمازی بر آنها سلام و صلوات می فرستند. این نفاق و سکوت منافقانه اهل سنت را تاکنون احدی از علمای ایشان پاسخ نگفته است. اندیشه امام شاهی در شیعه صفوی و اندیشه خلیفه شاهی در اهل سنت دارای ماهیتی واحد است و آن پرستش قدرت مادی و حکومت سیاسی است و این دو شرک عظیم عامه مسلمین در تاریخ است. شیعه، امام را شاه می خواهند و سنی هم هر شاهی را خلیفه خدا یا رسول می نامند. در میان علمای اهل سنت جز شیخ اکبر ابن عربی بر این تناقض و نفاق عظیم فائق نیامده است و بالاخره تکلیف آل محمد را روشن کرده و آنها را همان

دوازده امام و اولیای ایشان می خواند. بدین ترتیب ابن عربی را بایستی نخستین سنی امامیه یا نخستین شیعه اهل سنت نامید که نفاق این دو مذهب را از میان برداشته است که سلام و صلوات خدا بر او باد!

۳۷۳- در حقیقت به طور خلاصه باید گفت که عامه شیعیان، امام را شاه می خواهند و اهل سنت هم هر شاهی را امام یا خلیفه می نامند یعنی با صدای بلند می گویند که: حق با کسی است که بر عریکه قدرت سیاسی است! این هر دو مذهب پیرو مکتب اصالت قدرت سیاسی هستند و اینست راز دشمنی آنها با آزادی و عدالت و حاکمیت مردم یعنی دشمنی با دموکراسی! یعنی هر که زور دارد حق دارد و حق با زور است!

۳۷۴- عیب و ایراد این اندیشه اراده به قدرت سیاسی و امام شاهی یا خلیفه شاهی در موضوع قدرت پرستی نیست بلکه در این معناست که قدرتی جز قدرت سیاسی و زور و سلاح و ثروت نمی شناسد. یعنی قدرت معنوی و روحانی مردان خدا را نمی شناسد. چنین نظری خداوند را هم یک شاه قلدر می داند. لذا این هر دو نظر به لحاظ باطنی عین کفر است و دنیاپرستی!

۳۷۵- فرق مؤمن از کافر اینست که قدرت روح و دل و اعتقاد و معرفت را بسیار برتر از قدرت تن و پول و سلاح و زور می داند و همواره در جناح نخست می ایستد و فریب قدرت های مادی و نظامی را نمی خورد و زرق و برق دنیا چشم دلش را کور نمی کند.

۳۷۶- نخستین حکومت های خودمختار و دموکراتیک در تاریخ جهان در قرون پنجم و ششم بواسطه گروه هایی از علویان در شمال آفریقا و یمن و بحرین و جنوب و غرب ایران و مناطقی از شمال برقرار شد که در سفرنامه ناصر خسرو به تفصیل آمده که آدمی را شگفت زده می سازد از نوعی سوسیال دموکراسی دینی و برابری اقتصادی و حقوقی زن و مرد و ارباب و رعیت و عالم و عامی که در این جزایر کوچک بوقوع پیوست که دائماً بواسطه خلفای عباسی و مزدوران ترکشان قتل عام می شد. پس از آن شاهد پیدایش انقلابات دموکراتیک در اروپا هستیم که با انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد و نبرد بر علیه سلطنت حدود صد سال به طول انجامید و بارها سلطنت بازگشت و جمهوری را قتل عام کرد و بالاخره جمهوری فرانسه در اواخر قرن نوزدهم برقرار شد. و در همه مراحل این شاهان در اتحاد با کلیسا به قتل عام جمهوری خواهان پرداختند و لذا بساط حکومت دربار و کلیسا برای همیشه از فرانسه رخت برپست و لذا جمهوری فرانسه یک جمهوری لائیک و ضد مذهب است تا دیگر هرگز حاکمیت کلیسا بازنگردد. مبارزه برای آزادی و عدالت و حکومت مردم بر مردم دارای تاریخی خونبار است از عصر مانی و مزدک تا به امروز! و ایرانیان و علویان پیشگامان این مبارزه تاریخی بوده اند. در کل تاریخ شاه و ملا در اتحادی ذاتی بر علیه مردمان بوده اند تا اینکه در نظام ولایت فقیه در ایران، ملا تبدیل به شاه شد و خونخوارترین نوع استبداد و ستم را به عرصه ظهور رساند و در تاریخ به لعنت ابدی پیوست همچون لعنت ابلیس!

۳۷۷- انسان مستبد و زورگو و ظالم موجودی دشمن ارزش های انسانی است همچون ابلیس! دشمن عزت و آسایش و رشد و معنویت و آزادی و استقلال شخصیتی آحاد مردم است. اگر ماهیت این استبداد حکومتی را از نزدیک درک و

احساس نمی کنید کافیسست ماهیت پدر و مادر مستبدی را در قبال فرزندانشان مدنظر قرار دهید که تا چه حدی دشمن آزادی عقیده و انتخاب فرزند خویشند و ظالم ترین فرزندشان عزیزترین فرزندانشان است و اگر فرزند مؤمن و با عزتی داشته باشند متحداً او را لگدمال می کنند. و من مبارزه ام را بر علیه استبداد و ابلیسیت درون خانواده ها آغاز کردم تا به استبداد حکومتی رسیدم. شاه و ملا درست همچون پدر و مادر مستبد هستند و جنگ درون خانواده بین زن و شوهر هم نبرد بر سر تصرف و مالکیت فرزندان است. نبرد بر علیه استبداد والدین خود سرآغاز و بنیاد نبرد بر علیه استبداد حکومتی و خود ابلیس نفس خویشتن است. دموکراسی حتی در حالت صوری آن در جهان معلول نبرد بر علیه استبداد والدین در خانواده است. و باید دانست که استبداد مادران کمتر از پدران نیست که لطیف تر و ابلیسی تر است مثل فرق استبداد شاه و ملا! فرزندخوری ریشه مردم خوری است. خمینی را بنگر که فرزند بزرگش مصطفی را بدلیل تمایلش به دکتر شریعتی سر به نیست کرد و برایش مجلس تحریم هم نگرفت. و فرزند کوچکش احمد را سال ها در خانه حبس کرد تا به گروه های دیگر تمایل نیابد زیرا موافق مجاهدین بود. این سیره همه شیاطین انسی است که چون خمینی علناً می گوید: هر که مخالف نظر ما حرفی بزند مقتول است!! خود ابلیس هم نمی تواند اینگونه قهار سخن بگوید مگر اینکه در لباس ملا رخ نماید.

۳۷۸- در سال ۱۳۸۸ یعنی همان سال کودتای انتخاباتی و کشتار مردمی که هنوز حامی نظام بودند یک روحانی که مسئول روابط عمومی سازمان تبلیغات اسلامی بود به دیدار ما در روستای بار آمد تا از ما جواز انتشار مجموعه آثارمان را بصورت لوح فشرده کسب کند و چنین شد. در آن دیدار بمن گفت که محل اقامتم را که منزل یکی از دوستان بود برای پذیرائی از رهبر انقلاب مهیا کنم زیرا ایشان قصد دارد اولین لوح فشرده آثارم را به ایشان بدهد و یقیناً ایشان بزودی برای دست بوسی به دیدارم می آیند. من به این روحانی گفتم: اشتباه می کنی نه تنها چنین نمی شود که باید در انتظار اقدام معکوس باشم! او هم گفت حاضرم با شما شرط ببندم! به هر حال ایشان رفت و حدود دو هزار و پانصد لوح فشرده از مجموعه آثارم را در میان روحانیون و بخصوص مدرسین حوزه های علمیه و علما و مراجع پخش کرد و چند ماه بطول نکشید که ایشان را به دادگاه ویژه روحانیت احضار کردند و از ایشان خواسته شد تا از من و معارف من اظهار تبری و توبه کند. و مرا هم از منزلم ربودند که در سلول انفرادی دچار خونریزی داخلی شدم و در وزارت اطلاعات بمن گفتند که: این پرونده از دفتر مقام رهبری بما محول شده است و شاکی شما شخص رهبر هستند...!! به هر حال آن روحانی پس از آن واقعه مطلقاً با من قطع رابطه کرد ولی نمی دانم که آیا اظهار برائت نمود یا نه! به هر حال آن روحانی با آن واقعه برای اولین بار با حقیقت وجودی رهبر روبرو شد و این اجر تلاش او در انتشار این آثار بود. این روحانی یک فرد بغایت باهوش و مطلع از معارف عرفانی بود و حافظه ای شگرف داشت و کلیه آثار ابن عربی و ملاصدرا و روایات شیعه را از بر بود و بمن می گفت: «من نود و نه درصد از معارف شما را تصدیق می کنم به استثنای نظریات شما درباره خمینی را!» زیرا من به او گفته بودم و در وبلاگم نوشته بود که: خمینی نه فقیه است و نه عارف! زیرا اگر فقیه بود دستور قتل عام هزاران زندانی سیاسی را نمی داد و اگر عارف بود برای دعوت گورباچف ملحد به اسلام، وی را دعوت به مطالعه آثار ابن عربی نمی کرد که حتی علمای بزرگ جهان اسلام هم سخنش را فهم نمی کنند. خمینی یک گنده گوی لاف زن و دروغگو و تهی مغز بود و به غایت بیرحم و کافر دل! فکر می کنم امروز این نظر من درباره خمینی بالاخره به گوش دل آن روحانی رفته باشد که نامش

رسول ملکیان بود. که خدا حفظش فرماید که تنها روحانی مؤمن و صادقی بود که دیدم! این روحانی همچنین در نزد من اقرار کرد که: «شما ابن عربی آخرالزمان عالم شیعه هستید با این تفاوت که آثار ابن عربی فقط برای خواص و انگشت شماری از علما در تاریخ بوده است ولی آثار شما را همه مردم می‌فهمند... آثار شما تنها راه نجات روحانیت شیعه از نابودی و حذف از تاریخ است و حق است که همه علمای شیعه برای قدردانی از شما به حضورتان بیایند... ما خوانده‌ایم که قرآن نور است ولی من این نور را در آثار شما یافتم که عین قرآن فارسی است... شما قرآن را زنده کرده‌اید و جاودانه بودنش را نشان داده‌اید و اینکه همواره در حال نزول است و...» هوش و فهم این آخوند مطلقاً آخوندی و حوزوی نبود و امیدوارم خودش این لباس را از خود خلع کرده باشد تا جان و روحش آزاد شود تا از انتقام انقلاب ۱۴۰۱ مصون بماند. او این مأموریت را داشت که آثار ما را به روحانیت شیعه برساند که رسانید و حجت را بر آنان تمام کرد.

۳۷۹- در سال ۱۳۸۵ که برای حدود دو سال مقیم شه میرزاد بودم و از آنجا انتشار مجموعه آثارم را آغاز کردم روزی یک طلبه جوان به همراه چند تن از معتادان ترک اعتیاد کرده به دیدارم آمدند. این طلبه عبا و عمامه‌اش را از تنش بیرون آورد و پیش روی من نهاد و گفت: «من تا به امروز یک روحانی قلبی بودم که با نور آثار شما به ایمان رسیدم حال اگر شما اجازه دهید این لباس را بر تن کنم و یا برای همیشه آن را دور بیندازم. این آقایان هم با مطالعه مقاله‌ای از شما درباره اعتیاد، موفق به ترک اعتیاد شدند آن‌هم به طرز عجیزه‌آسا...» و سپس یکی از آن آقایانی که ترک اعتیاد کرده بود با حالتی ذوق‌زده و گریان گفت: «قلم شما نور است و آنکه با نیاز آثارتان را بخواند شفاعت می‌شود. ما با خواندن همین یک مقاله شفاعت شدیم و به‌ناگاه از ابتلای به مخدرات پاک شدیم...» اندکی بعد شنیدم که این روحانی به جرم انتشار آثار ما دستگیر و زندانی شد. و آنچه که ملایان حکومتی و شخص رهبر را به هراس افکند و دستور دستگیری و قتل ما را داد همین بود که ملایان در حال بیداری و خروج از اسلام فقهاتی هستند.

۳۸۰- یکی از برکات سانسور و خفقان فکری و فقدان آزادی عقیده سیاسی اینست که اهل قلم مجبور می‌شود تا به اعماق واقعیت‌های جاری نقب زده و ذات معانی را بشکافد و پلیدی و ناحقی معنوی و دینی و عقیدتی حاکمان را برملا سازد. و این یکی از ویژگی‌های آثار ماست بخصوص در موضوعاتی که به حاکمیت مربوط می‌شود. ما در این چهل سال اقامت و مبارزه با فساد و کفر و شقاوت حاکمیت در داخل کشور به روش ابراهیم خلیل در شکستن بت‌ها عمل کرده‌ایم. تا سال‌ها مفساد و کفر نظام را با محک کلام و ادعاهای دینی و عرفانی بت اعظم نظام یعنی خمینی برملا می‌کردیم مثل آن بیانیه «کارنامه سی ساله انقلاب اسلامی»! و تدریجاً به خود بت اعظم یعنی خمینی پرداختیم که از رساله خمینی‌شناسی در سال ۸۹ آغاز گردید که منجر به دستگیری و حکم قتل ما در زندان گردید. در حقیقت ما سال‌ها بت‌های فرعی را درهم شکستیم و آن را به گردن بت اعظم انداختیم و عاقبت بت اعظم را در هم شکستیم. این سنت مبارزه با فساد و کفر و بت‌پرستی در شرایط استبداد و خفقان است. این نوع مبارزه با ظرفیت ادراک عامه مردمان که حامی بت اعظم بوده‌اند نیز مناسبت دارد که مبارزه‌ای تدریجی و گام به گام است.

۳۸۱- بقول رسول خاتم(ص)، اکثر ساکنان دوزخ زن هستند و اکثر زنان هم دوزخی هستند! چرا؟ زیرا اکثر زنان به بزرگترین نعمت و لطف و موهبت الهی نسبت به خودشان خیانت و مکر و ستم می کنند یعنی عشق مرد به زن!

۳۸۲- همواره بخشی از وجود تو و جنبه ای از فکر و احساس و نفس تو به تو خیانت می کند و عضوی از خانواده و دوستان و شرکای تو به تو خیانت می کند که بروز بیرونی همان جنبه از وجود خود توست: خیانت نمی کنی الا به خودتان! قرآن کریم- «و خداوند پاکی و ناپاکی و نیکی و بدی را در شما نهاد و بدینوسیله شما را می آزماید» قرآن کریم-

۳۸۳- اگر قرآن کتاب وجود انسانی بنام محمد رسول الله است کتاب وجود و وجدان هر انسانی است که رحمت را بر شقاوت و نیکی را بر بدی و پاکی را بر ناپاکی ترجیح می دهد. و محمد، ظهور نفس واحده و رحمانی انسان و انسانیت است و لذا او را انسان کامل الهی و اسوه حسنه و رحمتی بر جهانیان نامیده است خدایش! و لذا وقتی قرآن را کشف کردم گویی که وجدان خودم را کشف کرده ام. وقتی که محمد را شناختم گویی که ذات الهی خودم را شناخته ام. «رسول خدا در شماست و اینست که شما را از ناپاکی مصون می دارد...» قرآن- در حقیقت هر مؤمن مسلمانی حامل دو تا محمد است در درون و برون از خویش: محمد رسول خاتم که مقیم قلب مؤمن است و محمد بن حسن عسگری که در بیرون زیست می کند. و آنکه این درون و برون محمدی مؤمن را به هم میرساند علی^(ع) است. و در حقیقت آنکه دلش خانه محمد است خود از علیین دوران است. و انسان کامل الهی در آخرالزمان یک انسان چهارده معصومی است یعنی با همه چهارده معصوم در جانش محشور و همزیست است که او را در همه امور یاری می دهند.

۳۸۴- من در خاندان و فامیل و روستائی بدنیا آمدم و تا حدود بیست سالگی ام را در میانشان گذراندم که از هر حیث اسوه توحش و کفر و شقاوت و پلیدی و حرامی بود. جز مادر و مادر بزرگ مادری ام که از مؤمنان حقیقی بودند که در تمام عمر مورد نفرت و انتقام قوم قرار داشتند مابقی در ظلم و کفر بی نظیر بودند و از هر ناپاکی و حرام خواری دریغ نداشتند و تعدادی از آنها ساواکی و خبرچین ساواک و چند نفرشان رسماً شکنجه گر ساواک بودند که از همان نوجوانی برای من در ساواک پرونده سازی کردند و دائماً مرا از طریق مادرم تهدید می کردند که: به پسرت بگو که تو را مثل فلانی (شاهرخ هدایتی - از اعضای فدائیان خلق) می کشیم! که شاهرخ هدایتی نیز همشهری و همسایه ما بود که اکثر فامیلش بهائی بودند و عاقبت در شکنجه گاه ساواک به دست پسر خاله بهائی اش پرویز ثابتی رهبر عملیاتی ساواک کشته شد. آنهایی که امروزه در قبال جمهوری اسلامی به تطهیر رژیم پهلوی پرداخته اند یادشان رفته که بقایای ساواک و تیمسار فردوست بود که سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی را بنیاد نهاد. و یادشان رفته که رهبر حقیقی انقلاب ۵۷ شخص شاه و ساواکش بود تحت مدیریت موساد. و یادشان رفته که در حاکمیت پهلوی، مردم حتی در پستوی خانه شان جرأت نداشته کلامی در انتقاد رژیم بر زبان آورند و خفقان ساواک تا اعماق خانواده ها رسوخ کرده بود و هزاران جوان فقط بخاطر خواندن کتاب شکنجه و زندانی و اعدام شدند. آنهایی که امروزه به تطهیر پهلوی پرداخته اند یا دیوانه شده اند و یا خائن به ملت هستند و یا در عشق استبداد کهن می سوزند و خود مستبدانی ریز و درشت هستند.

۳۸۵- انقلاب ۵۷ دارای دو حق عظیم و تاریخی است یکی انقراض سلطنت و استبداد شاهی و دیگر نابودی اندیشه امام- شاهی در تشیع! که این هر دو به مثابه دو روی سکه استبدادپرستی تاریخی ایرانیان است.

۳۸۶- زنی که ولایت مردی را که دوستش دارد و دلش در گرو اوست نمی پذیرد (یعنی همسرش را) زنی فاقد عفت و عصمت و وفا و اخلاق انسانی است که حتی منافع دنیوی خود را هم تشخیص نمی دهد زیرا پذیرش ولایت مرد در امور دنیا به معنای سپردن مسئولیت های دنیوی خود به اوست تا به مسئولیت های عاطفی و مادری و معنوی خود پردازد. این طبع بردگی زن مدرن است که در جنون مردواری می سوزد و تنها نشئه و لذتش در زندگی دلبری و بازی با انواع مردان در خیابان است. این تنها سهم زن مدرن از برابری است و به قول سیمون دوبوار بزرگترین زن متفکر قرن بیستم جهان، آزادی برای زن مدرن هدیه ای جز روسپی گری مفتخرانه و اشرافی نداشته است که مشتری هایش را خودش انتخاب می کند و به جای پول، هدیه می گیرد!! این عاقبت عورت سالاری زن است که از آزادی نصیبش شده است. شریعت اسلامی (و نه آخوندی) تنها راه آزادی و رستگاری و عزت زن است.

۳۸۷- همه انسان ها بالاخره ایمان می آورند عده ای در بهشت و عده ای در دوزخ عذاب ها در همین دنیا!

۳۸۸- فقط قرآن نیست که متقین را هدایت به بهشت خدا می کند و کافران را به سوی دوزخ واژگون می سازد بلکه مطالعه هر کتابی هم همین گونه عمل می کند یعنی چنین را چنین تر و چنان را چنان تر می سازد. و در عصر سواد و ارتباطات جهانی سرعت و شدت این هدایت و ضلالت هزار چندان است و انسان ها در همان آغاز جوانی به غایت می رسند. عصر مدرنیته که عصر تکنولوژیسم است عصر شتاب است و این شتاب در روح آدمی نیز جریان دارد. و این ذاتی آخرالزمان است.

۳۸۹- آنچه در هر کتابی برای اهل ایمان، عبرت است برای کافران اسوه و حجت است. کم نیستند که از شخصیت فرعون در قرآن لذت می برند و از او پیروی می کنند. به طور مثال در رمان مشهور «جان شیفته» بسیاری از کافردلان آن زن قهرمان قصه را اسوه و الگوی خود قرار می دهند که در جهت آزادی خود تبدیل به یک روسپی می شود. در حالی که متقین از این زن، عبرت می گیرند. هر کتاب یا فیلم و اثر فلسفی و دینی همین گونه است. چرا که به قول قرآن کریم: آنچه که در نظر مؤمنان خیر و پاکی است در نظر کافران شر و بدبختی است و بالعکس! پس وجدان مؤمن و کافر دقیقاً ضد یکدیگر است و این تضاد دو انسانی است که یکی در دلش خداست و دیگر شیطان!

۳۹۰- حرام زادگی فقط این نیست که زنی از نامحرمی باردار شود بلکه اگر در آغوش شوهرش در دل با کس دیگری باشد نیز این فرزند حرام زاده است. و قلوب زنان کافر دل از آنجا که قلمرو القای شیطان است همواره در خطر چنین فعل حرامی است. اینست که در عصر جدید شاهد پیدایش نسلی براستی حرام زاده هستیم که خصم والدین خویشند.

۳۹۱- سال ۱۳۶۷ یعنی سال قتل عام زندانیان سیاسی به دستور خمینی دجال بود اخبار این جنایت عظیم سال‌ها به طول کشید که بصورت شایعات در میان مردم منتشر شد. ولی از آنجا که دو تن از آن اعدام‌شدگان از آشنایان و بستگان ما بودند که دو تا دختر جوان بودند من بزودی متوجه شدم که چه جنایت بزرگی رخ داده است که همه این زندانیان قبلاً محاکمه شده و دوره محکومیت را سپری می‌کردند و دخترعمه من آخرین ایام زندانش را می‌گذراند و خانواده‌اش در انتظار آزادیش بودند که اعدام شد. در آن روزها من شبانه روز با خود و خدای خود می‌گفتم که: پروردگارا چرا مرا شاهد این همه جنایات قرار داده‌ای که هیچ کاری از من ساخته نیست. با اینکه به هیچ گروه و ایدئولوژی رایج تعلقی نداشتم و منتقد نظری اکثر این گروه‌های انقلابی بودم ولی از آزادی عقیده و بیان آنها حمایت می‌کردم و از این نظر ولایت فقیه را نظامی ستمگر می‌دانستم و لذا هرگز با این نظام کار نکردم و هر کاری در متن این نظام را جنایت می‌دانستم. ولی این نظام شرایطی مهیا کرده بود که هر فردی با این نظام نیست از گرسنگی بمیرد و یا کشور را ترک کند. و چهل سال تمام چنین شرایط روزافزونی را بر من تحمیل کردند تا آن حد که در دورانی که در زندان می‌گذراندم به مراتب احساس آزادی و امنیت بیشتری داشتم و اصلاً دلم نمی‌خواست که آزاد شوم. شاید باورتان نشود که خوش‌ترین و در عین حال تلخ‌ترین تجربه زندگیم را در زندان‌های ولایت فقیه گذراندم با همه فشارها و تهدیدهایی که در زندان مرا تهدید می‌کرد که لااقل علنی و آشکار بود. شاید یکی از علل احساس خوبی که در زندان داشتم این بود که لااقل با بخشی از رنج‌های مبارزین آزادی شریک شده بودم. همان‌طور که در بیرون از زندان هم همیشه با زندانیان سیاسی سابق دوستی و همدردی داشتم و کمکشان می‌کردم و برخی از آنها را کمک کردم تا کشور را ترک کنند و وزارت اطلاعات بر این فعالیت‌های من آگاه بود و حتی در دفاع از حقوق بهائیان هم فعالیت می‌کردم علیرغم اینکه به خون من تشنه بودند. به هر حال پس از چهل سال مبارزه برای دفاع از حقوق افراد و گروه‌های مردم در مقابل ستم ولایت فقیه به این نتیجه رسیدم که برآستی این عین عدالت است یعنی این حکومت از ذلت این مردم برخاسته است و این مردم مستحق چنین حکومتی قهار و جبارند. نهایتاً عمری مبارزه مرا به خدا و عدلش رساند و به قول ابراهیم خلیل دیدم که: جز خدا همه دشمن من هستند! و عجب که شقی‌ترین دشمنان من کسانی بودند که بارها آنها را از هلاکت نجات داده بودم که عاقبت خود را به وزارت اطلاعات فروختند و بر علیه من هر خیانتی که توانستند کردند.

۳۹۲- اراده خداوند بر این قرار گرفت که دو سالی را هم در برخی دستگاه‌های جمهوری اسلامی کار کردم از صدا و سیما تا مؤسسه پژوهش‌های استراتژیک وزارت خارجه و وزارت صنایع و وزارت بهداشت و درمان! و من از نزدیک دیدم که همه افرادی که در مناصب مدیریت قرار گرفته بودند کمترین باور و ایمان دینی نداشتند و بسیاری از آنها منافقان فاسق و دزد و بی‌ناموس بودند که برای امیال خود دست به هر جنایتی می‌زدند. در سال ۱۳۶۴ به قصد نجات جان گروهی از انشعابیون از مجاهدین به آلمان رفتم و با مرکزیت سازمان تماس گرفتم و دو شبانه روز با رئیس دفتر رجوی مذاکره کردم و دیدم که جرم و جنون و جنایت حاکم بر این سازمان هیچ کمتر از ولایت فقیه نیست. مدتی هم سر از تشکیلات مافیائی فرقه‌های درویشی درآوردم و با سرانش دوستی کردم و فاجعه‌ای هولناک‌تر را در این فرقه‌ها دیدم که رهبرانش چه شیاطینی هستند. در جستجوی حقیقت همواره خود را به آب و آتش زده‌ام و لذا خداوند مرا مستحق هدایت عرفانی و

متافیزیکی خود قرار داد زیرا هیچ حقیقتی در میان مردم و مذاهب و مکاتب نیافتیم و زمانی که دل از کل این دنیا کندم و به دازگاره نقل مکان کردم و با صدای بلند گفتم: خدایا مرا دریاب و گرنه خود دریابم! و لذا به محض ورود به دازگاره به محض اینکه کلبه‌ام را فرش کردم و نمد را بر کف زمین پهن کردم و رویش دراز کشیدم و گفتم: آخ ای وای! انفجاری در آسمان پدید آمد که فکر کردم بمب اتمی در آن منطقه منفجر شده است. ولی این صیحه آسمانی و گشایش درب آسمان و نزول روح القدس بود و دیدار با امام زمان در همان شب یعنی براستی که خدا مرا «در» یافت و دربش را به رویم گشود! پس آنهایی که با مطالعه چند اثر از من یا هر اثر عرفانی یک شبه احساس می‌کنند که عارف شده‌اند دچار توهم و مالیخولیائی خطرناکند. کسی مستحق حقیقت است که حقیقت را عزیزتر از جانش قرار دهد. و من همواره برای حصول حقیقت جانم را به طور جدی در مهلکه قرار داده‌ام که برخی از آن مخاطرات عین جنون تلقی می‌شود. فکر نمی‌کنم امروزه بر روی زمین برای حقیقت کسی چون من خطر کرده و تمامیت زندگیش را وقف این راه کرده باشد.

۳۹۳- همه مراحل حصول و وصول حقیقت خطرناکند و جز خطرپذیران متوکل و عاشق حق بر این وادی ورود نمی‌کنند که از همه چیز خود دست کشیده و دل کنده‌اند. و از جمله حقی که در وصول هر حقیقتی حاصل می‌آید همانا حصول حق همه آن چیزهایی است که از آن دست و دل شسته‌ای! در حقیقت همه مخاطرات وادی حق جوئی و حق پرستی امتحانات الهی در ادراک محقق هستند تا جز مخلصین و عشاق حق بر آن وارد نشوند. به یک لحاظ همه این خطرها، توهمی و تصویری در ذهن بشرند و حقیقت ندارند. حقیقت اینست که وادی حقیقت سراسر رحمت و کرامت و عزت و نعمت و لطف و برکت است. و بهشت اجر حق پرستی است و نه هدفش! کسی که به قصد بهشت روی به حق می‌کند سر از جهنم درمی‌آورد زیرا خودپرست است و خودپرست را با حقیقت کاری نیست. اینست که بهشت پرستی در دین منجر به شرک و نفاق می‌شود که اشد کفر است.

۳۹۴- خطرات وادی حقیقت، پالایشگاه‌های نیات و اندیشه بشرند تا مستحقش به حق برسد و نه هر بازیگر خودپرستی! این مخاطرات به مثابه پرده‌های بکارت و عصمت حق هستند تا فاسقان و بی‌ناموسان وارد نشوند.

۳۹۵- بدترین خطا و گناه و ستم اینست که آدمی هیچ خطا و گناه و ستمی در خودش سراغ نداشته باشد. و این صفت خود ابلیس است و ابلیسیت نفس! آیا شما از این جماعت نیستید؟ آیا براستی چند درصد مردم امروزه از این جماعت هستند؟ اینست که جهان را فساد و ظلم و رذالت فراگرفته و قلمرو حکومت شیطان شده است که همه خلائق به گناهان و ستم‌های خود مفتخرند و اصلاً گناه را یک معنای خرافی می‌دانند.

۳۹۶- «نماز خوان و هر چه خواهی کن» این شعار ابلیس است و سرلوحه مکتب مرجئه که معاویه و عمرعاص بنیانگزارش بودند. این جماعت ابلیسی پیرو این منطق بودند که: ما خدا را می‌پرستیم پس جرأت ندارد که ما را از بابت اعمالمان مؤاخذه کند. این جماعت عبودیت را نمایش و چاپلوسی و رشوه دادن حساب کرده‌اند. بزرگترین جنایتکاران تاریخ عابد و نمازخوان بوده‌اند از خلفای اموی و عباسی تا تیمور لنگ و شاهان صفوی و قاجار تا خمینی و ابوبکر بغدادی!

آیا براستی عبادت با دل این شیاطین چه می کند که تا این حد از جنایت را مفتخرانه طی طریق می کنند! باید درک کرد که نماز و عبادات، کافردلان را شیطان می کند و مؤمنان را فرشته خو! کفر با نماز هزاران بار شدیدتر و شقی تر از کفر بی نماز است زیرا کافر با نماز مریدی ابلیس می کند و کافر بی نماز مرید نفس خویش است.

۳۹۷- باید درک کرد که حتی یک پدر و مادر کافردل، خصم سعادت و عزت و آزادگی و ایمان و عقل فرزندان خویشند. زیرا آینه کفر و شقاوت والدین خویشند. و نیز یک انسان کافردل خصم عصمت و عزت و پاکدامنی همسر خویش است و عمداً او را به سوی زنا و پلیدی سوق می دهد. در واقعه انقلاب ۵۷، هزاران جوان بیدار شد و مؤمن به حق آزادی و انسانیت بواسطه والدین خود تحویل جوخه های اعدام شدند و بنده چند نفر از این موارد را از نزدیک شاهد بوده ام.

۳۹۸- از آدم ابوالبشر تا خاتم آل محمد همه قربانیان وسوسه ابلیس در وجود زن هستند همان طور که طبق روایت حتی امام زمان در ظهور آخرالزمانیش بالاخره به دست یک زن ریش دار (زن مردوار) کشته می شود. از رسول خاتم (ص) و تا همه ائمه هدی به طور مستقیم و غیر مستقیم بواسطه زنان مسموم و کشته شده اند. وقتی مردی، زنی را می پرستد از او یک شیطان می پرورد. و زن ظهور باطن مرد است پس زن پرستی در مرد عین خودپرستی اوست که مصداق شرک مسلم است و لذا زن تبدیل به شقی ترین دشمن قسم خورده مرد می شود و از او انتقام می ستاند و این عین حق و عدالت است که امروزه در سراسر جهان بصورت ظهور همجنس گرایی شاهدش هستیم: زنان مردوار و مردان زن صفت! و این ظهور شیاطین از وجود بشر است که بشر را عقیم و هلاک ساخته است و این ظهور خودپرستی آشکار و بیواسطه است.

۳۹۹- از آنجا که دل مرد مؤمن و حق پرست به روح الهی زنده است و دارای حب پروردگار در خویشتن است آنگاه که دل به زنی می دهد و او را می پرستد از آن زن یک ابلیس مجسم و قاتل خویشتن را می پرورد و این اعظم بلایا و امتحان الهی برای ایمان مرد است. از این روست که ماجرای آدم و حوا در کتب آسمانی تا این اندازه از اهمیت برخوردار است که براستی حکمت ازلی - ابدی قرآن نیز هست و عجباً که در تفسیر و تأویل کتاب خدا این امر عظیم بندرت مورد توجهی لازم قرار گرفته است الا در آثار ما!

۴۰۰- وقتی یک مرد صاحب روح و حق پرست به پرستش زنی می پردازد آن زن احساس خدائی می کند زیرا از روح الهی در دل مرد برخوردار شده است و اینست که می خواهد خدای مرد باشد و لذا خصم ایمان و خدا و رسول می گردد و قصد جاننش می کند. این داستان کشته شدن برخی از ائمه به دست همسرانشان می باشد.

۴۰۱- مرد امروز بواسطه تعلیم و تربیت مدرن حتی شهادت انتقاد و اعتراض به زنش را در روابط نامشروعش با مردان نامحرم را ندارد و لذا یا به سوی خودزنی و خودکشی و اعتیاد می رود و یا به ناگاه دیوانه شده و زنش را به قتل می رساند و یا به آبی دچار سکنه شده و به قبرستان می رود و در صالحانه ترین حالت تدریجاً به سوی همجنس گرایی سوق می یابد. این نیز از نتایج و برکات برابری زن و مرد است که نهاد خانواده را به نابودی کشانده است و نسل بشر را به انقراض!

۴۰۲- امروزه مرد مؤمن و با عصمت که نسبت به خود و خانواده و همسرش غیرت و وفائی دارد جز قبرستان یا غار مکان امنی برای خود نمی‌یابد و در غیر این صورت به راه خودزنی‌های گوناگون می‌رود همان طور که ذکرش رفت الا اینکه امامش را بیابد.

۴۰۳- امروزه در عصر غوغای حقوق بشر و برابری‌ها، بیش از هر عصری در تاریخ زن و شوهر مشغول کتک کاری و شکنجه و قتل یکدیگرند. حتی در جاهلیت عرب هم حقوق زناشوئی محترم‌تر از عصر جدید بوده است.

۴۰۴- انسان‌هایی که کل روح و زندگی خود را نابود کرده‌اند تمام احساس هویتشان فقط در جشن‌های تولد و پارتی‌های شبانه و استوری‌های قلابی در فضای مجازی است و تماشای فیلم‌های شیطانی!

۴۰۵- آیا سینما بزرگترین کارخانه دجال سازی عصر جدید نیست؟ امروزه بهترین‌های جهان سینما چه کسانی هستند: روبرت دونیرو و آل پاچینو! چرا؟ چرا فیلم پدرخوانده بهترین فیلم تاریخ سینما شناخته می‌شود؟ زیرا آقای آل پاچینو توانسته پدرخوانده‌های مافیا را در قلوب مردم جهان به ستایش وادارد و محبوب جهانیان سازد و آدمکشی را تقدیس کند. این یعنی دجالیت و هنر دجال سازی! در حقیقت بهترین هنرپیشه‌ها و کارگردانان جهان بهترین دجال سازان جهان هستند. و هنر هفتم جامع جمیع همه دجالیت‌هاست که یکی از بزرگترین دجالیتش، عادی سازی شرارت و جنایت و شیطنت است تا سر حد تقدیسش!

۴۰۶- امروزه حقایق آن چیزهایی هستند که سینما و صفحه تلویزیون و اینترنت به نمایش می‌گذارند نه چیزهایی که در واقعیت روزمره زندگی جریان دارند زیرا این واقعیت‌ها هم مدتی است که سینمایی شده‌اند یعنی دجالی! یعنی آدم‌ها همه مشغول ایفای نقش‌هایی هستند که در رمان‌ها و فیلم‌ها و مشاوره‌های روانشناسی می‌یابند. و این سیطره دجالیت یعنی شیطان است. در گذشته تناقض بین درون و برون آدم‌ها بود که سرگذشت و فعالیت‌های آنها را شکل می‌داد ولی امروز دیگر تناقضی در میان نیست هر کسی یک شیطان انسی است و در آنچه می‌کند و هست تردیدی ندارد. آن تناقض به نفع شر و شیطان حل شده است زیرا بشر در این تناقض هرگز انتخاب نکرد فقط بازی کرد و لذا این بازی تبدیل به قلمرو ظهور شیطان شد. هیچ بشری شر و شیطان را انتخاب نمی‌کند بلکه انتخاب می‌شود به جبر! و این مذهب اصالت جبر است که مدرنیته نام دارد. انسان فقط می‌تواند حقیقت و پاکی و راستی را انتخاب کند که اگر نکند آنگاه بواسطه شر و شیطان تسخیر می‌شود. و این جزای انتخاب نکردن است. ولی آن کسی هم که حق را انتخاب می‌کند به سرعت حق به یاریش آمده و رخ می‌نماید و او را از دوزخ مدرنیته بیرون می‌کشد. خطری مهلک‌تر از انتخاب نکردن نیست.

۴۰۷- آنکه می‌گوید «شیطان وجود ندارد» خود شیطان است که وجود فرد را تسخیر نموده است و عین او گشته است. شیطان زیباکننده شر است.

۴۰۸- هر که خدا خواست خودش خودآ شد! هر که منجی روح و جان و امام زمان خود را با تمام جانش طلب کند آن امام و خدایش را در ذات خود می‌یابد و جمالش را هم در بیرون دیدار می‌کند. هر که در شرایط وجودی امام زمانش قرار گرفت او را می‌یابد و دیدار می‌کند. آنچه که دو انسان را بهم می‌رساند و دوست ابدی می‌سازد همدردی و همفکری است. کسی که در عشق خدمت و نجات و سعادت خلق باشد و در آن عمری را وقف کرده باشد با امام زمانش محشور می‌شود. امام زمان خلیفه خدا بر زمین است یعنی او همانست و لذا خداپرستان مخلص محال است که به امام زمان نرسند و با او محشور نشوند. خلیفه خدا یعنی مظهر تجلی کلمه الله! پس خلیفه خدا خود خدا در میان مردم و بر زمین است اینست معنای امامت! احدی با هر درجه عرفانی و روحانی و معنوی مطلقاً در اراده و امر و خلق و تدبیر جهان کمترین شراکتی با خداوند ندارد بلکه مرتبه‌ای از تجلی اراده و امرش در جهان است و وجهی از الله است. این آن حقیقتی است که ملایان سنی و اکثر شیعیان درکش نمی‌کنند و لذا امر امامت را شرک محض می‌دانند طبق فهمی که از این امر دارند که این درست هم هست و شرک در اندیشه و فهم آنهاست. مفاهیمی همچون نورالله، روح الله، نعمت الله، وجه الله، جنب الله، یدالله، عین الله و خلیفه الله و امثالهم دال بر همین حقیقت است. این صفات ظهور و تجلی اسماء الله در خلق است و خلق عین حق است. و لذا هر چیزی در جهان هستی یک عرش و کرسی خداوند است در مراتب! و لذا خدا از هر چیزی ناظر و در هر چیزی حاضر است. آنهایی که خداوند را فردی چون خودشان می‌پندارند می‌گویند: چگونه می‌شود یک فرد در بی‌نهایت خلقتش تکثیر شده باشد. اگر خدا هر مخلوقی را می‌بیند و می‌شنود و بر نیازها و باطنش آگاه است بدین دلیل است که در هر مخلوقی حاضر و ناظر و موجود و کاین است و اصلاً همان چشم و گوش و هوش آنهاست. هر کسی خدای را این گونه فهم کند او را به حقش شناخته است در خویش و یکایک موجودات پنهان و عیان در جهان!

۴۰۹- جمهوری اسلامی ایران هنگامی که بنیاد اعتقاد و ایمان و هویت انسانی یک ملت و خاصه نسل جوان را ریشه کن نمود و آنها را هیچ و پوچ ساخت تا روحشان را تسخیر کند به ناگاه دید که غیرقابل تصرف هستند و لذا در وزارت اطلاعات و اتاق‌های فکر نظام، عرفان‌های دجالی و شیطانی و تخدیری را بنا نهاد که دو تا از مشهورترین عرفان دون‌خوان بود که آشکارا دعوت به مواد روان‌گردان می‌کرد و عرفان حلقه که عرفان رسماً شیطانی بود. این دو عرفان و بانیانش جمله دست‌پروردگان وزارت اطلاعات بودند. در زمانیکه تیتراژ کتاب به زیر هزار شمارگان رسیده بود آثار کارلوس کاستاندا (دون‌خوان) در تیتراژ صد هزاری مجوز ارشاد می‌گرفت. در زمانیکه تجمع بیش از دو نفر ممنوع بود تجمعات و کلاس‌های عرفان حلقه تا قلب روستاها برگزار می‌شد و وزارت اطلاعات هیچ کاری با آنها نداشت زیرا تحت نظارتش بود. و آنگاه که خبر شیطان‌پرستی این دو عرفان، عالم گیر شد و دیگر از احاطه آنها خارج شده بود تصمیم به مهارش گرفتند و رهبر و مزدور عرفان حلقه یعنی طاهری را در نمایشی دروغین محاکمه کردند و محکوم به اعدامش کردند که عاقبت آزادش کردند تا از ایران برود و به رسالت شیطانی آنها ادامه دهد. و لذا امروزه در انقلاب ۱۴۰۱ شاهدیم که نوجوانانی که در هیچ‌یک از این تشکیلات اطلاعات نیستند به خیابان‌ها آمده و حقوق اولیه خود را مطالبه می‌کنند و برای آزادی خوردن و خوابیدن و بازی کردن جانفشانی می‌کنند و لذا همه مبارزین کهنه کار داخلی و خارجی را کیش و مات ساخته و رسوا نموده‌اند. هیچ حکومتی در جهان بسان جمهوری اسلامی ایران برای نابودی و تباهی ملتش اینسان سیستماتیک

برنامه ریزی نکرده است. حکومت شیطانی به عنوان تنها دشمن انسان و انسانیت فقط در این نظام قابل توصیف است که عرفان حلقه و دون خوان و گلدکوئیست و واردات و پخش مخدرات شیمیائی و روان گردان از جمله برنامه های شیطانی این حکومت بوده است.

۴۱۰- عشق جنسی، توهّم و جنونی است که بصورت حقیقت ابدی خودنمایی می کند و تا وصال رخ ندهد دروغش به اثبات نمی رسد و جنونش بارز نمی گردد. آنچه باقی می ماند ندامت و حسرت و عداوت و انتقام از این دروغ و جنونی است که به اثبات رسیده است. سرنوشت اکثر قریب به اتفاق مردم این گونه رقم می خورد. و تعداد بسیار انگشت شماری هستند که از ابطال این عشق کذائی به عشق الهی روی می کنند و من یکی از این انگشت شماران این دورانم. من از همان شبی که به عینه دیدم که عشقم توهّم و جنونی یکطرفه بیش نبوده است چنان احساس نابودی کردم که بین خودکشی و دست به دامن خدا شدن راه دوم را برگزیدم و خدا هم دستم را گرفت و مرا به سوی خودش بالا برد و تا به امروز به عشق او زندگی کرده ام. قدر و حق عشق جنسی همین است که آدمی پس از ابطالش یا روی به خدا می کند و یا روی به شیطان! یا قدیسی عارف می گردد یا تبهکاری زناکار! در حقیقت حیات بهشتی و دوزخی انسان محصول انتخابش بین عشق الهی و عشق جنسی است و عشق جنسی در هر صورتی به ابتلای شیطانی می رسد و سر از جهنم درمی آورد.

۴۱۱- بن بست و ابطال در عشق به معنای فراخوان خداوند به عاشق است. ولی متأسفانه اکثراً به فراخوان ابلیس گوش می دهند که می گوید: بمان و انتقام بگیر!

۴۱۲- خداوند درب جنات نعیمش را در دازگاره بر من گشود و حدود سه سال در بهشت و رضوان تجلی حق زیستم. و سپس مرا از دازگاره بیرون آورد و به درک اسفل السافلین به سوی شقی ترین مردمان برد تا آیات و حجت های حق را بر آنان آشکار و تمام کنم. حدود بیست سال در این درک اسفل در میان دشمنانم زیستم و کاملاً رنجور و زمینگیر شدم و آنگاه امر نمود تا از میان آنها خارج شوم و شدم و اینک حدود پنج سال است که در تنهایی مطلق زیست می کنم و در انتظار مرحله نهائی زندگی عرفانی خویش هستم که ظهور قائمیت من است هر چند که این قائمیت در نهان به مدت این بیست و پنج سال در جریان بوده است که قیامت یکایک آدم هائی که در ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با من بودند برپا شد و اینک قیامت کل جامعه ایران در حال برپا شدن است به همراه حاکمیت و اپوزیسیون!

۴۱۳- از حیرت آورترین وقایع زندگیم حضور کافرترین و شقی ترین و خصم ترین آدمیان در نزدیکترین حد به من بوده است که در عین عداوت با من به من خدمت هم می کردند و مریدان من به حساب می آمدند یعنی چنین ادعا می کردند و همین امر بود که مرا تا حدودی از چشم حاکمیت پنهان می ساخته است. هر چند که اکثر این آدم ها یکی پس از دیگری به خدمت وزارت اطلاعات درآمدند و گزارش مرا می دادند. و همه اینها عاقبت تبدیل به خرافاتی ترین موجودات شدند چون به انکار رسیدند و جهت توجیه انکارشان جز خرافه پناه دیگری نداشتند. خرافه عذاب انکار حقیقت است و عذاب بازی و مکر با خدا و رسول و دینش! و لذا بدبخت ترین آدم ها خرافاتیان هستند.

۴۱۴- خدائی که انکار شد تبدیل به جن می شود. ایمانی که انکار شد تبدیل به طلسم می شود. و امامی که انکار شد تبدیل به جادوگر می شود. قرآنی که انکار شد تبدیل به کتاب فال و استخاره و ورد و دعانویسی می شود. و لذا خرافه ترین آدمیان کسانی هستند که بزرگترین حقایق را دیده و انکار کرده اند. عذابی خطرناک تر و مهلک تر از خرافه نیست.

۴۱۵- خداوند هرگز مؤمنان حقیقی و متقی خود را برای امرار معیشت به ذلت و عذاب نمی اندازد و از راهی به آنها روزی می دهد که متحیر می مانند. پس آنکه کل زندگیش صرف امرار معیشت است بی تردید کافر است. و فقط کافران برای معیشت و رفاه بیشتر تن به هر ذلت و خودفروشی می دهند و لذا جز امرار معیشت هیچ فکر و تلاش دیگری ندارند و بدین لحاظ حتی از حیوانات هم پست تر زیست می کند زیرا حیوانات با عزت بیشتر روزی می برند. و پست ترین موجودات کسانی هستند که دین را وسیله امرار معیشت کرده اند یعنی ملایان!

۴۱۶- اعتماد ستون فقرات و قلب هر رابطه ای است که هرگاه خدشه دار شد آن رابطه محکوم به نابودیست ولی این امر در رابطه زناشوئی مسئله ای سرنوشت ساز است و موضوع بود و نبود یک خانواده! اعتماد گوهره خلاق همه مفاهیم و ارزش های ابدی در روابط و جوامع بشری است. وقتی دو انسان در اعتماد کامل به یکدیگر باشند به نور ایمان و معرفتشان می توانند سرنوشت جدیدی بیافرینند و خلق نوینی برپا کنند. آنچه که ایمان نامیده می شود بزبان ساده همان اعتماد قلبی به خدا و رسول است در همه امور! و لذا مؤمن به همه عالم و آدم اعتماد دارد زیرا همه را تحت امر و اراده خدا می بیند و به خدا اعتماد دارد که حق است و نور رحمت و عدالت است و جز خیر برای آدمی نمی خواهد. آدمی بخودی خود تخم عدم و کفر است و لذا جز شر را برای خود نمی خواهد. پس انسان مؤمن به شر خود کاملاً بی اعتماد است و به خیر الهی اعتماد کامل دارد.

۴۱۷- همه ادیان الهی و مکاتب حکمی و عرفانی محصول اعتماد لااقل دو انسان به یکدیگر بوده است: اعتماد ساره و هاجر به ابراهیم، اعتماد یوشع و هارون به موسی، اعتماد مریم و مسیح به یکدیگر، اعتماد خدیجه و علی به محمد(ص) و... و اعتماد مولوی به شمس تبریزی!

۴۱۸- جهان مدرن در یک کلمه محصول نابودی حداقل اعتماد بین آحاد مردم و بخصوص بین همسران است. و بی اعتمادی بین همسران، اساس پیدایش بی اعتمادی در جوامع بشری است. این بی اعتمادی بیان دیگری از بی وفائی همسران به یکدیگر است. زیرا اعتماد و وفا در معنای یکسان است. و وفا یکی از نخستین ویژگی های ایمان است که به معنای اعتماد به خداست. پس این بی اعتمادی حاصل انهدام ایمان در بشر مدرن می باشد.

۴۱۹- هیچ تضاد و جنگی بین خیر و شر و خدا و شیطان وجود ندارد. کسانی که چنین اعتقادی دارند نهایتاً تبدیل به لشکریان شیطان می شوند. خیر و شر هر دو آفریده خدا و در امر مطیع اراده حق در نهاد بشرند. شیطان هم در لحظه به وقت خلقت آدم کفر ورزید و سپس نادم شد و تحت امر خدا درآمد و خدا هم تا قیامت به او مهلت داد تا کافران و منکران را بفریبد و بر جهنم وارد کند به امر خدا. و طبق کلام الهی، شیطان به امر خدا به سراغ منکران می رود و رسوایشان می سازد

و از نزد خود هیچ اراده‌ای ندارد. جنگ بین خیر و شر و خدا و شیطان را ملایان ادیان درست کردند تا در این میان تجارت کنند و مردم را به سلطه خود آورند. و این نیز از جمله فریب‌های شیطان است. اینست که ملایان را لشکریان شیطان و محل ظهور شیطان می‌دانیم.

۴۲۰- یکی از مأموریت‌های شیطان که شاید مهمترینش باشد ورود در عشق جنسی زن و مرد است تا این عشق را نابود کند چرا که اساس شرک و ضلالت بشر است. پس شیطان مأموریتی از جانب حق دارد. و لذا انسان حق ندارد با شیطان وارد معامله یا جنگ شود فقط باید لعنتش کند یعنی از خودش طرد سازد نه اینکه فقط بگوید: لعنت بر شیطان! بسیاری با این شعار در واقع شیطان را فرامی‌خوانند!

۴۲۱- امروزه همسر و همدل و ولی زن‌های مدرن، تلفن همراه است که همه امور مادی و معنوی و عاطفی آنها را تدبیر و هدفمند می‌سازد در سمت شیاطین انسی و جنی تا خود جهنم و طبقات زیرین آن! همسر دائمی که در همه لحظات شبانه‌روز با آنهاست که تحت ولایت او نیز هستند تلفن همراه است. و اما همسر موقتی هم وجود دارد که فقط به وقت دو چیز به او رجوع می‌شود: پول و سکس که هرگاه مورد رضایتش نبود ساکشان را می‌بندند و می‌روند سراغ صیغه دیگری با الفاظ عربی، فارسی یا انگلیسی!

۴۲۲- بسیاری خطاب به ما می‌گویند که: حرف‌های شما عین حرف‌های رهبران جمهوری اسلامی و طالبان و داعش است پس با آنها چه فرقی دارید؟ پاسخ ما اینست: فرق ما با آنها اینست که آنها دروغ می‌گویند و دین و معارف دینی را حربه سلطه و ستم و استبداد کرده‌اند و خود ذره‌ای به حرف‌های خود در باطن باور ندارند و اعمالشان این را ثابت کرده است. قرآن کریم منافقین را این‌گونه توصیف می‌کند که: کلامشان بسیار لطیف و زیبا و دلنشین است ولی اعمالشان خلاف زبان آنهاست! کسی که از خوبی و محبت و اخلاق سخن می‌گوید تا آن را وسیله‌ای برای فریب سازد خود شیطان است همان‌طور که تمام هنر شیطان زیباسازی زشتی‌هاست و این زیباسازی از طریق توجیه و بازی با کلمات است و لاغیر!

۴۲۳- خواهرها و برادرانی که در زیر سقف یک خانه همه به خون هم تشنه‌اند و متحداً به خون والدین خود تشنه‌اند. این چه پدیده‌ای در آخرالزمان است؟ این حرام زاده‌هایی مخلوق زنائی باطنی هستند که از هم‌خواگی پدر و مادرشان در ارتباط خناسی خلق شده‌اند که در دل پدر یا مادر و یا هر دویشان کسان دیگری حضور داشته‌اند.

۴۲۴- انسان خود-شیفته و خودپرست هرگز نمی‌تواند احدی را دوست بدارد و تعلق قلبی داشته باشد حتی عاشقش را! هویت اندرونی خود چنین انسانی همان شیطان است و او فقط شیطان را عاشق است. و چنین انسانی همواره دعوی عشق و ایثار دارد و از خود عاشق‌تر هم کسی نمی‌شناسد. چنین کسی هنگامی که دیگری را عاشق خود ببیند کمر به نابودیش می‌بندد تا عشقش را انکار کرده و او را چون خود کرده باشد.

۴۲۵- یکی از معضلات مدرن زناشوئی مسئله رابطه مقعدی (لواطی) مردان با زنان خویش است. این عذاب زن صفتی مردان و مردواری زنان و شوهرناپذیری قلبی آنهاست این پشت کردن قلبی به شوهر عین پشت کردن فیزیکی و سکسی به آنهاست. این واقعه جبراً رخ می‌نماید زیرا زنی که قلباً منکر شوهر است قلبش قلمرو حضور هر مرد نامحرمی است که بصورت خناس در قلبش حضور دارند و در رابطه جنسی با شوهر آشکار می‌شوند و لذا رابطه طبیعی جنسی را مختل می‌سازند و رضایتی حاصل نمی‌شود و جبراً به‌طور میل متقابل این پشت کردن جنسی روی می‌دهد. بدین‌گونه زن و شوهر به‌سوی لواط می‌روند و عقیم‌شدگی روانی و جنسی و هویتی! این جزای زنای باطنی است.

۴۲۶- زنی که مقیم قلب شوهر خویش است اگر از طریق پذیرش ولایت شوهرش نتواند شوهرش را نیز بر دل خود وارد کند این رابطه به‌سوی زنای باطنی و لواط و خیانت و صدها مرض دیگر سوق داده می‌شود زیرا زن شوهردار که دلش را به شوهر ندهد قلمرو ورود هر نامحرم و شیطانی می‌شود و نمی‌تواند عفت و عصمت خود را حفظ کند و بالاخره به‌سوی خیانت کشیده می‌شود حتی علیرغم اراده‌اش! و اینست راز همجنس‌گرایی بشر مدرن! زیرا مرد فقط در پذیرش مسئولیت عصمت زنش است که مردانگیش را حفظ می‌کند و زن هم فقط در پذیرش ولایت شوهر است که زنانگیش را حفظ می‌کند. در غیر این‌صورت عقیم‌شدگی روی می‌دهد و تغییر جنسیت که عین نابودیت.

۴۲۷- زن و شوهری که اندک شرافت و عزّت و خداترسی داشته باشند وقتی رابطه طبیعی جنسی را بدلیل حضور خناسان مختل می‌یابند تن به زنای باطنی یا لواط نمی‌دهند. یا این رابطه را احیاء می‌کنند و یا از هم جدا می‌شوند.

۴۲۸- رابطه جنسی بین زن و شوهر، مقدس‌ترین، خدائی‌ترین و حیرت‌آورترین رابطه دو انسان در کائنات است زیرا کارگاه خلق جدید انسان است. و لذا تباهی و خیانت در این رابطه کارگاه همه پلیدی‌ها و تباهی‌های بشر در جهان است. جهنم مدرنیته یکسره معلول این تباهی است که مهد اصلی آن تمدن غرب است و لذا تمدن غرب برای نجات خود از انقراض نسل، دست به جنگ‌های جنایت‌باری در سراسر جهان می‌زند و سائر مناطق جهان سوم را ناامن می‌سازد و سپس با منت حقوق بشری، از این مناطق جنگ زده مبادرت به مهاجرت‌پذیری می‌کند تا خودش را از عقیم‌شدگی و نابودی برهاند.

۴۲۹- منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد را چه کسانی تدوین کردند: همان‌هایی که در دو جنگ جهانی، عالم را به خاک و خون کشیدند و جهان را بین خود تقسیم کردند و به‌قدرت انفجار اتمی به ریاست جهان رسیدند. پس این شیاطین نمی‌توانند حامی حقوق انسان‌ها باشند بلکه خود شقی‌ترین دشمن انسان هستند و همه کسانی که به آن باور دارند از انسانیت ساقط شده‌اند همان‌طور که انقلاب ایران را مصادره نمودند و خمینی را بر مردم ایران مسلط کردند و چهل و اندی سال است که از این نظام شیطانی در خفا حمایت کرده‌اند تا کل جهان اسلام را به بندگی اسرائیل بکشانند که کشانده‌اند.

۴۳۰- همه زنانی که قلباً پشت به شوهران خویشند قلوبشان قلمرو سلطه اجنه و خناسان است یعنی شوهرشان خود شیطان است و لذا این زنان مولد ذریه شیطان می‌باشند و فرزندان می‌آورند لشکریان شیطان هستند. بنگرید که

در سراسر جهان نهضت همسرکشی و فرزندکشی و والدین کشی غوغا می کند که یک درصد اخبارش را هم منتشر نمی کنند. این جنگ بین شیاطین انسی بر روی زمین است.

۴۳۱- در رابطه زناشوئی یا امام زمان درک و دیدار می شود و یا ابلیس! رابطه مبتنی بر ولایت متقابل یا رابطه متکی بر خودپرستی هر یک از طرفین! و آدم خودشیفته و خودپرست هرگز نمی تواند احدی را دوست بدارد و وفا کند. همه اعمال و روابطش جز خودارضائی نفس مقصودی ندارد از جمله رابطه جنسی که هر یک مشغول استمناء با دیگریست به یاری شیطان!

۴۳۲- اینست که در رابطه ای که امام حی نباشد فقط ابلیس حکمرانی می کند. و لذا در معرفت امامیه گفته شده که زن و شوهر بی امام بر هم حرامند. یعنی رابطه شان زنائی است و هر یک از طرفین در دلش با فرد سوم است که یک صورت خناسی است و خناس به معنای صورت انسی شیطان! همان طور که بی امام را نماز هم نیست الا نماز بر ابلیس در دوزخ! بنابراین حلقه اتصال زناشوئی با امام حی است که روح الله است و یا ابلیس و خناس و یک شیطان انسی!

۴۳۳- موجودی بنام خناس یا شیطان در صورت بشری، خطرناک ترین و مهلک ترین پدیده ای است که هر نفسی دچارش می گردد تحت عنوان یک دوست، شریک، همسر، معشوق، پدر و مادر، مشاور و یا یک سلبریتی و غیره! که این خناس که شاهراه ورود لشکریان اجنه و شیاطین در نفس بشر است جز از طریق ارادت و اطاعت از امامی حی و آموزگار روحانی قابل طرد و لعن نیست چرا که ابتلای به شیطان حاصل غایت خودپرستی بشر است و هر کسی شیطان مخصوص به خود را در نفس خود می پرورد و خلق می کند. در حقیقت شیطان هر کسی همان هویت اندرونی خاص خود اوست. اینست که هیچ انسان شیطان زده ای، شیطان خودش را شیطان و موجودی بیگانه نمی داند و بلکه خود خودش می خواند و او را بندگی می کند و در دفاع از آن همه ارزش های انسانی را قربانی می سازد. و لذا خودپرستی و شیطان پرستی دو عنوان بر یک هویت است. و از آنجا که خودپرستی در عصر مدرنیته به غایتش رسیده است و در آزادی های تکنولوژیکی و رسانه ای تبدیل به یک هویت جهانی گشته است که آزادی نام گرفته است اینست که عصر جدید عصر حاکمیت جهانی ابلیس شده است. لذا چنین موجودی فقط از طریق وانهادن اراده شخص خود به امامش می تواند با این موجود آشنا شده و او را از خود طرد و لعن سازد. و اما تشخیص امام هدایت از امام ضلالت نیز خود از اهم شناخت های این دوران است که آن هم جز در رسالت امام مبین نیست یعنی تشخیص امام از امام نما یا دجال که خود یک شیطان در صورت بشر است.

۴۳۴- چرا به وقت اقامه نماز عموماً اجنه و شیاطین و اشقیاء و یا به قولی بدهکاران و طلبکاران و دشمنان در مقابل نگاه فرد رژه می روند یعنی رخ می نمایند! زیرا وقتی آدمی نام خدا را بر زبان می آورد همه شیاطین انسی و جنی که در دل زندگی می کنند بیرون می ریزند و رسوا می شوند. پس این واقعه خود بزرگترین کارگاه خودشناسی و توبه و شیطان شناسی و لعن شیاطین است اگر آدمی اهل توبه و اصلاح نفس خود باشد. یکی از علل تارک صلوة بسیاری همین فرار از حقایق پنهان دل خویشتن است و فرار از توبه و اصلاح! و لذا چنین نمازخوان هایی یا آن را ترک می کنند و یا نماز را تبدیل به

وادی ظلمانی می سازند و به طور اتوماتیک و سهوی و ریائی مرتکب می شوند که مدخل ورود شیاطین دیگر است. و اینست که نمازگزاران سهوی و ریائی تبدیل به شقی ترین موجودات و شیطانی ترین انسان ها می شوند. برای چنین آدم هائی بهترین کار همان ترک نماز است.

۴۳۵- یکی از مهمترین علل زشتی و ناحقی اعمال زشت و گناهان و مظالم اینست که آدمی هرگز از ظلمت و سیاهی و آتش آن اعمالش رهائی ندارد و تا آخر عمرش در آنها زیست می کند و اسیر آن گذشته است و این همان جهنم است که پس از مرگش تازه از نو او را احاطه می کنند و شکنجه می کنند و از امکان زندگی در حال محروم می کنند. اعمال زشت، حال را نابود می سازند و این عین هلاکت و مرگ در حین زندگیست مگر اینکه توبه ای خالصانه حاصل شود تا دل آدمی از آن تباهی ها پاک شود. اینست که آنهائی که اهل توبه نیستند برای رهائی از گذشته به الکل و مخدرات و روان گردان ها روی می کنند که اندک مدتی حافظه شان را تخدیر می کند ولی اندک مدتی بعد همان گذشته با هویتی هزار بار شدیدتر به آنها هجوم می آورد.

۴۳۶- صدا و صوت آدمی از مرد و زن، از الهی ترین وراثت و نهاده خداوند در بشر است و همان صدای خداست که از حلقوم بشر بیرون می آید و افسونگرترین پدیده انسان در جهان است که گاه در برخی نواها و آواها دل را تا خود خدا می کشاند بخصوص آنگاه که این صدا با معانی و مفاهیم دلگشای قدسی باشد که کلام و صدای انبیای الهی و اولیای حق از این نوع است.

۴۳۷- اگر زن و شوهر باور کنند آنکه دائماً بین آنها سوء تفاهم و شک و تهمت و جدل و عداوت می افکند کسی بنام شیطان است آنگاه خدا باور و مؤمن به دینش شده و اهل توبه و تقوا می شوند تا لااقل عشق خود را نجات دهند.

۴۳۸- در میان همه مادرانی که از دور و نزدیک شناخته ام، مادری مادرتر و مهربان تر و مؤمن تر و مسئول تر از مادر خودم ندیده ام که تا حدود دوازده سالگی مرا به لحاظ مادی و معنوی به بهترین وجهی پرورش داد با کار شبانه روزیش! ولی همین مادر پس از وقایع نزول روح تبدیل به شقی ترین دشمن من شد و سردسته همه اشقیای فامیل گردید تا آنجا که هر یک از این اشقیای بهائی فامیل هرگاه تهمت ناحقی را به من نسبت می دادند از مادرم نقل قول می کردند. تا شبی دیدم که مادرم از قلبم پرکشید و رفت. چند روز بعد مادرم را دیدم و به او گفتم: مادر دارید چه می کنید که چند شب قبل از قلبم بیرون رفتید!! سکوت کرد و هیچ نگفت! این را می گویم تا بدانید که واقعه نزول روح در آدمی به همراه چه فجایع و عداوتهائی از طرف اطرافیان و عزیزترین کسان است که گاه آدمی را تا مرز کفر می برد. همین مادرم کسی بود که پس از واقعه نزول خواب های حیرت آوری از من می دید و خدا به او نشان می داد تا حجت بر او تمام شده باشد و از روی نادانی عداوت نکند. بدتر از مادرم داستان همسر اول من بود که بارها حضور نوری امام زمان را در من در عین بیداری رویت کرده بود و عاقبت با عداوت و جنون از زندگیم رفت. پس هیچ کس جاهلانه و از روی نادانی و تردید با حق به عداوت بر نمی خیزد: «آنانکه از روی علم، راه ضلالت گزیدند!» قرآن کریم- پس آنچه که موجب هدایت یا ضلالت می شود

حجت‌ها و نشانه‌های الهی در خواب یا بیداری نیست که این از جانب خداست و ربطی به بشر ندارد. آنچه که مربوط به آدمی می‌شود تقوا یا بولهوسی است توبه یا اصرار در گناه است، شرم در قبال گناه و یا غرور و تقدیس گناه است. پس از رویت و درک آیات و حجت‌های الهی یا توبه رخ می‌دهد یا اصرار در خودپرستی! بسیاری با دیدن این نشانه‌های الهی به خود غره‌تر شده و خود را حق می‌پندارند و لذا بر کفر و انکارشان می‌افزایند. روزی یکی از دوستان همراه من خطاب به یکی از منکران همراه من به نصیحت گفت: چرا اینقدر انکار و عداوت می‌کنی و از خودت توبه نمی‌کنی من درباره فلانی چندتا رویت در خواب و بیداری داشته‌ام و یقین دارم. که این فرد مخالف گفته بود: چند از این نشانه‌ها دیده‌ای؟ تو اگر ده تا دیده‌ای من هزار تا دیده‌ام...!! آری خداوند به کافردلان و منکران و بولهوسان آیات و حجت‌های بیشتر و آشکارتر نشان می‌دهد تا حجت بر آنان تمام کرده باشد. خداوند در کتابش درباره این منکران می‌فرماید: اگر خدا با عرش و ملائکش هم پایین بیاید و به رویت آنها درآید می‌گویند: این هم یک طلسم و چشم‌بندی بود...!! معاویه هم می‌گفت: چون نتوانستم علی باشم معاویه شدم! یعنی کافران در رویارویی با انبیاء و اولیای الهی می‌خواهند بر جای آنان باشند تا از قدرت روحی آنها در خدمت شرارت خود استفاده کنند. این همان داستان تقلید اشقیاء از انبیاء و اولیای الهی است که از آنها شیطان می‌پرورد زیرا اصل شیطنت ابلیس هم بخلش به حضرت آدم بود که خودش را مستحق این مقام خلافت می‌دانست. پس همه کسانی که به مقام الهی انسان‌های حق‌پرست بخل می‌ورزند شیطان می‌شوند زیرا چون نمی‌توانند جای آنها باشد با آنها دشمنی می‌کنند و این دشمنی اساس شیطنت است. روزی یکی از کسانی که از هلاکت نجاتش داده بودم گفته بود که: نمی‌دانم چرا فلانی (من) کاری نمی‌کند تا ما هم مثل او شویم! به او پیغام دادم که مراقب باش که شیطان نشوی! ولی متأسفانه شد. کل راز پیدایش شیطان در دستگاه خلقت همین بخل و انکار و عداوت با خداوند است. نخستین موجودی که خدا آفرید عزازیل بود که پس از آفریده شدن از جانب خداوند پرسیده شد که: تو کیستی؟ گفت من خالق هستم! خداوند پرسید: پس من که هستم؟ گفت: تو هم مخلوق منی و من تو را آفریده‌ام! این مطلب از امام‌الکتاب امام باقر^(ع) است.

۴۳۹- این ادعای عزازیل را من هم بارها از زبان کسانی شنیده‌ام که از هلاکت و نابودی نجاتشان داده بودم که خودشان را خالق و امام و پیر من می‌خواندند و می‌گفتند: تو هر چه داری از من است! بسیاری از این آدم‌ها را دیدم که در چه منجلاب و تباهی هولناکی گنبدیدند و هلاک شدند. این تنفیس اساس شیطنت و هلاکت بشر است که در این باب به تفصیل در کتاب «نزول و عروج روح» سخن گفته‌ام.

۴۴۰- قرآن کریم می‌فرماید: شیطان هدیه‌ای جز غرور برای شما ندارد! و غرور همان خودشیفتگی و خودپرستی است که ذات شیطان است یعنی کسی که هیچ عیب و ایراد و جهل و ظلم و فساد و گناهی در خود نمی‌بیند و اگر هم عملی زشت بارز گردد و رسوا شود تقصیر دیگران است. این یعنی انسان شیطان‌صفت که نهایتاً تبدیل به یک شیطان مجسم می‌شود که غرق تباهی و حقارت و ظلمت است زیرا هیچ تغییر و رشدی را نمی‌پذیرد چون هیچ نقصی در خود سراغ ندارد و خود را کامل می‌داند و این همان معنای غرور و خودشیفتگی است. بنابراین چنین کسی دشمن ذاتی معرفت نفس است چون نمی‌خواهد شیطنت خود را ببیند و توبه کند. و امام و انسان کامل کسی است که به قول علی^(ع)، جز نقص خود را

نمی‌بیند. و لذا دائماً عابد و خاشع و طالب علم و معرفت است زیرا در حضور خداست و آیا موجودات خودشیفته و خودپرست و مغروری شدیدتر از ملایان سراغ دارید. پس اینان خلفای ابلیس بر روی زمین هستند که تمام افتخار و غرورشان به دولا و راست شدن است.

۴۴۱- چه بسا ذهنی که کافر ولی دلی که مؤمن است یا بعکس! آدمی مسئول ذهن خویش است که آگاهی و اراده دنیوی اوست و اگر با ذهن خود صادق باشد خداوند دلش را نیز به نور صدق و ایمان منور می‌سازد. آدمی را کمترین اراده‌ای بر دلش نیست صاحب و مالک دل، خداوند است و لذا می‌فرماید: هیچ دلی بی‌اذن خدا ایمان نمی‌آورد. و دلی مستحق نور ایمان و صدق و یقین و محبت خداوند است که ذهن صاحبش که اراده شخص اوست دوستدار ایمان و صدق و یقین و محبت الهی باشد و برایش جهاد کند. دل هر کسی هر چه که هست اجر ذهن اوست. و این دل است که سرنوشت دنیا و آخرت هر کسی را می‌سازد و با او می‌ماند و توشه ابدی اوست. ذهن میراست الا اینکه سوار بر دلی جاودانه باشد تا بال‌های پروازش گردد و عروج! در غیر این صورت جمود و سقوط اوست.

۴۴۲- عشق اشتباهی: این تنها اقرار واحد تاریخی- جهانی همه آدمیان از ازل تا پایان تاریخ است. و این اشتباه در عشق‌های مکرر بعدی دائماً تکرار و بلکه اشتباهی‌تر و جنونی‌تر می‌شود. اشتباهی بودن این عشق به جنس مخالف بدان دلیل است که محبوب اشتباهی گرفته می‌شود زیرا محبوبی جز خدا نیست و نمی‌تواند باشد. و عشق جنسی یک ابتلای ابلیسی- جنسی است و عین خودپرستی آدم است پس اصلاً عشق نیست و بلکه عشق ضد عشق است. زیرا عشق یعنی عشق به غیر و نه خویشتن! پس اشتباهی بودن عشق جنسی هم به لحاظ معنا و محتوا است و هم به لحاظ موضوع و محبوب! وقتی عشقی وارونه باشد معشوق هم وارونه و عوضی است.

۴۴۳- در هیچ تجربه‌ای چون عشق جنسی، شیطان‌شناسی به تمام و کمال ممکن نمی‌شود. درست در پایان شکست و رسوایی و کینه ناشی از عشق! آنجا که آدمی جنون و مالیخولیای خود را می‌بیند و درمی‌یابد که خودش نبوده است. پس که بوده است؟

۴۴۴- معرفت نفس، گرانبهارترین و متعالی‌ترین گنجی است که خداوند در انسان نهاده است تا آنجا که به قول رسول خاتم، فقط اهل معرفت نفس اهل خدا و اسرار رسول است و از عبادت بی‌نیاز می‌شود چرا که عبادت برای دفع ناپاکی و شیطان است و معرفت نفس بنیاد شیطان را برمی‌اندازد پس اهلش ذاتاً عابد می‌شود و عبودیت در جانش جاریست. و خداوند در آخرالزمان این نور را در قلم من نهاد تا حجت را بر بشریت تمام کرده باشد. همین نور معرفت نفس در آثار من است که هر خواننده طالبی را نجات می‌دهد.

۴۴۵- ولایت زناشوئی، ولایت محبت متقابل زن و شوهر نسبت به همدیگر است و مسئولیتشان در زندگی! ولی آن مرد و زنی که فقط به قصد خوشبخت شدن و یا خوشبخت کردن ازدواج می‌کنند نمی‌توانند کمترین ولایت و محبت و مسئولیتی در قبال هویت و عصمت و عزت یکدیگر داشته باشند. ولی امروز اکثر قریب به اتفاق ازدواج‌ها با هویت‌های مجازی و

اینترنتی و خناسی صورت می‌گیرد و هیچ‌کس در رابطه، خودش نیست و بلکه یک جن و شیطان است. هویت اینترنتی همان هویت خناسی است و لذا فرزندان حاصل از این نوع ازدواج‌ها هم جملگی موجوداتی خناسی و جنی و حرامی و از خودبیگانه‌اند. و این در آخرالزمان مه‌د همه مخاطرات مه‌لک و نابودکننده است.

۴۴۶- نور معرفت نفس یک نور مصنوعی یا ثانویه حتی مولود انبیاء و اولیای الهی هم نیست بلکه در ذات خلقت انسان است که فرمود: «انسان را آفریدم و او را به خلقتش شاهد گرفتم!» قرآن کریم- این شهادت بر جریان آفرینش خویشتن همان نور عرفان نفس است. این همان چیز نیست که وجدان نامیده می‌شود که آدمی را به خیر و شر امیال و اعمالش آگاه می‌سازد و از این‌روست که هر کسی مسئول زندگی خویشتن است. و آنچه که وجدان و نور معرفت نفس را در آدمی پنهان ساخته و در ظلمات قرار می‌دهد حضور و نجوای شیطان در ذهن است که وجدانش را تحریف و تبدیل می‌کند. و لذا عرفان نفس دشمنی جز شیطان ندارد و عرفان نفس همان انسانیت انسان است که خصم آشکارش شیطان است. و می‌دانیم که دشمنان تاریخی عرفان نفس ملایان مذاهب بوده‌اند که مظاهر شیطان در صورت بشرند و همواره عارفان را تکفیر نموده و حکم قتلشان را داده‌اند. پس انسان و انسانیت دشمنی خطرناک‌تر از ملایان مذاهب نداشته است. و خطرناک‌ترین این ملایان کسانی هستند که به فلسفه‌های عرفانی نیز مسلح هستند همچون خمینی و علامه طباطبائی و مطهری و نیز سید حسین نصر و سروش که ملایان بی‌عمامه هستند و تقدیس‌کنندگان ولایت فقیه به زبان ابلیس فلسفی که پیامبر همه آنها ملاصدرا است.

۴۴۷- من بزرگترین شیطان کش دورانم و قلم من شمشیری است بر حلقوم همه انواع و اقسام شیاطین انسی و جنی و خناس در این عصر! و این رسالتی است که امام زمان به این بنده محول نموده است همان‌طور که این شمشیر قلم را نیز حدود سی سال پیش در روئائی به من تحویل نمود. او همان دابة الارض بود که از اعماق زمین سر برآورد و آن شمشیر را بمن هدیه نمود که با آن شمشیر هر شیطان و هر کافر و مؤمنی را می‌شناسانم. و می‌دانیم که علی^(ع) فرمود: منم دابة الارض! و این همان شمشیر امام زمان در عرصه ظهور است.

۴۴۸- شیطان در هر قلمرو، پدیده یا انسانی تا زمانی که به عنوان شیطان شناخته نشده به فعالیتش ادامه می‌دهد ولی به محض اینکه شناخته شد یعنی نابود شده است. پس شیطان جز شیطان‌شناسی دشمنی ندارد که شاهراه این شناخت هم معرفت نفس است. شیطان، سلطان قلمرو تاریکی و ظلمت یعنی جهل و غفلت و از خودبیگانگی است که این از خودبیگانگی حاصل غایت خودپرستی است. و این دیالکتیک خود-بی‌خودی می‌باشد! هیچ‌کس خودش نیست الا اینکه ضد خود باشد! این بزرگترین راز و حکمت وجودی انسان در جهان است که همان سرّ کلمة الله (الا لاه) است: بود نبود!

۴۴۹- خودشناسی (معرفت نفس) اجر تقوا و خویشتن‌داری و ضدیت با اراده شخص است. در حالی که بسیاری خودشناسی را عین خود-شیفتگی و خودپرستی می‌پندارند و این پندار کافر دلان تحت تأثیر معارف توحیدی و عرفان

است. اکثر پیروان فرقه‌های درویشی از این جماعت هستند که حتی هوای نفس و تصورات و القاعات شیطانی را هم عین الهام و وحی الهی می‌پندارند که به یاری مخدرات و روان‌گردان‌ها به اوج می‌رسد و پیروان عرفان حلقه نیز در رأس این جماعت شیطان‌پرست قرار دارند. این جماعت تا مقام شیطان شدن به پیش می‌روند که به جنون و جنایت ختم می‌شود.

۴۵۰- امروزه در آخرالزمان هر کسی با مطالعه آثار و معارف ما ره صدساله بهشت یا دوزخش را یک شبه طی می‌کند یا شیطان می‌شود یا آدم! یعنی هر کسی در انتخابش به‌غایت می‌رسد. خودپرستان، شیطان می‌شوند و حق‌پرستان هم آدم یعنی خلیفه خدا در جان خویشان!

۴۵۱- کسی که به اعتبار دین و ایمان خودش این حق را به‌خود می‌دهد تا بر دیگران مسلط گردد و زور بگوید و اختیارشان را سلب کند فاقد دین و ایمان است. کسی که به اعتبار برتری عقلی خود، به‌خود این حق را می‌دهد تا اراده و اختیار دیگران را سلب کند فاقد عقل است. چرا که ذات عقل و دین به اعتبار حق انتخاب و آزادی اختیار انسان است که او را در قبال خود مسئول می‌کند. پس همه جباران فاقد عقل و دین هستند! زیرا بارزترین ویژگی عقلانیت و دیانت، احساس تعهد و مسئولیت در قبال امیال و اعمال خویشان در ارتباط با دیگران است و این جز محصول آزادی انتخاب نیست. چگونه آدمی می‌تواند مسئول امیال و اعمال مجبورانه خود باشد. پس همه جباران خصم عقل و دین هستند و جامعه بشری دشمنی مهلک‌تر از جباران ندارد از اعماق خانواده‌ها (والدین) تا اوج حکومت‌ها!

۴۵۲- امروزه اشد جنون و تشنج و جنایت در خانواده‌های بروز کرده است که معتقد به برابری زن و مرد هستند و خانواده‌های سنتی‌تر از اعتدال و ثبات بیشتری برخوردارند. این خود بزرگترین حجت بر ابطال این برابری است. هر چند که از بطن فروپاشی این برابری شاهد ظهور فمینیسم هستیم که آشکارا مکتب اصالت مادینگی است که دعوی برتری و سلطنت مطلقه عورت زنانه دارد و آشکارا همان زن‌سالاری پنهان در تاریخ است که آشکار شده است. و عجب که بانیان نخستین شعار برابری زن و مرد و نیز فمینیسم هر دو مردان بوده‌اند. و مکر و شیطنیت مردانه این فتنه آخرالزمانی را برپا کرده است تا از زن یک کارگر ارزان صنعتی و عورت رایگان بپرورد. و به‌قول سیمون دوبوار کمال این برابری و فمینیسم برای زنان پیدایش پدیده روسپی‌گری اشرافی است که زن خود مشتری‌هایش را انتخاب می‌کند.

۴۵۳- هیچ زنی به‌خودی‌خود نمی‌تواند برای خودش تعریفی از هویت مستقلی عرضه کند که بتواند خودش را قانع و راضی سازد. همه زنان نه می‌دانند چه هستند و نه می‌دانند که چه می‌خواهند حداکثر می‌دانند که چه نیستند و چه نمی‌خواهند. تنها و تنها توصیف زن از هویت خودش در نزد خودش اینست که: فلان مرد مرا دوست دارد یا عاشق بر من است. اینست هویت زن! زن بدون این هویت اگر صاحب جهان هم باشد اندکی هم قانع و راضی نمی‌شود. هویت ذاتی زن محبوبیت زن در دل مرد است. و هنگامی می‌تواند این هویت را برای خود حفظ نموده و جاودانه سازد که حقش را نیز ادا نماید یعنی ولایت و اطاعت از مردش را با دل و جان بپذیرد. این قانون را هر مرد و زن عاقلی درک و تصدیق می‌کند چه مؤمن باشد یا کافر! این همان حقی است که تمدن مدرن تلاش می‌کند نابودش سازد.

۴۵۴- شیاطین و اجنه و خناسان در خلاء و نفاق رابطه انسان با خودش وارد می‌شوند. پس تنها راه بیرون راندن این بیگانگان، خودآئی و خودآگاهی یعنی عرفان نفس است. و این خلاء همان فاصله و نفاق بین ذهن و دل است. پس معرفت نفس یعنی احاطه و اشراف ذهنی بر دل و نهایتاً وحدت ذهن و دل و مقام توحید! و این واقعه رستگاری انسان و رهایی از هر بیگانه‌ای در خویش است. پس خودشناسی همان دل‌شناسی است. کل سیر و سلوک عرفانی طی طریق راه بین ذهن و دل است و طبقات ذهن و دل! این همان فاصله بین زمین و آسمان وجود است. یعنی هفت طبقه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و برزخ همین طبقات ذهن و دل و فاصله بین این دو است. این مبحث را به تفصیل در کتاب «نزول و عروج روح...» تبیین کرده ایم یعنی نمایاندن جهان در انسان و انسان در جهان! این معنای انسان کبیر و انسان صغیر است یا جهان کبیر و صغیر!

۴۵۵- «به یاد آورید که هر چه که خواستید خداوند اجابت کرد» قرآن کریم- این حکمت شاه کلید گشایش همه معماها و مسائل بشری در حیات این دنیاست و چه به خدائی باور داشته باشد یا به کلی کافر باشد. کافست که به یاد آورد که همه آنچه که هست و نیست و دارد و ندارد همانست که همه عمر خواسته است. این معنای مسئولیت تمام و کمال هر کسی در قبال سرنوشت خویشتن است و خواه ناخواه از این مسئولیت رهایی ندارد و مجبور به حمل آن است. و این بزرگترین حکمت الهی جاری در جان انسان است که هر کافر و مؤمنی را فراگرفته و احدی از آن رهایی ندارد و در دلش آن را تصدیق می‌کند هر چند که بر زبانش انکار نماید.

۴۵۶- چگونه است که ضحاک فاسد و خونخواری که آشکارا با کودتا به قدرت و رهبری رسیده امروزه بر آستانه سقوطش خود را با امام حسین همذات پنداری می‌کند و مزدورانش را به یاری می‌خواند. آیا او در نزد خودش صادق است و به‌واقع خود را انسانی عادل و مؤمن و بر حق می‌پندارد یا یک شیاد و دجال آگاه و شیطان صفت است؟ منظور خامنه‌ای است. رهبرش خمینی بر دجالیت خود کاملاً آگاه بود آنگاه که خطاب به روحانیون حامی خود گفت: وای به آن روزی که مردم ذات ما را بخوانند که کیستیم!! خمینی که به واقع به رهبری مردم رسیده بود یک دجال آگاه بود پس چگونه می‌شود که خامنه‌ای که با کودتا به رهبری رسیده بر شیطنت خود آگاه نباشد! ولی طبیعت بشر این گونه است که بواسطه تلقین هر دروغی را به خودش می‌باوراند بخصوص که گروهی مزدور و چاپلوس هم شبانه‌روز در وصفش مداحی کنند. انسانی که در رذالت و ستم و مکر و شقاوت به مراحل پیشرفته‌ای می‌رسد شیاطینی هم که او را شبانه‌روز توجیه و تقدیس می‌کنند حرفه‌ای‌تر و لطیف‌تر و شاعرتر و عاشق‌تر با وی سخن می‌گویند. کل علم و هنر شیطان زیباسازی و مقدس‌نمائی زشتی‌ها و پلیدی‌هاست و هر چه که این زشتی‌ها و پلیدی‌ها شدیدتر می‌شوند فلسفه‌ها و اشعار توجیهی شیاطین هم عمیق‌تر و دقیق‌تر می‌شوند. در واقع شیطان یک فقیه، فقیه‌تر از خود اوست و شیطان یک فیلسوف، فیلسوف‌تر از خود اوست و شیطان یک انسان آزادیخواه، آزادیخواه‌تر از خود اوست. بنابراین اگر بخواهیم بر حسب توجیهات زیباسازی شیاطین برایشان صورت قائل شویم شیاطین زیباترین موجودات جهان می‌شوند. در روایتی آمده که روزی سلمان فارسی در حضور رسول خاتم(ص) بود که ابلیس بر آنها آشکار شد و سلمان به سجده افتاد چون فکر کرد که حضرت حق تجلی کرده است. از این واقعه درمی‌یابیم که شیطانی که رسول خاتم را همراهی می‌کرد به عظمت عقل و رحمت و عصمتش دارای

قدرت مکر و فریبکاری و زیباسازی پلیدی بوده است تا آنجا که همطراز حضرت حق جلوه می کرده و کسی چون سلمان را فریفته است. پس مپندار که شیطان موجودی کریه المنظر و خشن و لاط و عربده کش و وقیح و بی آبرو و احمق است بلکه درست بالعکس! اینست که ۹۹۹ منزل از منازل سیر و سلوک عرفانی را شیطان شناسی تشکیل می دهد و منزل آخرش حق است. پس بدان که شیطان شناسی به مثابه کمال عقل و دقت و بصیرت و صداقت و جسارت و معرفت است و هیچ احدی بدون یاری امام هدایت قادر به شناخت شیطان خود نیست. کمال و غایت علم و عقل و حکمت و معرفت و بصیرت همانا شیطان شناسی است در مراتب! و اما آنچه که خدا و خداشناسی نامیده می شود شناخت شهودی و جمالی است. خدا شناخته نمی شود الا در رویت جمالش! یعنی خدا را فقط و فقط کسی می شناسد که دیدارش کرده باشد در مراتب تجلی! بنابراین جز عارفان واصل و اهل شهود کسی خدا را نشناخته است. خداوند دیدنی است نه شناخته شدنی آن هم بواسطه منطق علیت!

۴۵۷- عاطفه و محبت زناشوئی چون از حدی بگذرد که نتواند سقف فیزیکی و دنیوی رابطه را بشکافد و هویت الهی یابد دچار بن بست و واژگونی و نفرت می گردد.

۴۵۸- نسل های آخرالزمانی جملگی نسل های واقعاً بی پدر و مادرند. یعنی هرگز والدینشان کمترین وظایف خود را در حق فرزندان انجام نداده و حداقل آداب خوردن و خوابیدن و گائیدن و نظافت و عزّت و عصمت را به اندازه جانوران هم به فرزندان خود تعلیم نداده اند. و عجباً که این والدین اراذل و اوباش خودشان را عشاق سینه چاک و ایثارگر می دانند که از تنها چیزی که ایثار کرده اند وظایف ابتدائی در حق فرزندان شان است. اینست که فرزندان این دوران تبدیل به خارهای چشم والدین و هیزم جهنم آنها شده اند.

۴۵۹- حماقتی بزرگتر از این نیست که در طی هزاران سال و خاصه عصر جدید آدمی شدت نیاز جنسی و فقدان برخورداری جنسی خود را عشق نامیده و با این بزرگترین دروغ تاریخی بشر فقط مکر و شرارت و شیطان پروار شده است. چرا همه انسان ها در سرآغاز بلوغ جنسی عاشقند؟ و چرا پس از ازدواج این عشق می میرد؟ پر واضح است! و لذا آنهایی که پس از ازدواج هم در جستجوی این عشق هستند به خیانت و هرزگی و فساد کشیده می شوند و آنچه که این پلیدی را تقدیس می کند واژه دروغین عشق است. براستی که عشقی جز عشق جمال نیست که میلی هم به وصال جنسی ندارد و فقط کسی به این عشق می رسد که بر خداوند عاشق تر باشد. و این آموزه قرآن کریم است که عین حق است و آن حکمتی که تنها راه نجات انسان از شیطانی بنام عشق جنسی است.

۴۶۰- عشق فقط عشق محض جمالی است و آن اجر مؤمنان عارفی است که هر چیزی را آیتی از حق و جلوه ای از حضور و ظهور خدا می دانند. جز عشق عرفانی همه فسق و وهم ابلیس است و آتش جهنم خودپرستی!

۴۶۱- حماقت، جنون و جنایتی مهلک‌تر و خطرناک‌تر از ابتلای به ایده عشق جنسی نیست که اسم مستعار ابلیس است در اندیشه کافردلان خودشیفته که کمال عشقشان تماشای فیلم پورنو است و همه را عورت می‌بینند. پس لعنت بر ایده عشق که عین لعنت بر شیطان است که مذهب عورت‌پرستی است.

۴۶۲- باطن انسان مدرن به قدری شیطانی و جهنمی و جانوری شده است که دیگر تاب تحمل صورت انسانی خود را هم ندارد و به تبدیل و مسخ صورتش می‌پردازد با انواع فنون و جراحی‌های جهنمی! و لذا شاهدیم حتی صورت انسانی در حال محو شدن است و شاهد ظهور صور شیطانی و جانوری از بشر مدرن هستیم که زنان در صف مقدم این تبدیل قرار دارند چرا که به اشد مکرها و حيله‌های ابلیسی مجهز شده‌اند.

۴۶۳- چرا اکثر زنان مدرن دچار لواط شده‌اند و جز از طریق رابطه مقعدی امکان رابطه با شوهرانشان را ندارند؟ زیرا همه مردوار شده‌اند یعنی با مردان برابر شده‌اند و لذا دلی به شوهر ندارند و پشت به شوهرند! پشت! و این عاقبت زنانی است که دل به شوهر ندارند و دلشان خانه اجنه و خناسان و شیاطین انسی است که شبانه روز از کوچه و خیابان بر خود وارد می‌کنند. و این بزرگترین خطر نابودگریست که خانواده را تهدید می‌کند و در حال نابودکردن است.

۴۶۴- خداوند در سال ۱۳۹۰ ه.ش برایم همسری برگزید و این زناشوئی را کارخانه شناخت شیطان و قتل این ملعون قرار داد و با قتل شیطان است که بشریت بر آستانه ورود به جامعه امام زمانی قرار می‌گیرد که جامعه جنات نعیم است از برای مؤمنانی که جان سالم از فتنه‌های آخرالزمان به در برده‌اند. و این بزرگترین بخش رسالت عرفانی من است که بشریت آخرالزمان را از اسارت شیطان و جهنم می‌رهاند. زیرا شیطان دارای دو عداوت و رسالتی خصمانه و ذاتی است که یکی عداوت با آدمیت به عنوان مقام خلافت‌اللهی انسان است و دیگری عداوت با ظهور باطن آدم در حواست و عداوت با رابطه بین این دو! و همه شرارت‌ها و پلیدی‌ها و حيله‌گری‌های شیطان به مقصد نابودی این دو امر است یعنی نابودی آدم و حوا!!

۴۶۵- پس نبرد و قتال من با شیطان، بزرگترین و خطرناک‌ترین و نجات‌بخش‌ترین نبرد انسان بر علیه حماقت و کفر و فساد و خیانت و عدمیت است و بزرگترین نبردی که انسانی در کل تاریخ برپا نموده است که بسیار برتر و مقدس‌تر از نبرد نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد بر علیه شیطان است که همه آن نبردها را به مقصد پیروزی می‌رساند به یاری همه آنها! من برپاکنده حقوق و اسرار آل محمد و آل عمران و آل ابراهیم و آل زرتشت هستم.

۴۶۶- می‌گویند که این حرف‌ها همان اساطیر و افسانه‌های کهن است و فقط به درد شعر و شاعری و قصه‌پردازی می‌خورد. بزودی خواهند دید که همان افسانه‌ها عین واقعیت زندگی انسان بر روی زمین شده است و کل این تمدن مدرن که به آن افتخار می‌کنند تبدیل به یک افسانه کهن شیطانی شده و به عنوان عصر حماقت در کتاب تاریخ به ثبت می‌رسد و نیز به عنوان دورانی از تاریخ که می‌رفت که عمر بشر را بر زمین به پایان رساند.

۴۶۷- فقط در آثار ماست که مرز بین افسانه و واقعیت یا فیزیک و متافیزیک و دنیا و آخرت برداشته شده و این همان گشته است. و این به معنای وقوع قیامت آخرالزمان است که در آثار ما نمایان گشته و تبیین شده است. و این بزرگترین حادثه در قلمرو ادبیات و معرفت بشری است.

۴۶۸- اگر زن ظهور باطن مرد است پس عشق مرد به زن عین عشق او به خویشتن و ظهور خودشیفتگی و خودپرستی در غیر خود است و لذا این عشق عین تملک محض است و این تملک قلمرو ظهور شیطان است که بین این دو نفاق می اندازد که این نفاق عین عدالت است و لذا شیطان فقط به اذن الهی به سراغ کسی می آید تا او را رسوا کند که عاشق نیست بلکه آدمخوار است. و هرگاه مرد از این مالکیت ناحق توبه کند شیطان هم می رود!

۴۶۹- بنگرید که همه مدعیان عشق اعم از زن و مرد، پدر و مادر و دولتمردان مظاهر اشد شقاوت و خودپرستی و ظلم و تجاوز هستند و کمترین وظیفه ای نمی شناسند و خود را اسوه ایثار می خوانند. این واژه عشق اسم مستعار شیطان است. آنکه از همه نیازمندتر است دعوی ایثار می کند. آنکه آمده بخورد و ببلعد و بدرد، ادعا می کند که آمده است که بدهد و خوشبخت سازد و ایثار کند. احدی که نور محبت داشته باشد هرگز دعوی عشق نمی کند. جز شیطان از زبان انسان دعوی عشق نکرده است.

۴۷۰- بنگرید که امروزه کدام دولتی در جهان دعوی عشق به بشریت دارد که گوئی رسالت یافته که بشریت را به صلح و آزادی برساند. حکومتی که از بدو پیدایش آن بر روی زمین مشغول قتل عام است یعنی آمریکا! و سپس خمینی و جمهوری اسلامی که با حمایت آمریکا بر سر کار آمده و عشق به بهشت درآوردن ملت خود را رسالت خود می داند و تحت این عنوان ملتی را به قتل عام و غارت کشانده است.

۴۷۱- ایده و حس شیطانی عشق و ایثار، کارگاه واژگونسالاری بشر متکبر و کافر است که اشد نیازش را لباس اشد ایثار می پوشاند و در این لباس چون گرگی در کمین آدمخواری می نشیند. همه تبهکاران حرفه ای از این جماعت هستند! همه تبهکاران خود را عاشق و ایثارگر می دانند از افراد تا حکومت ها!

۴۷۲- دعوی عشق می کنند تا نیازشان را انکار و کتمان کنند. زیرا آدمی در قبال ارضای نیازهایش مجبور به انجام وظایفی است در رابطه با کسی که نیازهایش را برآورده می کند. پس دعوی عشق جهت انکار وظایف واجب است. از این نظر همه دعوی کنندگان عشق خصم هر چه دین و اخلاق و وظیفه هستند و عشق لباس مقدسی بر لایبالیگری و فساد و تجاوز و خیانت است و بی وفائی و جفا و حرامی گری! به این حقیقت هر که دل سپرد و مؤمن شد عارف شده است و منزله از وسوسه های شیاطین!

۴۷۳- هر مرضی را دوائی است تلخ و تیز. و مرض دل آدمی جز به زهر حقیقت شفا نمی‌یابد و منور نمی‌شود. و طالب حقیقت کسی است که تشنه شناخت حق باشد که خود خالق و صاحب دل است. فقط عاشق حق است که تشنه حقیقت است و زهر حقیقت را چون عسل نوش جان می‌کند همان‌طور که سقراط کرد و علین دوران‌ها می‌کنند.

۴۷۴- ابلیس را دو نشئه است در جان آدمی: ریاضیات و عشق جنسی! و امروزه این دو نشئه ابلیسی در اتحاد با یکدیگر بشریت را به خاک سیاه و هلاکت افکنده است.

۴۷۵- مهلک‌ترین جهالت‌ها، جهل مرکب است یعنی جهل پنهان در لباس سواد و کتاب و قلم که نهایتاً تبدیل به جهل اینترنتی و گوگلی شده است. دریائی از اخبار و اطلاعاتی که جهل باطنی را پنهان ساخته است. جاهلی که خود را علامه دهر می‌پندارد خطرناک‌ترین نوع جاهلان است.

۴۷۶- زن کافردل به مراتب از مرد کافردل خطرناک‌تر و شقی‌تر است زیرا به شیطان نزدیک‌تر است چون خودشیفته‌تر است زیرا محبوب مردان است. و اینست که گاه از زنی عین شیطان می‌سازد.

۴۷۷- زنی که اندک عقل و ایمان و عزت نفس و شرافتی داشته باشد می‌داند که دشمنی بزرگتر از آزادی فردی خارج از روابط خانوادگی ندارد.

۴۷۸- آیا اصلاً چرا خودپرستی و خودشیفتگی بد است؟ آیا آدمی باید غیر خود را بپرستد و از غیر خود پیروی کند؟ چرا؟ چرا باید غیر را بر خود ترجیح داد؟ هر کسی باید خودش باشد و خود خودش شود ولی این از راه خودپرستی ممکن نمی‌شود و این خودپرستی اتفاقاً منجر به غیرپرستی و از خودبیگانگی می‌شود و جنون! فقط کسی می‌تواند خود باشد که از خود پرهیزد یا بر خود احاطه و مراقبه و معرفت یابد و خود را بشناسد و بیابد آنگاه بشود در غیر این صورت خودپرستی به اشد از خودبیگانگی و مسخ و جنون و مالیخولیا منتهی می‌شود و ابتلای به شیطان!

۴۷۹- شیطان هر کسی مخلوق ازدواجش با خودش می‌باشد که بصورت خودشیفتگی و خودپرستی رخ می‌نماید. فرزند این ازدواج و عشق به خود، شیطان نام دارد. قرآن کریم می‌فرماید هر که مرید خود شد بنده شیطان شده است. و نیز می‌فرماید مشرکان دچار ظلم عظیم هستند زیرا نفس خود را خدا می‌نامند و می‌پرستند. این همان معنای خودپرستی و خودشیفتگی و عشق به خود است و خدا دانستن خود! و لذا این جماعت کمترین عیب و خطا و خلافی در خود سراغ ندارند یعنی خود را خدا می‌دانند! هر که خود را خدا بداند شیطان است. و اغلب قریب به اتفاق زنان و مردان زن صفت دارای چنین صفتی هستند. مردی هم که زنش را بنده‌وار می‌پرستد و مریدی می‌کند دارای همان رابطه شیطانی با خویشتن است زیرا زن ظهور نفس مرد است و ازدواج یعنی ازدواج با نفس خویشتن!

۴۸۰- همه آدم‌های عوضی و اشتباهی و سوءتفاهمی در زندگی همدیگرند از زن و شوهرها تا والدین و فرزندان و تا خواهران و برادران و تا دوستان و شریکان و...! هیچ‌کس آن کسی از آب در نمی‌آید که قرار بود باشد و زمانی هم بود ولی حالا دیگر نیست و یک عوضی است. مسئله اینست که همه به مرور زمان تغییر می‌کنند و این چنین، چنین‌تر و چنان‌تر و چنان‌تر می‌شود و بدین‌گونه همه از هم دور می‌شوند و عوضی! زیرا اساس انگیزه‌هایی که آدم‌ها را به هم نزدیک می‌کند غرایز هستند که به مرور زمان پیر و سست می‌شوند و لذا رابطه‌ها هم سست می‌شوند و هر کسی به‌سوی تنهایی خود رانده می‌شود که عرصه حیات روحی و باطنی است که با کنار رفتن قدرت غرایز، خودنمایی می‌کند هر چند که بسیاری حتی در سن پیری هم از اسارت و عادات کهن غرایز رها نمی‌شوند و به تنهایی روح نمی‌رسند و فقط تبدیل به پیر بچه‌هایی غول و دیوصفت می‌شوند که حتی عزیزترین کسانشان هم تحملشان نمی‌کنند. فقط تعلقات و اشتراکات ایمانی و عرفانی است که پایدار می‌ماند و به مرور زمان جوان‌تر و شکوفاتر می‌شود و اهلش را در مسیر زمان نه تنها عوضی نمی‌سازد که یگانه‌تر و آشنان‌تر و خودی‌تر می‌کند. کافردلان و بولهوسان و خودپرستان فقط در چشم همدیگر عوضی نمی‌شوند بلکه در نزد خودشان هم عوضی و بیگانه و دیوانه می‌شوند و تاب تحمل خود را هم ندارند. خودپرستی کارخانه عوضی‌شدن و بیگانه‌شدن از خویش است. این دیالکتیک خود و بی‌خودی است. عوضی یعنی بی‌خود! همه کسانی که عمری را منم منم می‌کنند عاقبت عوضی و بی‌خود و بی‌من و دیوانه می‌شوند که بیماری آلزایمر غایت این بی‌خودی است. به مرور زمان دروغ‌های آدمی در نزدش پوچ می‌شوند و دروغی بزرگتر از «من» نیست و خودپرست‌ترین آدمیان دروغ‌گوترینشان هستند و عاقبتی جز نسیان ندارند که عین بطالت وجود و نابودگی است. این عدالت وجود است. آدم‌های عوضی از آغاز هم عوضی یعنی کذاب و قلابی بوده‌اند و عاقبت هیچ و پوچ می‌شوند.

۴۸۱- پس خطرناک‌ترین ادعای مهلک و نابودگر در هر بشری منیت و خودپرستی‌های اوست زیرا هیچ‌کس خودش نیست. خود ذات آدمی جز خدا نیست که اکثراً انکار می‌شود و لذا اقدام به آفرینش تصنعی خودهای قلابی می‌کنند که عاقبت بر سرشان می‌شکند و پوچ می‌شود چون از آغاز هم هیچ نبود. آنکه عاقبت باطل می‌شود شیطان است. و آنکه می‌ماند خداست. تنهایی پایان عمر همان حضور خداست که همه از آن گریزانند و در این گریز دچار آلزایمر و نسیان و جنون می‌شوند.

۴۸۲- آخرین خاطره و یاد و یادگاری که برای آدمی در پایان عمرش می‌ماند یاد خداست و آن نجوای ذات ازلی که: آیا هنوز هم من پروردگارت نیستم؟! آیا من، کس تو نیستم‌ای بیکس! آیا من خود تو نیستم‌ای بی‌خود!؟

۴۸۳- تکبر و غرور که ذات حماقت و شرارت و شیطنت و ستم است براستی که تنها هدیه ابلیس به انسان است که منیت را پروار می‌کند که همان عدمیت و نابوده‌پرستی است. و لذا خطرناک‌ترین آدم‌ها، منکرترین آنها هستند که به آسانی دست به هر جرم و جنایتی می‌زنند و آنگاه که این تکبر با فلسفه و علوم و فنون و توجیهات مذهبی و عرفانی هم تقدیس شود از انسان یک شیطان مجسم می‌سازد که تنها راه نجاتش مرگ است.

۴۸۴- اگر حقیرترین و فقیرترین و مفلس‌ترین آدم‌ها را متکبرترین آدم‌ها یافتی حیرت مکن این همان است در واقع به حقارت و افلاس خویشستن مغرور و متکبرند! پس بدان که به احدی ظلم نشده است الا خود به خودش ظلم می‌کند. ظالمان سعی می‌کنند که زیردستان را به بند کشند ولی انسان آزاده و مؤمن به ذات هرگز بندی نمی‌پذیرد. این اندیشه‌ها و قلوب هستند که در بند می‌شوند نه بدن‌ها! همه جان‌های آزاده در زندان هم آزادند.

۴۸۵- حماقت و حقارت و تکبر امری واحد است. چنین کسی نه می‌داند نه می‌پرسد و اگر هم کسی از دلسوزی آگاهش سازد با وی دشمن می‌شود. این همان کفر دل است.

۴۸۶- آخرالزمان در یک کلام آخرالزمان خانواده است که کل جامعه بشری را فراگرفته است. من با چشمان خودم شاهد والدینی بوده‌ام که با عمد و آگاهی کامل فرزندان‌شان را به‌سوی فحشاء و اعتیاد و تباهی سوق دادند. این واضح‌ترین نماد آخرالزمان خانواده است یعنی آخرالزمان عاطفه و مسئولیت‌پذیری و مادری! گویا ابلیس بالاخره موفق شده که کل بشریت و زن و شوهرها را به دام خود اندازد و نابود کند. و نیز فرزندی که کمر همت به انتقام از والدین خود بسته‌اند. زن و مردی که خود را تباه کرده‌اند بی‌تردید سوگند می‌خورند که فرزندان‌شان هم سرنوشتی بهتر از آنها نداشته باشند. آنها شریک جرم و همدرد می‌خواهند.

۴۸۷- «می‌خواهم بروم خودم را پیدا کنم» این شعار بسیاری از جوان‌های این دوران است و پوششی جهت‌گریز از هر وظیفه و تعهد و مسئولیتی نسبت به خود و اطرافیان! و زن‌هائی که میل به طلاق می‌یابند با همین شعار! در حقیقت اینها با خود روبرو شده‌اند و خود را یافته‌اند و به‌جای اصلاح افکار و اعمال خود می‌گریزند تا خود را گم و گور کنند. همه شعارهای بشر امروز واژگونه و شیطانی است.

۴۸۸- وادی شناخت و معرفت حقیقی یکسره تلخ و زهرآگین است تا آنجا که دل اهلش را از دنیا و اهلش به کلی بیزار و منزّه می‌سازد و تک و تنها می‌کند. از این‌روست که همه حکیمان و عارفان الهی در تنهائی مطلق زیستند و رفتند که تنهاترین همه آنها امامان ما بوده‌اند که مهد همه حقایق و اسرار عالم و آدم هستند. تنهائی سرنوشت محتوم همه حق‌پرستان است. حق همیشه تنهاست!

۴۸۹- بزرگترین راز بدبختی و هلاکت بشر مدرن بیگانگی با طبیعت تا سر حد دشمنی و نابودی آن است. این بیگانگی اساس بیگانگی بشر مدرن از فطرت الهی خویشستن است که او را در غایت ضعف و امراض ساقط کرده و از رنجورترین حیوانات ساخته است. پس نخستین گام جهت بازگشت بخویشستن خویش همان بازگشت به طبیعت و زندگی طبیعی است مرحله به مرحله! و این زمینه رجعت به فطرت الهی خویش است. رجعت بخویشستن خویش هیچ ربطی به تاریخ ندارد که درست بر خلاف آن است.

۴۹۰- دنیاپرستی یعنی پرستش اشیاء و مملوکات شخصی چگونه پدید می‌آید؟ آنکه برای امرار معیشت و کسب دنیای بیشتر از جان و دل و روح و وجدانش مایه می‌گذارد و خود را می‌فروشد و دنیایش را می‌خرد دچار دنیاپرستی می‌شود زیرا قطعاتی از جان و روح خویش را در این مملوکات می‌یابد در حالی که آن روح را دیگر در خودش نمی‌یابد یعنی در مملوکاتش از خودبیگانه شده است که آنها را می‌پرستد. پس دنیاپرستی یعنی پرستش روح خود در مملوکات مادی خویش! اینست که چنین انسان‌هایی پس از مرگشان هم از این اشیاء و مملوکات خود رهائی ندارند و جهنمی یعنی همین! اسارت روح در ماده!

۴۹۱- و این گونه است که انسان کافر دل و سنگدل می‌شود زیرا روحش را به اشیاء داده و اشیاء را در دلش جای می‌دهد. اینست که این انسان‌ها هرگز هدایا و رحمت و رزق بی‌مزد و منت و ذلت را درک نمی‌کنند و آن را به باد می‌دهند. یعنی رزق پاک را تاب نمی‌آورند و آن را تحقیر می‌کنند. آن رزقی که حاصل خودفروشی و فروش وجدان و شرف و عزت خود نباشد از گلوی انسان کافردل پائین نمی‌رود. چون خودفروش است کافر دل و سنگدل شده است. از این‌روست که دنیاپرستی را تقبیح می‌کنیم و بد می‌شماریم چون عملی ضد انسانی است.

۴۹۲- پس تعریف اول و آخر کفر و کافردلی و سنگدلی همان دل و روح دادن به دنیا جهت تملک آن است و لذا انسان دلداده به دنیا است که به تملک دنیا درمی‌آید و پس از مرگش هم از اسارتش رها نمی‌شود. اینست آن آزادی که انسان مدرن باید جستجو کند. اسارت ملت‌ها در حکومت‌ها هم به همین وسیله است به وعده‌های مادی! به وعده‌های مادی خمینی بود که ملت ایران تن به اسارتش داد.

۴۹۳- خطری مهلک‌تر از دل دادن به دنیا نیست. این راز همه بدبختی‌های بشر است و کفری جز این نیست.

۴۹۴- چه بسا یک فرد سرمایه‌دار و کارخانه‌دار آنقدر کافردل نباشد که یک روستائی فقیری که چرخ‌دستی و خرش را می‌پرستد.

۴۹۵- آیا می‌خواهی بدانی که به دل کافری یا مؤمن؟ هرگاه از بدبختی دیگران احساس خوشبختی کردی کافردلی! هرگاه از داشتن خود و نداری دیگران احساس بدبختی کردی مؤمنی! هرگاه از ظلمی که به دیگران می‌رود وجدانت به فریاد درنیامد کافردلی! هرگاه از فقر دیگران لقمه در گلویت گیر کرد مؤمنی! هرگاه در از دست دادن مالی دلت به درد آمد کافری! حسادت در قبال دارائی دیگران از علائم کفر دل است. حسد آتش کفر است.

۴۹۶- کافران بواسطه خودفروشی رزق و روزی می‌برند و مؤمنان بواسطه خودشناسی!

۴۹۷- کفر و ایمانی که قرآن کریم از آن سخن می‌گوید از ماهیت کفر و ایمانی است که ما از آن سخن می‌گوئیم و نه از جنس آنچه که ملایان و فقها سخن گفته‌اند.

۴۹۸- ظلم یعنی به‌ظلمت افکندن و در تاریکی گمراه ساختن! پس هیچ ظلمی بزرگتر از دروغ و مکر و حيله نیست آن‌هم در لباس دین که به تمام و کمال در نظام فقه‌ت عباسی که حاکم بر ملایان است می‌باشد. یعنی بزرگترین ظلم جهان اسلام، فقه‌ت است که بر توریه و دروغ مصلحتی بنا شده است که از ارکان فقه ملایان شیعه است.

۴۹۹- پس همه دروغ‌گویان ظالم هستند خاصه دروغ‌گویان مذهبی که بنام خدا و رسول دروغ می‌گویند! و این ظلم است که در فرهنگ مردم ما تبدیل به نظام ولایت فقیه شده است. هرگاه از دروغ‌گوئی توبه کردند از این ظلم حاکم نجات می‌یابند. دروغ‌گوئی خطرناک‌ترین و مهلک‌ترین گناه بشر در تاریخ است.

۵۰۰- این دفتر کلیه خاطرات مخاطرات بشر در طول تاریخ تا به امروز است. همه مخاطرات بر حق و ناحقی که بشر مرتکب می‌شود تا تبدیل به انسانی ملکوتی در آسمان برین شود یا تبدیل به شیطانی در اعماق دوزخ زمین گردد. و مردمی که هرگز خطری نمی‌کنند همان توده‌های بی‌جان هستند که حتی از حیوانیت هم ساقط شده و با مرگشان تبدیل به خاک و خس و خاشاک می‌گردند. کسی که خطر نمی‌کند در حقیقت هیچ حرکت و رشدی در سوی بهشت یا دوزخ نمی‌کند و کمترین اراده و اختیاری در سرنوشت خود ندارد و نمی‌خواهد داشته باشد و در واقع از انسانیت خود استعفا می‌دهد و به خاک بازمی‌گردد. انسانی که خطر نمی‌کند اراده نمی‌کند و همواره به تصرف اجنه و شیاطین درمی‌آید و وسیله مقاصد آنها می‌گردد.

از آنجا که حیات خاکی بشر عین اسارت روح در درک اسفل‌السافلین است پس برای رهایی از این زندان بایستی خطر کرد یعنی متوکل و متوسل به ماورای اسباب و علل شد زیرا قلمرو هلاکت بشر همین منطق علیت است که انسان را تبدیل به یک معلول محض کرده است. و انسان علت‌گرا همواره یک معلول بی‌اراده است و جز به قدرت خطرکردن نمی‌توان از این اسارت رهید. و آدمی یا با توکل به خدا، خطر می‌کند و یا به وسوسه‌های شیطانی! آن یکی عروج می‌کند و این یکی سقوط! به هر حال توده مردم بی‌اراده و دشمن خطرپذیری همواره بنده این شیاطین هستند که سقوط کرده‌اند و لذا به‌همراه آنها سقوط می‌کنند در خاک!

و نکته آخر اینکه این توده‌های بی‌اراده، پرستندگان مستبدترین اشیاء هستند از جنس شاه و ملا! این بزدلان عافیت‌پرست، اراده خود را به این دیکتاتورهای آدم‌خوار می‌سپارند تا به‌جای آنها اراده کنند و آنها را برهانند. ولی آنچه که در این رهایی‌عایدشان می‌شود خودفروشی و تن‌فروشی و آدم‌فروشی است آن‌هم به ارزان‌ترین قیمت‌ها! این جماعت اساس بدبختی جوامع بشری هستند و شقی‌ترین حامیان قمه‌کش مستبدین بر علیه مردمی که دارای اراده انتخاب هستند. اینان شقی‌ترین خصم آزادی هستند. همه مریدان خمینی و خامنه‌ای از این جماعت بوده‌اند. اینان خطرناک‌ترین طبقه جامعه هستند که در لباس مظلومیت و افلاس و چاپلوسی پنهانند.